

یادنامهٔ محمد طاهر بدخشی

بیست سال پس از شهادتش

شهر دوشنبه ۱۳۷۹



آکــــادیمی عــــلوم تــــاجیکستان
انستیتوی شرق‌شناسی و میراث خطی

یاد نامه محمد طاهر بدخشی

بیست سال پس از شهادتش



شهر دوشنبه ۱۳۷۹



مشخصات کتاب

نام کتاب: یادنامه محمد طاهر بدخشی
بیست سال پس از شهادتش
مهتمم: صاحبنظر مرادی
محل چاپ: شهر دوشنبه
سال چاپ: عقرب ۱۳۷۹ برابر به نوامبر ۲۰۰۰
ناشر: انیستوی شرق شناسی و آثار خطی
آکادیمی علوم تاجیکستان
کمپیوتر (رایانه): تاج محمد پیوند
معصوم شاه عالمی
تیراژ: ۱۰۰۰ جلد
شمارهٔ کتاب: دوم



شهید محمد طاهر بدخشی شخصیت ملی، سیاسی، فرهنگی،

مبارز راه آزادی، دموکراسی و عدالت ملی در افغانستان

آنچه درین مجموعه میخوانید:


بسم الله الرحمن الرحيم

واصف باختری

دفتر سرخ شهادت

های فقر آلودگان! آن گـنج باد آورد کو؟
آن سپهدار، آن یل گردنفراز، آن مرد کو؟
آنکه شبهای سترون را بخا کستر نشاند
آنــکه پیغام بــلوغ عشق میاورد کــو؟
بــا زبـان بیزبـانی داسـتانپرداز بــود
آن نگاهان نجیب، آن چشم غمپروردکو؟
ای کدامین دست نا پیدا، زیا افگندیــش
کو چنان درد آشنای دیگر، ای بیدرد کو؟
دفتر سـرخ شـهادت را دلارا شـاه بـیت
آن به سوز سینه در دیوان هستی فردکو؟

در جهان نتوان اگر مردانه زیست
همچو مردان می‌توان مردانه مرد

سخنی با خواننده

زمان با سیالیت پر شتاب چون سواری بر رخشواره بادپیما در رهگذار سفر بسوی فردا می‌شتابد. از آنروزهائیکه ناقوس یک فاجعه مصیبت بار در کشور ما به نوا آمد اینک بیش از بیست سال سپری گردیده است. طی این سالها با نظر داشت حجم درد و اندوهی که برما چیره شده میتوان گفت که زمان با ابعاد مضاعفی از کوله بار استخوان شکن در بستر ذهن ما آرمیده است، اما در بعد دیگر، در گیرودار جانکاهٔ این برهه خونین، هر آنگاهی که درنگی برین سالهای نحس و شوم مینمائیم، زمان با آهنگ گریزنده‌ای اسباب بی سروسامانی ما را رقم زده و در لهیب پر شرارت دود و آتش ناشی از تقابل تحجر و تعصب خانه ویران، ملتهب و به بیکرانه‌های غم‌انگیز غربت و آوارگی پرتاب شده‌ایم.

بیست سال از آغاز خط خون و شهادت در مرز شقاوت سرشت ما با قربانی بهترین فرزندان وطن در باستیل زمان "پلچرخی" سپری گردیده است. خط هنگامه سازیکه از تلاقی خون هستی یافته و با کشتارهای هول‌انگیز ارباب بینش و دانش، فرهنگ و سیاست، اهل دانش و فضل و دریک سخن ثروتهای معنوی جامعه ما نه تنها خود سانحه خونبار قرن در تاریخ این جغرافیای جبر و جهنم بود، بلکه آغازگر امواج متلاطم وحشت و خشونتی بود که در فراسوی این مقطع بر گسترهٔ سرزمین ما توسعه یافت، و همه گیر شد.

گذشت زمان و در متن آن حوادث خونفشان سیاسی و نظامی که مردم ما آنرا با بهای سنگینی تجربه نموده‌اند، نشان میدهد که محمد طاهر بدخشی برای جامعه ما پدیده کم‌نظیری بوده که در کارگاه ذهن سیال و توانمند خویش با تار و پود جامعه راه یافته است. جامعه ایکه از دیدگاه ظاهر پسندان در متن آن گویا میش و گرگ با هم آب میخوانند.

حوادث سهمگین و تکان دهنده این سالها پردهٔ استتار و کتمان کاریها را از روی گاهنامه‌های جعل و ریاکاریها بیک سوزد و اهداف اصلی دلالان سیاست‌های بحران فزایی و هویت زدایی حاکم برکشور را از قوه به فعل در آورد و محتوای همسویی طرحها، راهکارها و برنامه‌های تعلق و تحلق دودمانی و تباری خود را بر صدر منافع ملی مردم افغانستان قرار داده و به هستی اجتماعی و فرهنگی اقوام بومی کشور با بی مروتی تمام علایم چلیپا را ارتسام بخشیده و، چهره گشایی نمود.

چیزیکه طاهر بدخشی در یک دورهٔ نا مکشوف سیاستها ولی پندارهای مشبوع از تظاهر و حیل گردانندگان چرخ سیاست حاکم آنرا دریافت و با آگاهی از گستردگی دامنه فاجعه‌های خونچکان ملی در فردای افغانستان آنرا بموقع در معرض آگاهی و تصمیم‌گیری جامعه و مسؤلان امور قرار داده بود. اما دریغ که خواجه‌گان این خانه ویران در فکر نقش ایوان بودند و سوار بر توسن خیالات مشغول بازی با عروسک قدرت.

دهمین سال شهادت بدخشی که در شهر کابل برگذار گردید و مقالات ارائه شده در آن محفل شکوهمند در مجلدی بنام (یادنامه محمد طاهر بدخشی) اقبال طبع یافت، نیمرخی بر شناسایی این شخصیت ملی و نظریه پرداز معاصر جامعه ما باز کرد. جای آن بود تا مقالات تحقیقی و تخلیقی بدخشی در طی اینمدت بزیور طبع آراسته میگردید و در معرض دسترسی مردم قرار می‌گرفت، اما بدبختانه فعالیت بی وقفه منجنیق خون افشان جنگ و آوارگی این فرصت را مساعد نساخت.

در تیرماه سال ۱۳۷۸ که مصادف به بیستمین سال شهادت طاهر بدخشی بود، انجمن افغانستان‌شناسی تاجیکستان، مرکز منازعات منطقوی جمهوری تاجیکستان و پژوهشگاه شرق‌شناسی اکادیمی علوم تاجیکستان که اکثراً اعضای آن با شخص بدخشی و دیدگاهها و نظرات او در خصوص مسایل عدیده افغانستان از نزدیک

آشنایی داشتند، بر آن شدند تا در پرتو افکار و اندیشه‌های او با میتود تحلیل و ارزیابهای علمی در بنبست جاری مسایل افغانستان ریشه ادامه مصیبتها را دریابند. زیرا برداشت ژرف و علمی از محتوای اجتماعی، هر جامعه‌ای و ریشه یابی بحرانها و تنشها از گذشته بسوی آینده یگانه راه مطمین برای دستیابی به گشایش گرهها و بن بستها و توسعه تنگ اندیشیها و تنگناها خواهد بود، زیرا حاملان مسؤلیتهای تاریخی در عدم آگاهی لازم یا آگاهیهای کاذب و دروغین از پیام اندیشه خلاق ملی، همواره خود موجد عقده‌ها، شکل دهنده بن بستها، شکست‌ها و شرمساریهای جبران ناپذیر تاریخی بوده‌اند. بویژه درین راستا ابعاد فاجعه وقتی گسترده میشوند که شخصیتها و جریانات فکری آنان با برداشتهایی نیم بند، ناقص، تعصب آلود و غرض ورزانه پاسخ می‌یابند، اهل آرمان و اخلاص را از روند سازندگی کشور باز میدارند و خود را به زعم خویش حلال همه مشکلات و نا بسامانیهای کشور می‌پندارند. قضایا را نمی‌بینند، با واقعیتهای ملموس نمی‌خواهند آشتی نمایند و از واقعیتها تعبیر سلیقوی ارائه می‌کنند و بالاخره چارهٔ کار را در آن می‌بینند که هر آنچه و هر آن کی را مانع راه و تعمیل فکر آنان می‌شود از سد راه خویش بردارند.

در واقع جامعه ایکه توانایی کسب اقتدار سیاسی نظامی را در میابد، اما آنرا در بیرون از بستر تاریخ و فرهنگ ملی خویش بحرکت در میاورد همینست که از آن نتایج خام، ناقص، بیروح، فاقد دورنما، دور از نیازمندیها و مشخصات جامعه و مردم و حتی تباهی آور و برباد دهنده حاصل می‌کند.

برماست که بسیاری از نارسایهایی امروزی خود را در طبعیت خامیهای دیروز و در کثرت تجارب این دو دهه مزدحم جستجو کنیم. که بسیاری از ناهنجاریها و بی تفاهمی‌های ما ناشی از غلط فهمی‌ها، خود محوریها و آگاهیهای ناقص و دروغین و اهمّ آنها در برخوردهای غرض ورزانه در خصوص شخصیتها و روند تفکر و

اندیشهٔ آنان نهفته است. این درد روانسوز و بنیادافگن اجتماعی مرفوع نخواهد شد، مگر متکی بر اقتدای صادقانه بر واقعیت هستی اجتماعی ما و تجارب دست داده ازین دست، در غیر آن راه همانست که به ترکستان میانجامد، و جرثومه خود برتر بینها، بی تفاهمی‌ها، یکه تازیها و قلدر منشیها وطن را بیش ازین رنج خواهد داد و ما کاروان هدفمند زمان را رهیاب نخواهیم شد.

آنچه درین مجموعه در متن مقالات تحقیقی یا تداعی یادها و خاطره‌ها و اشعار و چکاده‌ها از نظر میگذرند، جوهر و مشخصه آنان بر مدار "تعهد ملی" سکون می‌یابند. تعهد در قبال آینده وطن و آرمان وحدتبخش مردم افغانستان که شخصیت بدخشی برای تحقق آن بیدرنگ خون بخشیده و جان باخته است. بدخشی وحدت آرمانی ملی را بدون حضور فعال هیچ یک از واحدهای قومی کشور ممکن نمیدانست. در عرفان و تفکر او هیچگونه مشخصه قومی، زبانی و سمتی وجود نداشت و این اختراع تبعیض پسندانست که هر چه خواستند و توانستند، برایش بافتند. باکاربست اندیشه‌های او اصلاً همه اقوام وملیتها می‌توانند احساس برادری وهموطنی نمایند و در معرکه‌های نوامیس ملی با وحدت و یکرنگی در کنار هم بایستند، نه در مقابل هم.

در آخر شایان یادکرد می‌دانم تا به نمایندگی از کمیسیون تدارک همایش علمی (گرامیداشت از بیستمین سال شهادت ابر مرد تاریخ معاصر کشور شهید محمد طاهر بدخشی) و تدوین مجموعهٔ دست داشته از همه آنانیکه با وسایل مادی و معنوی در این جریان رنج زحمت و تلاش را بر خود هموار نموده‌اند، ابراز سپاسگزاری خالصانه نمایم.

روانش شاد باد

"مهتمم کتاب"

پیشگفتار

به تاریخ ۱۸ فیبروری سال ۲۰۰۰ ساعت ده صبح در تالار کاخ وحدت دستگاه اجرائیه ریاست جمهوری تاجیکستان کنفرانس علمی به مناسبت بیستمین سال شهادت محمد طاهر بدخشی شخصیت بر جسته ملی، سیاسی و فرهنگی افغانستان بر گزار گردید.

کنفرانس با مساعی مشترک پژوهشگاه شرق‌شناسی و میراث خطی اکادیمی علوم، مرکز منازعات منطقوی و انجمن افغانستان شناسان جمهوری تاجیکستان وعده‌ای از شاگردان و پیروان سیاسی روانشاد محمدطاهر بدخشی مقیم تاجیکستان سازمان یافته بود.

ده سال از برگزاری همچو محفل یاد بود در شهر کابل پایتخت اذیت کشیدهٔ افغانستان که با ارائه حوادث خشونت بار جنگی روند سیاسی و اجتماعی کشور با واقعیتهای نوی در پیوند با آموزش وافکار بدخشی روبرو شده است،این کنفرانس راه اندازی گردید.

اختلافات ملی و قومی که در افغانستان سابقه تاریخی دارد به صف آراییها و پرخاشهای نظامی انجامیده و شدت کسب کرده‌اند، که خود موجب ادامه جنگ و گسترش پیچیدگی‌های سیاسی، کشتارهای کتلوی مردم و دربدری و آوارگی شهروندان کشور و خرابیهای گسترده شهرها و بنیاد اقتصاد ملی کشور گردیده است.

محمد طاهر بدخشی شخصیتی بود که برای اولین بار در تاریخ سیاسی کشور حل عادلانه و دموکراتیک مسئله ملی را در چارچوب افغانستان واحد و تجزیه ناپذیر پیشنهاد نموده بود.

او با همان اندازه به مقابل برتری جویی قومی و قبیله وی مبارزه میکرد، که

بهمان پیمانه دشمن تعصب و تنگنظری ملیت گرایانه ومحدود اندیشی نمایندگان اقلیتهای ملی نیز بود. بدخشی همه اقوام و ملیتهای ساکن افغانستان را همسان دوست میداشت و خواهان تساوی حقوق انسانی آنها بود، زیرا عدالت را منبع اتحاد واقعی مردم و ضامن وحدت ملی و رشد کشور می‌دانست.

طاهر بدخشی عواقب ناهنجار نا برابریهای ملی، برتری جویی قومی را در کشور افغانستان به صورت واقعی درک و تشخیص داده بود. او پیشبینی نموده بود که قدرتهای توسعه طلب برای بر آورده ساختن منافع خود در افغانستان محض از تحریکات ملی استفاده خواهند کرد، زیرا بیعدالتی ملی زمینه ساز نفاق ملی و در نتیجه اسباب مداخلات خارجی را بوجود میاورد.

در کنفرانس شخصیتهای برجسته علمی، فرهنگی، دولتی، نمایندگان و رهبران احزاب سیاسی تاجیکستان، عده‌ای از شخصیتهای علمی، فرهنگی و سیاسی افغانستان در شهر دوشنبه و آسیای میانه و تعدادی از شاگردان و پیروان سیاسی بدخشی از جمله محترم محبوب الله کوشانی که از آلمان دعوت شده بود، اشتراک نمودند. پیامهای امتنانیه و تعزیت از سوی یکعده از شخصیتهای ملی اجتماعی، فرهنگی و سیاسی و تاجران ملی افغانستانی در جمهوری ترکمنستان و برخی از سازمانهای فرهنگی و علمی به نشانی کمیته تدارک درین کنفرانس مواصلت ورزیده است. در مقالات پژوهشی و خاطرات علمای تاجیکستانی وافغانستانی پهلوهای گوناگونی فعالیتهای محمد طاهر بدخشی، تفکر سیاسی، فلسفی، علمی و فرهنگی آن روانشاد و با پیوستگی بواقعیتهای امروزهٔ کشور تحلیل گردیده و بر اهمیت انکار ناپذیر اندیشه‌های بدخشی تاکید کرده‌اند. محتوای تمام معروضه‌های علمی و خاطرات شخصیتهای که بدخشی را از نزدیک می‌شناختند و مجموع اشعار و سخنرانیها بیانگر این حقیقت است که مرحوم بدخشی از منافع قوم، ملیت و منطقه

خاصی نمایندگی نمیکرد. او شخصیتی متعلق به همه اقوام کشور و حامی حقوق سیاسی فرهنگی وملی همهٔ آنان بود که انرژی و توان سیاسی او بخاطر تساوی حقوق تمام ملیتها رشد و شگوفایی افغانستان واحد، غیر وابسته و آزاد مطابق با اساسات دموکراسی وقف گردید.

برگزاری چنین یک محفل در شهر دوشنبه و نشر مواد ارائه شده درین کنفرانس بی شبه در امر شناخت بهتر و بیشتر شخصیت بدخشی و افکار ارزشمند آن روانشاد برای راهیان سرنوشت انسانی، بخصوص برای تاجیکستانیان نقش مهمی را ایفا خواهد نمود.

"کمیته تدارک کنفرانس"

* * *

به پشت میله ها مرد زمانـه
نگفت "آری" به زیر تازیانه
رود با قامت چون پرهٔ کوه
به سوی چوبهٔ دار شادمانه

"صبور الله سیاهسنگ"

اگر یک فرد سرگذشتی داشته باشد

بدخشی زیر همین سرخط زندگینامه خود را نگاشته و به دسترس یکی از دوستانش (۱) قرار داده است، که می توان بدان (بیوگرافی بدخشی به قلم خودش) نام نهاد. بدخشی زندگی نامه خود را تحت عناوین ذیل تشریح و تنظیم نموده است که تا سال ۱۳۴۶ را در بر می‌گیرد.

دوست عزیز!

شما از من «تحصیل و سوانح»، «سیر تفکر»، «فهرست آثار» و «وضع موجودم» را خواسته اید. بنظرم محصول جامعه‌ای که طرز تولید و مناسبات آن «فیودالی» و آن هم در تحت نظام «استبداد آسیایی» باشد، بصورت کلی معلوم است زیرا فرد «مجرد» و جداگانه از جمعیت مطالعه شده نمی تواند و سرنوشت آن را جامعه و طبقه اش قبلاً تعیین می کند و نه تکوین شخصیت و سیماهای آن صرفاً نه بلکه هزارها عامل و علت تاریخی دارد که شناختن و بازگو کردن آنها کار آسانی نیست. خوب! باز هم اگر فرد سرگذشتی داشته باشد چنین معلومات را پهلوی هم می گذارم و می گویم اینست سرنوشت یک انسان!»

---

۱) نوشته مذکور را به پروفیسور حقنظر نظروف مورخ شهیر تاجیک نگاشته که در آرشیف شخصی استاد حقنظر موجود میباشد.



الف - سجل و سوانح:

۱ - سجل: مادر پدرکلانم که معاصر حملات امیر شیرعلیخان و عبدالرحمن خان و قتل و کشتار آنها بوده، از ترس پسر خود را که فرزند میرزا عزیز "مغل بیگی"(۱) بود، به مدرسه مذهبی فرستاده که از شر افسقالی قوم "چرچی مغل"(۲) خلاص شود که تا به کابل به نام خانزاده تبعید نشود، این پلان بیوه هشیار موفقانه انجام شد و بالاخره اگر چه "داملا" نشد اما "آخوند" ملا ناصر گردید. بعد از ازدواج چهار پسر و یک دختر یافت. پدر من پسر کلان اوست. وقتیکه این چهار پسر کلان شدند با فروش نان از "نانوایی" آن زن زحمتکش زندگی میکردند. محمد ذاکر پسر کلان او (پدرم) در بیست سالگی به کمک مامایش دکان کفش فروشی به سرمایه (۴۰ تنگه) باز کرد و با قابلیتی که نشان داد همراه تجار سفری به یارکند نمود و در بازگشت نسبت تبارزی که کرده بود از طرف قومهای باباگیش بحیث شخص معتمد به گدام داری و بعداً خزانه داری انتخاب شد. (۳)

در اولین انتخاب مجلس مشورهٔ عصر امانیه به حیث وکیل مشوره و در دورهٔ دوم شورای ملی عصر نادری به حیث وکیل شورا منتخب گردید. بعد تا آخر زندگی، بنام وکیل ذاکر معروف گردید. در هر دورهٔ بعدی خود را کاندید مجلس شو

---

۱) نام خانوادگی می‌باشد

۲) شاید اصلاً چریکچی مغل باشد که به معنی عسکر مغل است

۳) در آنوقت این پستها انتخابی و در اختیار مردم بود.

می‌کرد، اما مؤفق نمیشد. عدم کامیابی او را موجودیت رقبای قوی که از سوی حکومت حمایه میشدند، تشکیل میداد. در دورهٔ وکالت شورا با محمد گل مومند و شیرخان که هر دو تعصب قومی داشتند و تبعیض بکار می‌بردند، رسماً مخالفت کرده بود. در ده - پانزده سال آخر زندگی خود از صاحب رسوخی و پیش کارگی قوم آهسته آهسته دست کشید و به زمینداری روی آورد و بالاخره یک زمیندار درجه دوم شد. با آنکه دو دهقان و سه مزدور میگرفت اما از سابقه ارستوکراتی و اشرافیت تاریخی خانوادگی خود استفاده کرده از (حشر) قومی در قلبه، درو و خرمن کوبی استفاده کرده و قومها را استثمار میکرد. باین قسم یکی از "فیودالها" و ملاکین محلی شد که در سال دو صد جوال غله (۱۰ سیره) حاصل بر میداشت و آنرا در رفت و آمد قومی مصرف میکرد.

به قوم کلانی میکرد و با رقبا سیالی مینمود. چنانچه آخرین کاندیدی او در دورهٔ هشتم شورا به زمان شاه محموذخان صدراعظم مصادفست که در آن نیز موفق نشد و باثر آن مریض گردید و در ماه ثور ۱۳۳۳ در حالیکه من در کابل بودم و در لیسه حبیبهٔ درس میخواندم، درگذشت. با وفات پدرم آن دستگاه فیودالی ارستوکراتیک خانوادگی میرزازاده هم سقوط کرد. میراث منقول و غیر منقول او بین ورثه ده گانه تقسیم و ترکه شد، زمینها فروخته و به خیرات و خراج رفت، حتی حویلی نشیمن هم گروشد. اکنون به فضل خداوند (ج) از شر آن خلاص شدیم و متاسفانه کارگر مولد هم نیستم و به تار خام ماموریت دولت بند بوده ویک روشنفکر معاش خورم که بصورت کلی جز قشر خرده برژوازی شهری (البته متوسط آن) حساب میشوم.

مادرم دختر افسقال لطف الله "لطفی" یکی از خانهای محلی تاجیک بود که پسر ملای قشقاق راگرفته با زحمتهای اولیه زندگی او شریک شده با وجودیکه دوره رفاه و راحت راگذشتانده بود، با زحمت و رنج زمانیکه من صنف هشتم بودم در

سال (۱۳۳۱) در گذشت - پدرکلان مادری ام مورخ بود و از نگاه تضاد طبقاتی بافیودالهای خودی و بیگانه آشتی‌ناپذیر بود.

اینها در مجموع جز طبقه حاکمه بودند، اما از لحاظ ستم ملی، ملت محکوم بود، این اسارت ملی خصوصیت ضد استبداد را در نهاد ما پرورش میداد و مارا به سمت دموکراسی و جامعه بی طبقه و متوازن سوق میداد.

۲ - سوانح:

روز دوشنبه ۸ عقرب ۱۳۱۲ هـ.ش. مطابق (۱۹۳۳ میلادی) در خانوادهٔ فوق الذکر-در شهر کوچک فیض آباد مرکز بدخشان تولد گردیدم و نامم را (محمدطاهر)گذاشتند - در سن ٦ سالگی عوض مکتب ابتدایی دولتی که در آنوقت (از روی تعصب همه درسهای آن بزبان پشتو تدریس میشد) (۱) مرا به مدرسه مذهبی خرقه شریف فرستادند و مدت چهار سال در آن جا آموزشهای مذهبی را آموختم. در سن ده سالگی با تغییر برنامه مکتب بزبان فارسی در سال ۱۳۲۳ به مکتب رفتم، تا صنف نهم در آنجا درس خواندم. در صنف چهارم به تقلید از کتابهای ایرانی اخبار دیواری بنام (ارشاد) داشتم و همچنین در کنفرانس‌های ادبی مکتب اشتراک میکردم که امور خطابه را از همین دوره آموختم. در صنف هفتم یکی از معاونین قلمی اخبار بدخشان شدم، به تعقیب راه حکیم ولوالجی (امانیست کشه شده و مؤلف کان بدخشان) و شاه عبدالله یمگی بدخشی (مشروطه خواهیکه به قتل رسید و مولف ارمغان بدخشان بود) به تأریخ و زندگی شعرا و بزرگان

---

۱) چون شهر فیض آباد، جایگاه مردم تاجیک است و هیچکس در آنوقت بزبان پشتو چیزی نمیدانست، بناً تهدابگذاری معارف به حیث رشد شخصیت معنوی جامعه به زبان غیر قابل دریافت و برداشت شاگردان چه مفهومی جز تعصب میتوانست داشته باشد.

بدخشان و تخارستان علاقه گرفتم و آنرا به سبک رشید یاسمی و سعید نفیسی مینوشتم.

در صنف هشتم دو رساله مستقل بنامهای لعل بدخشان (تذکرهٔشعرا) و تاریخچه خرقه مبارک نوشتم که در مطبعه فیض آباد چاپ شدند. در صنف نهم در روز جشن استقلال مقالهٔ در بارهٔ استقلال حقیقی چیست. و محصل واقعی استقلال کیست (امان الله خان) با شعر (زندگی آخر سرآید بندگی در کارنیست از لاهوتی) خواندم که از طرف والی (جمعه گل خان صدیقی) لت و کوب شدم و میخواست از مکتب اخراجم نماید، اما به وساطت قاضی صافی بنام سال آخر تعلیمی معافم داشت و بسال آینده جهت ادامهٔ تحصیل به کابل آمدم. در کابل در اولین برخوردم با علی احمدخان پوپل معین وقت وزارت معارف مزهٔ تبعیض را باز چشیدم و تقاضای شمولیتم به مکتب حبیبیه رد شد مگر بر اثر ادامه تلاش شامل شدم. مقصد از شمول به حبیبیه آشنایی با جوانان مرکز بود که اکثراً از خانواده‌های اشراف و روشنفکر نامدار کشور بودند. در آنجا کنفرانسهای براه انداختم. بعد از ختم صنف دوازدهم در سال ۱۳۳٦ به دانشکده حقوق و علوم سیاسی شامل شدم که در سال دوم شعبه اقتصاد آن به دانشکدهٔ مستقل تبدیل شد و من هم در آن شامل شدم. در سال ۱۳۴۰ به حیث لیسانسه اقتصاد فارغ شدم و بعد رفتم به شعبه پلان به حیث همکار مشاور آنوقته وزارت آقای محمد صدیق فرهنگ. مجالست و مصاحبت آقای فرهنگ پروسه سیر تفکرم را تسریع کرد و بعد از سال چهل با جهان بینی علمی مجهز شدم که زندگی مرا تجدید و نو ساخت.

بعد از سپری نمودن مدت یکنیم سال دورهٔ خدمت عسکری به حیث عضو شعبه ریسرچ تا الحال (۱۳۴٦) در گوشه دانشگاه (پوهنتون) کابل افتاده‌ام و با دو زندگی در مبارزه هستم.

ب – سیر تفکر:

من از خوردی (همان ده سالگی) به مطالعه شوق و علاقه فراوان داشتم و به همین نسبت اکثر بازیهای محلی از قبیل اسپ سواری، آب بازی و غیره را نمیدانم. درمدت دوسال در فیض آباد هر چه کتاب که در کتابخانه پدرم و وحید روشنفکر فیض آباد و مطبوعات بدخشان پیدا میشد از خوب و خراب خواندم. درین ۱۳ سال کابل هم هر چه کتاب فارسی که بدستم رسید یا خبر شدم، پیدا کرده خواندم. شاید مجموعه این کتب از شعر وادب، تأریخ و جغرافیه تا ساینس و فلسفه و غیره در حوالی ۱۵۰۰ جلد کتاب و رساله رسیده باشد. البته همه اینها نقشهای مثبت و منفی در ذهنم گذاشته‌اند که به همین نسبت معجون ومرکبی ساخته شده‌ام که از گزینش تخصص مفید بدور ماندم، بهر صورت شاید بدینترتیب دسته بندی شده بتواند:

۱ - شعور روشنفکرانه طبقاتی (ارستوکراتیک و فیودال محلی): میرزا زادگی (فضل) - معلومات (ابتدایی مذهبی). معلومات عنعنوی و تأریخی محلی (ستم ملی) - معلومات ادبی (از صدرالدین عینی و ابوالقاسم لاهوتی شعراء تاجیک، عارف قزوینی و میرزاده عشقی ایرانی) مجله کابل و مجله "آینده" ایرانی معلومات عمومی غربی از راه آثار مطبوع ایرانی - آثار علامه اقبال هندی - معلومات فلسفی از راه کتب ایرانی - مطالعه ادب کلاسیک فارسی (مثنوی مولانا، اشعار بیدل، کلیات سعدی، شاهنامه فردوسی و غیره).

نتیجه: شوق نویسندگی: نگارش یک سلسله مقالات ادبی، تاریخی و اجتماعی - شوق سیاست: اشتراک در تشکیل هسته مرکزی یک سازمان محلی بنام (آباد

خواهان میهن) در سال ۱۳۳۰ به ارتباط نهضت مشروطه خواهان و دورهٔ هفت شورای ملی.

۲ ـ شعور رشنفکرانهٔ ملی (بورژوا ـ دموکراتیک): اصلاح‌طلبی اخلاقی از راه تعالیم مذهبی، عرفان و تصوف و اصلاح‌طلبی اجتماعی ار راه آزادیخواهی و توسل به دموکراسی (ضدیت با فساد و استبداد اداری و اجتماعی) مطالعه علوم اجتماعی، تاریخی، فلسفی، ساینس، عرفان شرقی و غیره. ملاقات و صحبتها با شعرای آزادیخواه، مشروطه، طلبان، علمای اجتماعی و ناراضیان سیاسی کشور.

نتیجه: ـ ادامه نویسندگی در ساحه ادبیات و تأریخ

ـ گام دیگری درسیاست: اشتراک در تشکیل سازمان ضیایی شعبهٔ ماورای هندوکش از جوانان و آگاهان ولایات چهارگانه شمالشرق افغانستان که هیچگونه پیشرفتی در شرایط اختناق داودي نتوانست بدست آورد.

۳ ـ شعور روشنفکرانه جهانی (افکار مترقی نوین): دموکرات انقلابی ـ مترقی انقلابی از راه مطالعه علوم و فلسفه مترقی و برقراری روابط با جوانان مترقی (بعد از سال ۱۳۴۰)

نتیجه: با احساس ضرورت مبرم توقف نویسندگی، نشر، تبلیغ و ترویج شفاهی و خطابی افکارسیاسی به محور (ستم ملی و طبقاتی)، (سازمان)، (جهان بینی مادی)، (سوسیالیسم علمی) (انترناسیونالیسم...)

ـ سیاست به مفهوم واقعی: اشتراک در تاسیس اولین سازمان سیاسی (علمی، مترقی طراز نوین) این فعالیت از (۱۳۴۲ به بعد) آغاز شده و نهضت مظاهرات خیابانی (اولین مظاهره موسوم به سوم عقرب را در سال ۱۳۴۴ اینجانب افتتاح و رهبری

کردم و به زندان رفتم و با تبدیل حکومت رهاشدم).

ج - فهرست آثار (نگارش و پژوهش)

براساس سیر تفکر آثار (مؤلفهٔ) منهم سه قسم است:

دورهٔ اول: در بارهٔ شعرا، جغرافیا، تأریخ و بعضی مسایل اجتماعی بدخشان و تخار که اکثراً در اخبار (روزنامه) بدخشان نشر شده و تعداد آنها شاید به صد مقاله برسد که به نظر من همه تقلیدی شمرده می‌شود و جنبهٔ ابتکاری ندارد.

یک سلسله کنفرانسها در مکتب متوسطه فیض آباد و یک سلسله مقالات ابتدایی در اخبار دیواری مکتب (به دورهٔ اول تعلق دارند.)

دورهٔ دوم: تحقیقات در بارهٔ شعرای بدخشان، تذکره کتب نویسندگان بدخشان و مسایل ادبی عمومی که در مجلات ژوندون، پشتون ژغ، انیس، مجله آریانا، برید، ادب و عرفان به چاپ رسیده‌اند. اینها تحقیقی، تا اندازه‌ای دموکراتیک و بالاخره چند تای آن مترقی تراند.

دورهٔ سوم: در بارهٔ ادبیات ومسایل (اجتماعی و سیاسی که یکی دوی آن در ادب و بعضی اخبارها بصورت قاچاق (بنامهای مستعار رمزی) چاپ شده و توسط وکلای شورا، همه قرائت گردیده‌اند. همینطور یکتعداد مکاتب (نامه‌ها) ونگارشهای چاپ شده و چاپ ناشده دیگر هستند.

***

تا اینجا زندگی نامهٔ بدخشی را به قلم خودش خواندیم، اما جریان یکدهه زندگی پسین او که با فعل و انفعالات نوین، آموزشها و عملکردها و مرحله دست زدن به فعالیتهای سرنوشت ساز برای خودش و تشکل افکار سیاسی و فلسفی برای پیروان سیاسی و جامعه و امواج سریع تحولات و رویدادهای سیاسی در کشور است

متاسفانه به قلم خودش در همین لحظه در اختیار ما نیست، شاید در دفترچه‌های دوازده گانه خاطراتش این برهه از زندگی پرتلاش و تحرک او درج بوده باشد.

بدخشی در سالهای ورودش به کابل چون سیماب بیقرار است و چنانکه از دفترهای خاطراتش بر میاید در جستجوی معرفت با اشخاص و خبره گان کشور که از چشم انداز عرفان وسیاست نام و آوازه‌ای داشته‌اند، تلاش بخرچ داده است. وی با شخصیتهای علمی، فرهنگی چون مولانا خال محمد خسته، مولانا سلیم "طغرا" راغی، حیدر ژوبل، قاری شرف الدین، صوفی غلام نبی عشقری، مولانا محمد امین قربت، استاد عبدالحق بیتاب، شایق جمال، اسلام الدین معین، استاد خلیل الله خلیلی، علامه صلاح الدین سلجوقی، سید بهاءالدین مجروح، میر غلام محمد غبار، محمد کریم نزیهی جلوه، محمد رحیم الهام، محمد نسیم نگهت سعیدی، مولانا یعقوب حسن قریشی وغیره آشنا گردیده ودر حلقه صحبتها و نشستهای علمی آنان حضور یافته است. در ادامه تبادل باورهای علمی و بحثهای سیاسی با میر محمد صدیق فرهنگ، شهر الله شهپر، علی محمد زهما، نور محمد تره کی و ببرک کارمل و شمار دیگر نیز معرفی و به مطالعه آثار علمی، سیاسی و فلسفی پرداخته است.

بدخشی عضو فعال کمیتهٔ سرپرست هفت نفری بود که بتاریخ ۱۸ سنبله ۱۳۴۲ درکابل تشکیل گردید و با دو نفر دیگر ازین کمیته در ۱۱ جدی ۱۳۴۳ نخستین کنگره ۲۷ عضوی جمعیت دموکراتیک خلق را برگزار کردند. بدخشی در کار تدویر کنگره سهم جدی داشت و از جمله سه نفری بود که ـ ُمترین آراء را بدست آورد و به حیث مسؤل تشکیلات حزبی انتخاب گردید.

بدخشی پس از انشعاب ح. د. خ. ا. با دلایل معینی مدتی با جناح "خلق" باقیماند، اما نسبت موجودیت اختلافات بر سر مسایل اصولی و مرامی و همچنان بر سر مسئلهٔ عضویت و بالا کشیدن فوری حفیظ الله امین در مقامات رهبری حزب در بهار

۱۳۴۷ ازین جناح جدا گردید و مدتی فعالیت سیاسی خویش را در چارچوب تشکیلات سیاسی بنام "محفل انتظار" ادامه داد و با عده دیگر از کادرها و فعائین در ۱۵ اسد ۱۳۴۷ سازمان انقلابی زحمتکشان افغانستان را تاسیس نمود.

بدخشی در سال ۱۳۴۸ نسبت فعالیت سیاسی مدت ۴ ماه در توقیف کابل زندانی گردید. در سال ۱۳۵۴ بدنبال قیام درواز برهبری بحرالدین باعث از سوی رژیم محمد داود باپنجاه تن از فعالین سازمانش نیز زندانی گردید و مدت ۱۸ ماه در محبس دهمزنگ به صورت حبس مجرد (کوته قلفی) به سر برد. دفاعیه بدخشی و باعث در محکمه داود خان بسیار مشهور است و بدخشی با این دفاعیه مستدل و کوبنده درسال ۱۳۵٦ از محکمه برائت گرفت.

بدخشی در مبارزات سیاسی دانشجویان دانشگاه کابل، نمایشات خیابانی شهریان کابل مبارزات پارلمانی بخصوص در دورهٔ شورای ملی مقالات فراوانی نوشت و بنامهای مختلف منتشر ساخت. علاوه بر آن تحقیقات پژوهشی و رسالات تألیفی مستقل نوشت که ذکر آنها در سایر نوشته‌ها آمده است. برحق بدخشی به سیاست از مجرای فرهنگ راه یافت و آثارش رااز تلفیق فرهنگ وسیاست به نبشت آورد.

محمد طاهر بدخشی این وطنپرست پرشور و نجیب، مبارزسلحشور راه آزادی و دموکراسی افغانستان پس ازکودتای ۱۳۵۷ با بیشتر از سه هزار اعضای رهبری، کادرها و فعالین سازمانش مجدداً به زندان پلچرخی کشانیده شد و مثل هزاران هموطن مظلوم و بیگناه بدون محاکمهٔ قانونی بدستور خاص حفیظ الله امین به شهادت رسید. شگفت آور است که بدخشی در ۸ عقرب ۱۳۱۲ تولد و در ۸ عقرب ۱۳۵۸ درست در چهل و شش سالگی به جاودانگی پیوست. روحش شاد باد.



محفل ساعت ده صبح روز جمعه ۱۸ فبروری سال ۲۰۰۰ میلادی در تالار کاخ وحدت شهر دوشنبه با سخنان محترم پروفیسور حقنظر نظروف رییس انجمن افغانستان‌شناسی اکادیمی علوم تاجیکستان گشایش یافت، بعداً از محترم دکتر جوره بیک نذری رییس پژوهشگاه شرق‌شناسی و میراث خطی اکادیمی علوم تقاضا نمود تا امور کار کنفرانس را مطابق آجندای مرتبه ادامه دهد. محترم دکتر جوره‌بیک نذری کار کنفرانس را چنین آغاز نمود:

زنده و جاوید ماند، هر کی نکو نام زیست
کز عقیبش ذکر خیر زنده کند نام را

با ذکر خیر از نام محمد طاهر بدخشی این مرد بزرگ، روح پاک این جوانمرد و مبارز ملی راه آزادی، عدالت و دموکراسی مردم افغانستان را شاد میخواهیم و

عزیزان را باین محفل شکوهمند از صمیم دل خیر مقدم می‌گویم. چنانچه استاد محترم قبلاً فرمودند ، کسانیکه با شهید محمد طاهر بدخشی آشنایی دارند می‌گویند که این مرد بزرگ،تنها زیستن را برای سعادت حیات منفرد انسان مطرح نمی‌کرد، بلکه چگونه زیستن را در خور اعتنا میدانست که در آن عقل،تفکر واحساس انسانی درهم آمیزند وراه نیکو زیستن را در مسیر انسان بنمایانند و بکوشند تا بدرد جامعه ایکه سراپا نیازمند تیمارگر و طبیب است، بخورند

کوش تا خلق را بکار آیی تا به خُلقت جهان بیارایی

از نیکی و پاکی، عیاری و جوانمردی و خودگذری این مرد بزرگست که امروز اینقدر جمع از دوستان و عزیزان تاجیکستانی و افغانستانی از دوستان و هوا خواهان شهید بدخشی باینجا آمده‌اند تا با یاد بود او اندیشه‌های انسانی، ملی و میهن دوستانه‌اش را پاسدارای نمایند.

چنانچه دوستان میدانند این محفل بیاد بیستمین سال شهادت محمد طاهر بدخشی تدویر یافته است و دوستان و عزیزان دانشمند با نگارش مقالات پژوهشی، خاطرات و گفتنی‌های خویش را باین مناسبت آماده کرده‌اند. موافق برنامه نزد بنده، بایست به تعداد بیست و دو نفر سخنرانی نمایند که نمیدانم، چگونه این برنامه را با مدت زمانی ایکه در اختیار داریم باهم وفق دهیم. بهر حال امید است ارائه مقالات تحقیقی توسط دانشمندان محترم بتواند با شگافتن دقیق دیدگاههای بدخشی خدمتی را برای جامعه دردمند افغانستان بازهم انجام دهد.

اکنون از مهمان ارجمند جمهوری ما و این محفل شاندار محترم محبوب الله کوشانی که ادامه دهنده راه خیر و خطیر محمد طاهر بدخشی هستند، تقاضا می‌کنم تا به ایراد سخنرانی خویش بپردازند.



سخنرانی محترم محبوب الله کوشانی

بنام خداوند جان و خرد*

به اجازه بزرگان، دانشمندان گرانمایه تاجیکستان و افغانستان، دوستان و هموطنان آواره و مهمانان گرامی!

نخست از همه سزاوار میدانم تا از جانب خود و دوستانم از استادان وسروران اکادیمی علوم تاجیکستان و آنعده عزیزان و هم میهنانی که در برگزاری این محفل با

*) چون بیانیهٔ محترم کوشانی از نوار ویدیویی نقل شده است، و با نظر داشت کیفیت ثبت ممکنست اشتباهاتی به نظر رسد که درینصورت امید پوزش داریم.

شکوه به مناسبت بیستمین سالگرد شهادت زنده یاد محمد طاهر بدخشی شخصیت برجستهٔ علمی و سیاسی افغانستان یاری رسانیده‌اند با اخلاص و صمیمیت ابراز سپاسگزاری کنم. و ازینکه بنده را با دعوت به اشتراک در این محفل شاندار سرفراز کرده‌اند با خلوص بیکران ابراز شکران نمایم.

با اغتنام از فرصت به برادران تاجیک که با خردگرایی و مسوولیت اندیشی رهبران شان توفیق یافته و مشقات و مصیبت‌های ناشی از جنگ داخلی و برادرکشی را پشت سر گذارند و صلح و امنیت و برادری را در کشور زیبای شان برای مردم رنجدیده خویش تامین کنند، با خلوص نیت شادباش می‌گویم. امیدوارم این سیاست خردمندانه شما که ریشه در رژفای تمدن و فرهنگ باستانی این سرزمین و منطقه دارد، برای سایر کشورهای که در چنگال منازعات سیاسی و نظامی رنج می‌کشند از جمله برای وطن عزیز و در خون نشستهٔ ما افغانستان سرمشق شایسته و آموزنده‌ای، باشد. اجازه میخواهم عرایض خویش را با خوانش غزل زیبایی از شاعر جوان، پرتوان و آوارهٔ از دیار و تبار مولانای بلخ و حجت جزیرهٔ خراسان، دکتور عبدالسمیع حامد که ناله وجدان دردمند تاریخ و فرهنگ ماست بیاغازم:

خورشید خسته بود ولیکن نه اینچنین
در خون نشسته بود ولیکن نه اینچنین
در آبشار قامت مصلوب آیینه
فردا شکسته بود ولیکن نه اینچنین
حد اقل غرور شهاب حضور داشت
شب نا خجسته بود ولیکن نه اینچنین
تاری که در تلاوت گیتار می‌تپید
از خود گسسته بود ولیکن نه اینچنین

گلدسته‌های سرخ گروه‌های سبز را
بیداد بسته بود ولیکن نه اینچنین

دو دهه و چند ماه از شهادت محمدطاهر بدخشی با دستان ناپاک دژخیمان رژیم وقت سپری شده است. باگذشت نخستین دهه محفل گرامیداشت از یادبود آن شهید در شهر کابل که امروز به شهر اشباح مانند است به همت شاگردان و سازمان سیاسی آن شهید برگزار گردید که در آن حدود هزار تن از شخصیتهای ملی و فرهنگی کشور و شماری از علاقمندان آن شهید اشتراک ورزیده بودند.

مجموعه مقالات و اشعاری که در آن محفل قرائت گردیدند در مجلدی بنام "یادنامه محمد طاهر بدخشی" اقبال چاپ یافت. این یادنامه در باب ابعاد گوناگون شخصیت کثیرالابعاد بدخشی شهید سخنها دارد که نظرگاههای شخصیت علمی فرهنگی و سیاسی بدخشی را بازتاب میدهد که برای پژوهشگران خالی از دلچسپی نخواهد بود. اکنون که بیستمین سالگرد شهادت آن شهید را در مهد دیگری از تبار فرهنگی آن شهید در شهر زیبای دوشنبه برگزار می‌کنیم، دانشمندان، افغانستان شناسان و مستشرقین سابقه داری که بعضاً با مرحوم محمد طاهر بدخشی از نزدیک سابقه آشنایی داشته‌اند مقالات پژوهشی علمی و ارزشمند خویش را قرائت خواهند کرد و هم دوستان هموطن من درین جا پیرامون دیدگاه‌ها و اندیشه‌ها و کارو پیکار آن زنده یاد به تفصیل صحبت خواهند کرد، من به خاطر پرهیز از تکرار و تداخل مطالب به مسایلی اشاره میکنم که تجارب تلخ دودهه تداوم جنگ بیست ساله، صحت و سقم آنرا محک زده است.

بدخشی یکی از پیشگامان برجسته نهضت روشنفکری و انقلابی کشور ما بود، او در فعالیتهای سیاسی خود با الهام و آگاهی از تاریخ پرفراز و فرود و ارزش‌های فرهنگی، معنوی سرزمین خود و با آشنایی از کارنامه‌های سرداران بزرگ داعیه‌های



تاریخ ملی چون ابومسلم‌ها، پوشنجی‌ها، صفاریها، سامانیها و نهضتهای آرمانگرای ملی الهام می‌گرفت و دلاوری، پایمردی و آزادگی این دلاوران در برابر هجوم کشورکشایان و سلطه جویان بیگانه کارنامه آنان را سرمشق خود قرار میداد.

پس از تحمل رنج تفکر و فعالیت خستگی ناپذیر سیاسی این پرسش در برابرش قرار گرفت که چگونه میتوان مردم متدین و زحمتکش را درکشور عقب نگهداشته شده و استعمار زده آسیایی با مناسبات مسلط فیودالی و با تنوع قابل ملاحظهٔ ملی و قومی، با سیطرهٔ سیاسی تک ملیتی، با خصوصیت قبیلوی اشرافی در موقعیت خاص استراتیژیک از فقر، جهل استبداد نجات داد و به سوی اعتلا و پیشرفت اجتماعی رهنمون گردانید. با الهام از تجارب و آموزش انقلابی زمان خود پاسخ به این پرسش را نه در احکام والگوهای کلیشه‌ای و فورمول‌های همیشه معتبر، صادر شده از خارج، بلکه در بین مردم خویش و در عمق واقعیتهای معنوی و فرهنگی کشورش جستجو کرد و نیز طریقت سیاسی خود رابه مثابهٔ آنچه سازمانش را از سایر نیروهای دموکراتیک تشخیص می‌دهد ارائه نمود.

الف ـ طرح و حل عادلانه و دموکراتیک مسئله ملی

ب ـ سیاست عدم دنباله روی و نا وابستگی

ج ـ نقش آگاهانه مردم در دیگرگونیهای اجتماعی و طرح جبهه متحد ملی و دموکراتیک

د ـ برخورد استراتیژیک با آیین مبین اسلام بحیث دین مردم افغانستان

درینجا این چهار اصل راکه بنیاد نگرشهای سیاسی او را تشکیل میداد در پرتو آنچه که بیست سال بعد از شهادتش که به میهن ما و بر مردم ما گذشت بطور اجمال و فشرده به ارزیابی می‌گیریم:

الف ـ طرح و حل عادلانه و دمکراتیک مسئله ملی در افغانستان:

محمد طاهر بدخشی برای نخستین بار در تاریخ سیاسی کشور طرح ابتکاری راجع به حل مسئله ملی را ارائه کرد و راههای آنرا بر پایه تساوی حقوق ملیتها و اقوام در کشور کثیرالملیت افغانستان به حیث علاج واقعه قبل از وقوع، پیشنهاد نمود. او سالها قبل تأکید کرد که در یک کشور کثیرالملیت به هیچوجه نباید عظمت‌طلبی و سیطره جویی سیاسی شیوع یابد. هر یک از ملیتها حق دارد تا از تاریخ، فرهنگ و مفاخر ملی خویش پاسداری نماید و در گستره وطن واحد تجزیه ناپذیرمان از حق خود مختاری بهره‌مند شود. او ایجاد نظام دولتی فدرال را راه حل این مسئله پیشنهاد کرد. همان بود که از چپ و راست بر او تاختند و تکفیرش کردند و با نامهای تجزیه طلب، ناسیونالیست، سکتاریست، تنگنظر و ضد پشتون و...و...و.... شگفتی اینجاست که در بازار انترناسیونالیزم پرولتری و انترناسیونالیسم اسلامی و عظمت طلبان بااصطلاح سوسیال دموکرات افغان ملت و دم و دستگاه دولتهای وقت که میان شان فاصله‌های بسیار بود و تضادهای ایدئولوژیک و سیاسی بعضاً آشتی نا پذیرفته آنها را در مقابل هم قرار میداد، دربن حکم تکفیر همه یکصدا ویک آواز بودند. بیست سال پس از شهادت او مردم کشورما حاکمیت حزب دموکراتیک خلق را با همه پیامدهای مصیبت بارش تجربه کردند و از حدود هشت سال بدینسو حاکمیت تنظیمهای اسلامی و تحریک طالبان را به آزمون گرفتند. اینک با این آزمونها مردم افغانستان چه مصیبتهای را متحمل شده‌اند حاجت به بیان نیست و به اصطلاح اظهر من الشمس است و همه می‌دانیم که هنوز خون فاجعه از پیکر مقدس وطن ما جاریست. درین بیست سال ایدئولوژی چپ وراست در برابر واقعیتهای سرسخت جامعه ما رنگ باخته است و مدعیان این ایدئولوژیها عمدتاً به عناصرقومی تجزیه شده‌اند، رفیق فلانی به برادر فلانی و ملا فلانی تغیر نام داد و در کنار قوم خود ایستاد و انترناسیونالیستانی که از جهان وطنی

پرولتری و اسلامی سخن می‌گفتند از پهنای شعارهای کاذبانهٔ گویا فراملی به گودالهای تنگ فروقومی سقوط و نتیجه آن است که می‌بینیم نفاق ملی و خصومت قومی شدت یافت.

ملیت‌ها واقوام برادر طی جنبش مقاومت جهادی در کنار هم از معنویات مشترک دین، آزادی، نوامیس ملی و استقلال کشور به حیث پاسداران راستین، تاریخ این وطن را با ایثار و جانبازی‌های بی دریغ به خون خویش رقم زدند و برای حفظ و حراست از شرف و آزادی ملی حماسه‌های بی مانندی بجاگذاشتند، در برابر هم قرار گرفتند و شمشیر بررخ هم کشیدند و خود خانه مشترک شان را به آتش کشیدند. روشن است که عاملان اجنبی برای بر آوردن مقاصد نامیمون خود هیزم کش این معرکه‌ها بودند. اما نخست باید از خود نالید، چون دایه مهربانتر از مادر وجود ندارد.

در واقع از همان آغاز جنبش مقاومت و جهادی چشمان تیز بین توانایی تشخیص آنرا داشت که با وصف ارزشهای مشترک دینی، روحیه آزادی به اجنبی زدایی و دفاع از استقلال و نوامیس ملی سرزمین ما صرفنظر از تعلقات اتنیکی و قومی و مذهبی در کنار هم در برابر رژیم وابسته و ارتش مهاجم اجنبی در سطح تام همبستگی قرار گرفتند، ولی نشانه‌های بارزی از شکل یابی تنظیمی بر مبنای تعلقات اتنیکی ومذهبی که از واقعیت‌های دردناک تاریخ گذشته و تداوم حاکمیت‌های تک ملیتی ریشه ومایه میگرفت، قابل شناسایی و تشخیص بود. انکار ازین واقعیت همان اندازه گمراه کننده است که نادیده انگاشتن دست‌های غرض آلود بیگانه به مثابه عامل تشدید این اختلافات و دامن زدن به جنایات و عصبیت‌های تند و درشت قومی.

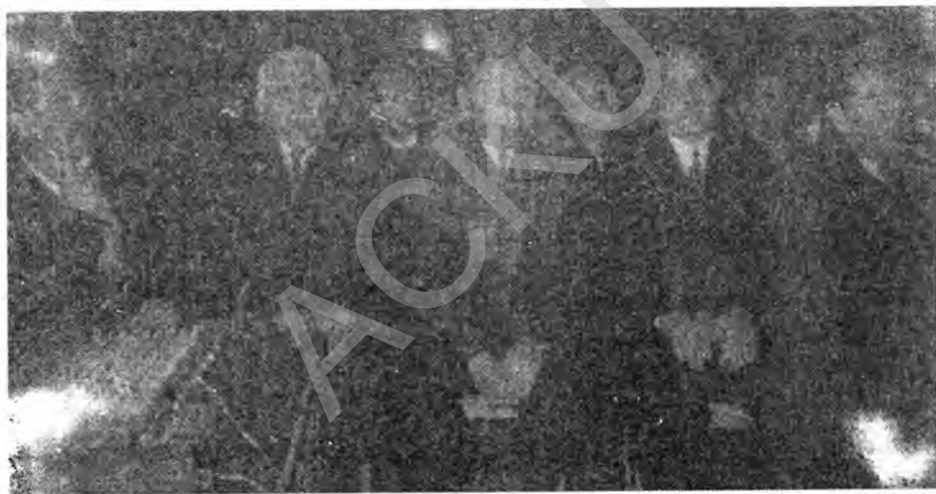
سه تشکل عمده نظامی سیاسی یعنی حزب اسلامی، جمعیت اسلامی و حزب

وحدت اسلامی که در دوران مقاومت و جهاد سامان یافته‌اند. بر پایه مناسبات معین قومی و اتنیکی شکل گرفته‌اند و درگیری‌ها و جنگ‌های شدید بین آنها بخصوص حزب اسلامی و جمعیت اسلامی در دوران مقاومت که فرزندان بی شمار وطن را به خاک و خون کشاند و تبانی‌های آشکار و پنهان آنها با جناح‌های حزب به سرافندار چه در دوران جهاد و چه بعد از آن گواه برآنند که مسایل تاکتیکی در میان نبوده بلکه علایق اتنیکی و قومی یکی از دلایل و انگیزه‌های آنرا تشکیل میدادند.

تشکل عمده نظامی سیاسی دیگر که بعداً بنام جنبش ملی اسلامی افغانستان بوجود آمد صرفنظر از سایر انگیزه‌های تشکل آن نیز همین رنگ و بوی قومی را داشت و همین چهار تشکل عمده سیاسی نظامی و معرکه داران اصلی جنگ تا ظهور طالبان به صحنه نظامی - سیاسی کشور بودند.

اکنون ما با رنگ دیگری از استبداد ظالمانه قومی و استبداد مذهبی قرون وسطایی تا سرحد ادامه سیاست زمین سوزی به مثابه وسیله دیگری برای احیای نظام تک ملیتی بازهم با خصوصیت قبیلوی و با سلب حقوق سایر اقوام برادر با پیشکش نمودن شعارهای اسلامی مواجه هستیم. گویا تاریخ مضحکه جدیدی را به نمایش گذاشته که در آن شاگردان مکتب استعمار پیر انگلیس که داغ خفت و بردگی بر جبین شان نمایانست دعوی آقایی دارند و همان نقشه‌های بادار دیروز را می‌خواهند در عمل پیاده کنند. وای برما و بر ملت سلحشور ما که ازین همه جان فشانی سنگین که با نثار و قربانی خون فرزندان برومند خود بزرگترین ارتش متجاوز بیگانه را در پهنه جهان به زانو در آورد، اکنون در پایان این درامه خونین به قبول خفت و زبونیّ در برابر مزدور درگاه استعمار واداشته میشوند. بیان اینهمه واقعیتهای دردناک گواه بر آنست که طاهر بدخشی با ژرف نگری و ژرف اندیشی جامعه شناسانه و دور اندیشی سیاسی و آگاهی از تاریخ سرزمین خود، منطقه و جهان خطر

را به جان پذیرا شد و بخاطر عشق به وطن و احساس مسؤلیت در برابر مردم خویش به موقع این مسئله را مطرح کرد و اهمیت آنرا توضیح داد تا سازمانها و احزاب سیاسی از کنار آن با چشم بسته عبور نکنند، زیرا:او بدین باور بود که تامین تساوی حقوق سیاسی، فرهنگی و اقتصادی میان تمام اقوام و ملیتهای افغانستان ضامن اصلی همبستگی و وحدت ملی در کشور بوده میتواند و این باور را با رشادت و صداقت مطرح کرد، زیرا جوهر این اندیشه فاقد هر گونه تعصب، تنگنظری و برتری جویی بود، اما گوش شنوایی وجود نداشت و بزبان اتهام و دشنام پاسخش دادند. بدخشی



بدان باور بود که نادیده انگاشتن این درد استخوان سوز عمر فاجعه را طولانی‌تر خواهد ساخت. ما یکبار دیگر از همه روشنفکران آگاه و ملی ژرفنگر اعم از تاجیک، ازبیک، پشتون، هزاره، ترکمن، بلوچ، نورستانی و... که به استقلال ملی، تساوی حقوق ملی، دموکراسی و همزیستی و بهزیستی ملی اعتقاد دارند صمیمانه تقاضا میکنیم که این مسئله را بصورت جدی و مسولانه مورد آموزش قرار دهند و

راه حل عادلانه، واقعی و عملی آنرا دریابند، اگر فیدرالیزم چاره ساز نیست، حل بهتری را ارائه دهند و با وعده‌های سرخرمن که "دموکراسی پیاده شود و اراده‌های آزاد مردم زمینه یابد و بعد این مسئله راه حل عادلانه خواهد یافت"، نه خود را و نه هموطنان خود را خواسته و نخواسته فریب دهند. بنابرین ما بدین باوریم که چگونگی طرح و پاسخدهی به حل مسله ملی یکی از اساسی‌ترین محور تداوم جنگ و صلح در کشور بوده و همبستگی مردم و وفاق ملی در گرو این پاسخ یابیست، و تازمانیکه الترناتیف جامع‌تر، علمی‌تر و عملی‌تری ارائه نشده است ما به دیدگاههای بدخشی درین باب یعنی ایجاد نظام دولتی فدرال بر محور مرکزیت اداری برای حل مسئله ملی و توازن هماهنگ مناطق مختلف تأکید میداریم.

ب - سیاست عدم دنباله روی و وابستگی:

بدخشی با درک روان آزادیخواهانه و انقیاد ناپذیر مردم افغانستان و با توجه به موقعیت استراتیژیک و جیوپولتیک ومنافع ملی کشور برای نخستین بار در سطح جنبش دموکراتیک که عمدتاً به ترند چین و شوروی تقسیم شده بودند اصل سیاست عدم دنباله روی و نا وابستگی سیاسی را مطرح کرد، زیرا دنباله روی روح کاوشگر، قدرت ابتکار و آفرینش را به بند میکشد و ارادهٔ ملی را سلب می‌نماید. افزون بر آن تلاش برای شناخت واقعیتهای جامعه را در هاله‌ای از تصورات و برداشتهای دگماتیک نابود می‌سازد.

برعلاوه مجریان چنین سیاستی را به برده گان بی اراده و وسیله تحقق سیاست و اهداف استراتژیک کشورهای بیگانه مبدل میکند. کار را به انقیاد و وابستگی میکشاند و زمینه مداخلات روز افزون اجنبی را فراهم نموده استقلال ملی را به خطر مواجه میسازد. رعایت اصل سیاست عدم دنباله روی در کنار قضاوت آزاد در

مسایل بین المللی به سیاست عنعنوی بیطرفی افغانستان که ضامن بقای آنست اعتبار و استحکام میبخشد. تجربه حاکمیتهای بیست سال اخیر در دورهٔ حاکمیت ح.د.خ. ا. و حاکمیت تنظیم‌های اسلامی به ویژه ظهور و تسلط طالبان در بخش وسیعی از کشور خصلت عمیق وصف‌ناپذیر دنباله روی وانقیاد آن وابستگی به کشورهای بیگانه را نشان می‌دهد که از ارائه واقعیتها ومثال‌ها درینمورد بی نیاز هستیم.

کشورما که زیر تاثیر رقابت کشورهای جهان و کشورهای همسایه چه در حالت انقطاب های اردوگاهی و چه بعد از فروپاشی اتحاد شوروی و سقوط رژیم دکتر نجیب الله و ایجاد دولت مجاهدین بگونه تنظیمی گردی قرار داشته، و خونبهای عظیم قربانیهای بینظیر همه اقوام و ملیتهای کشور را در راه استقلال و آزادی و دفاع از تمامیت ارضی کشور ما نتیجه همین دنباله روی و وابستگی شرمسارانه رهبران احزاب و تنظیمهای اسلامی و تحریک طلبان نیز به استخبارات اجنبی بوده است که این مطلب نیز نیاز به اثبات ندارد و چون روز روشن است و مهر تائید بر سیاست اصل عدم دنباله روی و نا وابستگی میگذارد که بدخشی شهید سه دهه قبل ازین آنرا مطرح کرده بود.

د - نقش آگاهانه توده‌ها در دیگر گونیهای اجتماعی و در ساختار جبهه متحد ملی و دموکراتیک:

بدخشی و سازمان او بدین باور بودند که تحول بنیادی و دیگر گونیهای اجتماعی کارگروه روشنفکر پیشاهنگ جدا از مردم نیست. بلکه در نتیجه سهمگیری آگاهانه و داوطلبانه توده‌های مردم در تحولات اجتماعی می‌باشد. او از جهل معصیت باری که از جانب رژیمهای استبدادی به مردم تحمیل شده بود تا از بیداری سیاسی و ارتقای سطح شعور اجتماعی آنها جلوگیری شود آگاهی عمیق

داشت. ازینرو کار روشنفکرانه را در بین مردم به مثابه استقامت اساسی به خاطر بلند بردن سطح آگاهی سیاسی مردم و تشکل آنها مهمترین اصل برنامه سیاسی و سازمانی خویش قرار داد. افزون بر آن با توجه به ناهمگونی ساختار اجتماعی وطبقاتی و منافع اقشار و لایه‌های مختلف جامعه در انقلاب ملی و دموکراتیک، تشکیل جبهه متحد ملی و دموکراتیک را مطرح ساخت. این طرح که به منظور تحقق اهداف انقلاب ملی و دموکراتیک به میان آمده بود هر چند کلاسیک به نظر میاید، اما از آنجهت در خور توجه است که دیگر بخش‌های جنبش به ایجاد حزب سرتاسری تاکید میکردند. طرح و تجاربی ازین دست چه از طرف بدخشی و سازمان وی و چه از سوی سایر نهادها و گروههای سیاسی ملی غالباً به بن بست مواجه شده است. اما با نظر داشت تجارب دوران تک حزبی ح. د. خ. ا. و حاکمیتهای انحصار گرانه تنظیمهای اسلامی که به واقعیتهای بافت اجتماعی طبقاتی وفرهنگی جامعه قاعده هم خوانی نداشته و دیکتاتوریهای خشن حزبی و تنظیمی را احمال کرده‌اند. مضمون آن درست و ضرورت ایجاد آن، هنوز به قوت خود باقیست.

با توجه به تجارب و حوادث دو دهه اخیر مصایبی که از استبداد تک حزبی و قدرت انحصاری ح. د. خ. ا. و تنظیمهای جهادی و حاکمیت طلبان برمردم ما تحمیل شده است و بافت اجتماعی اقتصادی جامعه از یکسو و تشتت و پراگنده گی نیروهای ملی آزادیخواه و جانبدار دموکراسی از سوی دیگر ضرورت اتحاد این نیروها تحت نام جبهه، شورا و یا هر نام دیگری نه تنها بیش از پیش احساس می‌شود، بلکه بحیث نیاز مبرم روز و به منظور ختم جنگ و تامین صلح عادلانه به حساب می آید، و هیچ الترناتیف و راه نجات دیگری که این خلا را پر کند و کشور را از فاجعه‌های که طی دو دهه دامنگیر آن است وجود ندارد.

ج. برخورد استراتژیک با آیین مبین اسلام به حیث دین مردم افغانستان:

بدخشی بدین باور بود که افغانستان کشوریست اسلامی و در طول چهارده قرن در جو معنویت اسلامی جنبشهای سیاسی و فرهنگی بزرگی درین سرزمین بوقوع پیوسته است. که پیامدهای آن به مثابه میراث عظیم معنوی و فرهنگی موجب افتخار مردم ماست. این میراث بزرگ معنوی میتواند به حیث عامل نیرومندی در جهت رهایی کشور از شرایط قرون وسطایی و عقبماندگی سده‌ها عمل کند و به پیشرفت اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی کشور یاری رساند. بناً بدخشی به اهمیت برخورد استراتژیک با دین مبین اسلام به صفت دین و آیین مردم افغانستان تاکید میورزید. بدخشی بهمان پیمانه ایکه برخورد سطحی نگرانه و غیر مسؤولانه افراط گرایان چپ را در برابر اسلام نکوهش می‌نمود. بهمان اندازه از گرایشهای متحجرانه و تعصب آلود عناصر قشری راست که اسلام را در خدمت اهداف سیاسی خویش میگماشتند سرزنش میکرد و این امر را نه به سود دنیای اسلام و نه به نفع سازندگی دنیای معنوی و عقیدتی مردم مسلمان کشور میدانست.

تاریخ دور و نزدیک جنبشهای آزادیخواهانه و استقلال طلبانه مردم متدین ما علیه استعمارگران و اشغالگران متجاوز خارجی گواهی میدهند که دین اسلام همچون آیین سنتی و معتقدات فرهنگی و مذهبی مردم ما عامل بسیج کننده در جهت دفاع و پاسداری از آزادی و استقلال وهویت ملی آنها نقش تعیین کننده‌ای ایفا میکند ودر راه رهایی کشور از چنگال مفاسد اخلاقی و مظالم اجتماعی، بیسوادی، بی عدالتی عامل قوی ونیرومندی بوده است. اما بایست میان اسلام واقعی و جوهر ترقی خواهانه و عدالت پسندانه آن که آیین رستگاری وسعادت انسان از

چنگال نابسامانیهای اجتماعی، تفرقه قومی و نژادیست باعملکرد شیوه‌های افراطی دگم اندیشان قشری با سوء استفاده از باورهای دینی مردم پاکدل ما نیات خودخواهانه و اهداف سیاسی معامله‌گرانه خود را زیر شعار اسلام و اسلام گرایی کتمان می‌کنند، تفاوت گذاشت. دوران حاکمیت‌های تنظیمی و طالبی و جنگهای ذات البینی شان دلالت بدان دارد که میان اسلام واقعی بحیث دین مردم و رابطهٔ انسان با خدا واسلام به مثابه ابزار ایدیولوژیک و سیاسی برای احراز قدرت و فرونشانیدن عطشهای برتری جویانه و تنگنظرانه قومی تفاوت بسیار است. باید این مرزبندی را دقیقاً شناخت، از تنزه و تقدس آن یک دفاع کرد واز آلودگی بدیگری تبرا جست.

در بزرگداشت از دهمین سالگرد شهادت محمد طاهر بدخشی، این جانب در معروضه خویش چنین تاکید نموده بودم. درین برش مشخص زمان که کشور گرامی ما پرمخافت‌ترین شبان وروزان را سپری می‌کند و دشمنان افغانستان بر مزرعه هستی آن بذر مرگ و تباهی میفشانند، نهایت ضرور و مبرمست که حدود و ثغور حقوق ملیتها به صورت مشخص و مساویانه واقعبینانه و عادلانه تعیین گردد تاکس درخانهٔ پدری خود را پسر اندر احساس نکند. آن وقت است که وحدت ملی به صورت واقعی نه میکانیکی تأمین می‌گردد. ما جداً معتقدیم که به کار بستن نظرگاههای بدخشی در باب تاسیس و ایجاد دولت فدرالی، طرح مشخص او در بارهٔ جبهه متحد ملی و چگونگی ترکیب این طیف وسیع و داشتن قضاوت مستقل و پیروی از سیاست عدم دنباله روی در پهنه جهانی، تامین وحدت راستین میان نیروهای وطنپرست می‌تواند بسیاری از ناهنجاریهای وضع کنونی را از میان بردارد. اکنون یکدهه دیگر از آن تاریخ نیز سپری شده است، به پنداشت ما این اصول و نتیجه‌گیری هنوز از اعتبار برخوردار است، و بایست بدانها توجه مبذول داشت.

بدیهیست دیگرگونیهای رعدآسا طی این دهه در پهنه ملی و بین المللی سرگیجه آور بوده است که لازم میدانم تا با نگاه شتابان بر مواردی از آنها اشاره نمایم.

پس از آنکه بساط حاکمیت ح. د. خ. ا. از کشور برچیده شد، تنظیمهای جهادی به قدرت رسیدند و دولت اسلامی را اعلام نمودند، اما این دولت به معنای واقعی کلمه هرگز وجود خارجی پیدا نکرد. فقط تنظیمها بودند که ظاهراً به قدرت دسترسی یافتند، اما جنگ پایان نپذیرفت و با شدت وحدت بیشتر ادامه یافت. تنظیمهای اسلامی بجان هم افتیدند، برادر یک تنظیم بدست برادر تنظیم دیگر کشته شد، خانه برادری بدست برادر دیگر ویران گردید و خانه ملت خراب‌تر شد. شهر زیبای کابل که سمبول غرور و همبستگی ملی همه مردمان کشور بود، در آتش سوخت و ویران گردید. گنجینه‌ها و آثار تاریخی آن بیرحمانه تاراج و به یغما رفت، خصومتهای قومی دامن زده شد. اقوام برادر همدیگر را به تیر و شلاق بستند، این بار با شعار اسلامی و با تکفیر یکدیگر. مداخله خارجی نه تنها قطع نگردید، بلکه به تار و پود جامعه رسوخ پیداکرد، هر کی هرچه خواست همان کرد و وابستگی واسارت به مود سیاست روز درآمد که پیامدهای آن آشکار است. خونها بیشتر ریخته شد، ویرانیها فزون‌تر گردید، قبرستانها توسعه یافت و آوارگیها ابعاد گسترده‌تر کسب نمود، انتظار مردم مظلوم و مسلمان ما که به صلح نیاز داشت بر آورده نشد، خونبهای ملت فداکارما به هدر رفت و انتظارش به یاس و اندوه جانکاه مبدل گردید. ناگهان مولود سمارق مانندی گویا فرشته نجات بنام طالبان باشعارهای امیدوار کننده‌ای چون اسلام ناب، خلع سلاح تنظیمها و اعاده صلح و امنیت در پاکستان روئید وبه افغانستان صادر گردید. اما این برای ملت تشنه به صلح ما جز سراب کاذب و فریبگر چیزی نبود.

طی یکدهه گذشته تحولات عمیق سیاسی در منطقه و در کشورهای همسایه

افغانستان به وقوع پیوسته است. با فروپاشی اتحاد شوروی سابق و اردوگاه سوسیالیستی وبلوک شرقی، محتوای نظام سیاسی و اقتصادی آن نیز از هم پاشید و کشورهای جدیدی بنام، کشورهای مستقل سربر آوردند. در پاکستان با راه اندازی کودتاهای نظامی دولتهای آمدند و رفتند و بر ابعاد فاجعه‌های جنگی در افغانستان بیشتر افزودند. در جمهوری اسلامی ایران گرایشات نوگرایی در گزار به سوی جامعه باز بیشتر شکل گرفت و مناسبات تیره سیاسی بین ایران و عربستان سعودی در حالت بهبودی قرار گرفته است. وقوع تحولات نامبرده در سرنوشت جنگ افغانستان تاثیرات مستقیم و غیر مستقیم خود را خواهند داشت کشورهای همسایه، منطقه و قدرت‌ها در جستجوی منافع استراتژیک خود در افغانستان اشکال دستیابی به ماмول خود را جستجو میکنند. این خواسته بیش از همه در ادامه جنگ و به امید زمینه سازیهای مناسب آن ترسیم میابد. ایجاد ذخیره‌های بزرگ نظامی که در زمان جهاد در دست نیروهای متخاصم متراکم گردیده بود، بعد از پیروزی مجاهدین بر کابل مایه تشویش کشورهای همسایه و منطقه گردید، بناً از ساختار یک دولت با ثبات در کابل که می‌توانست با داشتن امکانات تسلیحاتی به بزرگترین قدرت نظامی منطقوی تبدیل گردد، با ادامه جنگ‌ها بین تنظیمها جلوگیری نمودند؛ کشورهائیکه در دوران جهاد در افغانستان از تنظیمهای معینی پشتیبانی می‌نمودند، پس از پیروزی آنها بر کشور در برهم زدن ثبات به وسیله عناصر متعهد به خویشتن سیاست هماهنگ جنگ را دنبال کردند.

پاکستان بمب اتم را آزمایش کرد، کارگاه اجیر سازی را به کشمیر و افغانستان فعال ساخت، بازار قاچاق مواد مخدر را رونق بیشتری بخشید و این نوکر خیال باداری بر ملت آزاده‌ای را در سر گرفت که در گذشته بارها پوز اربابش رابخاک مالیده بودند.

از آنچه گفته آمد روشن است که مردم افغانستان دریافته‌اند که باامداد استعماری تازه‌ای رو برو هستند و باز بایست کمر همت را ببندند و خود را برای جنگ رهایی بخش طولانی‌تری آماده سازند. تداوم وگسترش جنگهای تنظیمی و طالبی که بار اصلی مصایب و آلام آنرا مردم افغانستان بدوش می‌کشند، نتایج دیگری نیز در پی دارد. گمرنگ شدن جاذبه‌های ایدیولوژیکی تنظیمهای اسلامی و روی آوردن احاد ملت مسلمان ما به سوی تجدید رابطه با مقدسات و ارزشهای مشترک اسلامی و فاصله گرفتن تدریجی از تنظیمها. اکنون مردم ما فهمیده‌اند که از معتقدات شان سوء استفاده شده است و قدسیت دین مبین شان با مقاصد دنیوی و جاه طلبانه‌ای برخی از رهبران به نام دین و اسلام معامله گردیده است، که دیگر به حرف آنها باور ندارند.

توده‌های از روشنفکران ملی که طی دوران جنبش مقاومت و جهادی که نقش آیین متبرک اسلام را در بسیج همگانی مردم تعیین کننده میدانستند و صادقانه و جان بر کف در کنار مردم قرار گرفتند، در تنظیمهای اسلامی شامل گردیدند، با درک از ماهیت رهبری‌های وابسته به سوی اندیشه‌های ملی و وطنپرستانه البته، به ایدیولوژیهای قومی رو آوردند و صف روشنفکران ملی راکه ضعیف و پراگنده است، نیرو و قوت می‌بخشند. شماری از روشنفکران و حتی فرماندهان صدیق جهادی که از روی اعتقاد و صداقت در احزاب اسلامی تنظیم شده بودند و مشی سیاسی و عقیدتی آنها را راه فلاح و نجات کشور می‌دانستند در جریان پراتیک و تجربه باین امر بی باور شدند که آرزوی اصلی شان خدمت به مردم و وطن بود. اکنون صف این احزاب را ترک می‌کنند و اکثراً بصف گروه بالا می‌پیوندند. در اوضاع کنونی کشور و مردم ما در زیر چکمه‌های استبداد طالبی با رنگ و بوی قبیلوی و تنظیمهای اسلامی و مداخله کشورهای ذیدخل خارجی رنج می‌کشند و صف بندی‌ها و نوسانات آنها برای ما پوشیده نیست، بیهوده نخواهد بود تا نظر

اجمالی بر حامیان خارجی آنها نیز بیفگنم:

۱ - پاکستان، امارات عربی وعربستان سعودی با پشتیبانی محتاطانهٔ امریکا حامیان طالبان اند و بخاطر منافع و اهداف سیاسی و اقتصادی و دست یافتن به کشورهای آسیای میانه و بخصوص منابع سرشار انرژی در آرزوی حاکمیت انحصاری یکدست و بیرون راندن سایر رقبا از صحنه می‌باشند.

۲ - روسیه و جمهوریهای آسیای میانه ایران، هند و تا حدودی اتحادیهٔ اروپا به حکم منافع ملی و منطقوی به حاکمیت انحصاری طالبان مخالفت می‌ورزند بناً از نیروهای مخالف طالبان بنام دولت اسلامی پشتیبانی می‌کنند. دسته نخست دو راه پیش رو دارد.

الف: دوام حمایت از طالبان تا ایجاد حکومت یکدست تک ملیتی و انحصاری آنها.

ب: سهیم ساختن مخالفین در دولت به اصطلاح فراگیر با قاعده‌های وسیع. در حالت اول به مخالفت روسیه و کشورهای مشترک المنافع مواجه خواهند شد و هم تحمیل حاکمیت تک ملیتی با واقعیت ساختار ملی مردم افغانستان که هیچ کدام به تنهایی اکثریت را نمیسازند در تعارض قرار می‌گیرد. توصل به استبداد مذهبی، چنانکه تجربه قبلی تنظیمها نشان داده است، با روحیه مذهبی سنتی و فرهنگ وسنن تاریخی در مخالفت قرار دارد. در هر دو حالت احمال استبداد تک ملیتی و انحصار و استبداد مذهبی دفاع مشروع ملیتها و اقوام دیگر را حتی در صورت پیروزی کامل طالبان در پی خواهد داشت. چنانچه شاهدیم در حال حاضر روحیه واندیشه مقاومت مشروع در برابر فاشیسم طالبی رو به افزایش است. هر چند با توجه به فشار افکار عامه جهانی در برابر سیاستهای قرون وسطایی به اصطلاح تنظیم طالبان بر سر حقوق زنان و بخصوص درامه اسامه بن لادن و قاچاق مواد مخدر

امریکا را به تامل و احتیاط بیشتر وادار ساخته است. اما تا زمانیکه روابط سیاسی ایران با امریکا تغییر نکند و روابط ایران با عربستان سعودی بهبود نیابد، انصراف امریکا از پروژهٔ طالبان بعید به نظر می‌رسد. برگزاری اجلاس روم، ابتکار شاه سابق و راه اندازی جلسات همگون و مشابه در شهرهای آلمان، وین و قبرس شاید بیشتر ازینکه مسؤولیت جدی عملی داشته باشد وسیله ایست برای فشار به طلبان تا در روشهای خود تجدید نظر کنند و به ساختار دولت فراگیر و وسیع البنیاد تن در دهند. چیزیکه نیروهای مخالف طالبان و کشورهای حامی شان آنرا مطالبه دارند. گرایش داخلی تنظیم‌های مخالف طالبان برای سازش با آنها نیز موجود است. در صورت توافق پیرامون دولت فراگیر که در آن طالبان نقش اصلی و مخالفان نقش آرایشگر را خواهند داشت. درین حال عناصر دیگری از تنظیمهای مخالف طالبان که حکومت آنها را دست نشانده پاکستان تلقی خواهند کرد، از صف آنها خارج و به نیروهای ملی یا مقاومت خواهند پیوست. به هر حال آنچه مسلمست آنست که بحرانهای برخاسته از استبداد نظامهای تک ملیتی ومذهبی ودر حال سازش به ایجاد دولتی فراگیر از سوی طالبان به اشتراک مخالفان کنونی در چهره دولتی بنام اسلامی گستردگی بیشتری خواهد یافت ونیروهای ملی جانبدار آزادی ودموکراسی را ناگزیر خواهند کرد تا اختلافات سلیقوی و مرامهای گروهی، حزبی و تنظیمی راکنار بگذارند و با انسجام اتحادهای نوین ساختار جبههٔ مقاومت فراگیر را تشکیل دهند. بدون روحیه تساهل و گذشت و بدون تحمل یکدیگر، صرفنظر از تعلقات سیاسی حزبی وسازمانی قبلی، نیروهای ملی که می‌خواهند واقعاً در صف مقاومت قرار بگیرند قادر نخواهند بود باهداف مشترک و طرد دولت تحمیلی از خارج و ایجاد دولت مستقل که مدافع آزادی دموکراسی و عدالت اجتماعی باشد دست یابند.

بایست شهامت داشت تا منافع ملی را بر منافع گروهی وسازمانی رجحان بخشید

و ازین طریق زمینه را برای ایجاد جبهه متحد مقاومت ضد استعماری فراهم ساخت. به باور ما این یگانه راه پایان بخشیدن به فاجعه ایست که میهن ما حتی بیشتر از دودهه به آن دست و گریبانست. آنچه گفته آمدیم از زاویه دیدگاههای شهید زنده یاد محمد طاهر بدخشی و سازمان سیاسی اوست که امیدوارم گوشه‌ای از واقعیتهای تلخ جامعه ما را بیان کرده باشم. در آخر با نثار درود بر روان پاک شهید محمد طاهر بدخشی عرایض خود را با نقل قولی از مهاتما گاندی پیامبر عدم خشونت که بدخشی اورا شخصیت بزرگ و بینظیری می‌پنداشت واز او چیزهای آموخته بود به فرجام میاورم.

من نمی خواهم که راه منزلم بسته باشد
من میل دارم که نسیم فرهنگی تمام کشورها، از کشورم بگذرد
ولی نخواهم گذاشت این نسیم مرا با خود ببرد
مذهب من، مذهب زندان نیست
در مذهب من برای کوچکترین مخلوقات خدا هم جای وجود دارد
ولی در آن برای غرور گستاخانه نژادی، مذهبی و رنگ و پوست جای نیست.

اگر یک خون پیام نداشته باشد در تأریخ گنگ می‌ماند. و اگر یک خون پیام خویش رابه همه نسل‌ها نگذارد، جلاد شهید رادر حصار یک عصر و یک‌زمان محبوس کرده‌است.

دکتر علی شریعتی



پروفیسور حقنظر نظروف

محمد طاهر بدخشی و طرح مساله ملی در افغانستان

برای سیاستمداران خردمند و مورخین واقع بین هرگز پوشیده نیست که در کشورهای کثیرالملیت، مساله ملی دارای اهمیت مهم سیاسی، اجتماعی و فرهنگی بوده، و رشد و انکشاف و پایدارای نظام دولتداری آنها از بسیاری جهات به حل و فصل عادلانه و دموکراتیک آن سخت وابستگی دارد. این یک حقیقت مسلم است که در آن چون و چرا وجود ندارد.

در پرتو چنین پیشگفتار باید اعتراف کرد، که تمام شکست و ریختها و انقلابات داخلی که افغانستان در این صدسال اخیر دیده اساساً از ستم و استبداد ملی ناشی شده است، اما بر خلاف این، سیاستمداران و حلقات حاکم افغانستان همیشه سیاست عظمت‌طلبی قومی، تفرقه اندازی و ظلم و ستم ملی و اجتماعی را شدیداً دامن زده‌اند و هرگونه پیشنهاد و طرح سیاسی در مورد این مساله را سخت محکوم کرده‌اند، با آنهم در تاریخ معاصر افغانستان شخصیتی مثل محمد طاهر بدخشی (۱۹۳۳ - ۱۹۷۹) پیدا شد که این سکوت را شکست و مساله ملی را به مثابه عامل اساسی آشتی و اتحادملی و در نهایت راه رشد و انکشاف آتی کشور مطرح کرد و برای حل و فصل عادلانه آن سعی و تلاش‌های فراوان به خرج داد و در نهایت جان شیرین خود را درین راه‌بیدریغ نثار کرد.

نگارنده این سطرها در مدت سه سال اقامت خود در افغانستان (۱۹۷۲ - ۱۹۷۰) با مرحوم محمد طاهر بدخشی از نزدیک آشنایی داشتم و او را شخص

عاقل و دانا، دارای مطالعات و جهان بینی وسیع علمی و فرهنگی و احساس بلند انسانی یافته بودم. وی از عادی‌ترین جزئیات سیاست، تأریخ و فرهنگ کشورهای آسیای میانه اطلاع داشت که بسیاری از مطالب آن هنوز روی اوراق به نگارش آورده نشده است. محمد طاهر بدخشی از همه بیشتر پیرامون نابرابری‌های ملی و بی عدالتی‌های اجتماعی جامعه افغانستان اظهار عقیده میکرد و درین مورد از تالیفات علمی و واقعبینانه مؤلفین شوروی (به ویژه م.م ریسنر) صمیمانه قدر دانی می‌نمود.

باید یاد آوردشد، که بی عدالتی‌های اجتماعی و نا برابری‌های قومی و قبیلوی در همه عصر و زمانها در افغانستان موجود بوده است، اما به علت عدم تفکر و آگاهی‌های سیاسی و اجتماعی جامعه همچو ناهنجاری‌های اجتماعی را یک امر طبیعی پنداشته، در پی علت و معلول آن نمی‌گشتند. یا همه چیز را به سرنوشت و تقدیر ازلی خود حواله می‌نمودند. با مرور زمان تفکر سیاسی و اجتماعی جامعهٔ افغانی را نیز فراگرفت. احساس ملی مردم مظلوم و ستم دیدهٔ افغانستان هم بیدار شد. اما مؤلفین افغانی آنرا نادیده گرفته و نوعی تئوری‌های نفوذی غرب به قلم میدادند و چنین ادعا پیش می‌آوردند که ملت خواهی و ملت گرایی ویژهٔ جامعه غرب است و برای عالم اسلام بیگانه. اما در زمینه توسعه اندیشه‌های برتری جویانه ملیت حاکم سکوت میکردند.

علی الرغم چنین ادعاها هنگامی که ما به تأریخ افغانستان نظرمی افگنیم، به یقین گفته می‌توانیم که حاکمان و سیاستمداران گذشتهٔ افغانستان که حتی در سطح ابتدائی قرار داشتند و از عالم غرب اطلاع کافی نداشتند، سیاست عظمت طلبانه، قبیله سالاری، تبعیض و تفرقه را پیشهٔ خود قرار داده بودند و رفتار و کردار آنها در میان مردمان مظلوم و ستم دیده به واکنش شدیدی روبرو گردید. ظلم، ستم ملی، تبعیض

و تفرقه اندازی مقامات حاکمه افغانستان در همه عرصه‌های حیات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی را با دلایل کاملاً روشن میتوان به اثبات رسانید.

از روزگارانی که زمامداری خراسان بدست افغانها (پشتونها) افتاد و اولین دولتِ آنان درانی‌ها (۱۷۴۷) میلادی بنیاًن گذاری شد، تمام وظایف مهم دولتی از سطح ولسوالی تا وزارت و صدارت بصورت انحصاری در اختیار آنان قرار گرفت و قبایل درانی از امتیازات وسیع سیاسی و اجتماعی برخوردار شدند. وقتی که اقتدار کشور به شاخه دیگر پشتون‌ها (محمد زائی‌ها) و بارکزایی‌ها منتقل گردید، ظلم، استبداد و بیدادگری‌های اجتماعی بیشتر توسعه یافت. مستبدترین دوره سلطنت افغانها به زمان حکومت امیر عبدالرحمان خان (۱۸۸۸ - ۱۹۰۱) و نادر و هاشم (۱۹۲۹ - ۱۹۴٦) تعلق دارد که دوره دوم حتی به استبداد کبیر و رژیم قبیله سالاری طراز فاشیستی مسمّی گشته است.

رژیم دولتداری مستبد و مستمر افغانها در (۵۰) سال اخیر بیشتر شدت گرفت که نمونه آنرا میتوان در سیاست جابجا سازی پشتون‌ها از ولایات شرقی، جنوبی و غربی و حتی ماورای دیورند در قسمت‌های مرکزی، شمالی و غربی افغانستان به وضوح ارزیابی نمود؛ زیرا تا اواسط قرن نوزدهم پشتون‌ها در قسمت‌های مرکزی، شمالی و غربی افغانستان اصلاً سکونت نداشتند و حکومتداران افغان به ویژه پس از زمامداری عبدالرحمن خان سیاست اسکان نمودن قبایل پشتون درین قسمت‌های افغانستان شدت گرفت و اسکان آنها از حساب مصادره کردن زمین، باغ و منازل باشندگان بومی این مناطق که قبلاً توسط تاجیکها، ازبک‌ها و هزاره‌ها آباد و ملکیت آن‌ها محسوب میگردید، صورت می‌گرفت. با اتخاذ چنین تدابیری حاکمان مستبد افغان میخواستند که سلطه سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی خود را در میان مردم غیر پشتون یا افغان استحکام بخشیده، سیاست هویت زدایی سایر ملیت‌ها

و اقوام را به پیش می‌بردند که نمونه روشن آن در زمامداری خانوادهٔ طلایی توسط وزیر محمد گل خان مومند عملی می‌شد که از اسکان قبایل پشتون ماورای دیورند در شمال افغانستان جهت سرکوب‌های بعدی قومی نام برد.

زمامداران مستبد افغان حق و حقوق مردمان اصیل افغانستان - تاجیک‌ها، هزاره‌ها و ازبک‌ها - را بیرحمانه و شدیداً پایمال نموده؛ در حالیکه در عین زمان راجع به آزادی و استقلال پشتونستان از طریق رسانه‌های گروهی تبلیغات وسیعی صورت میگرفت؛ در حالیکه مساله پشتونستان نیز به اثر خیانت سرداران بارکزایی بوجود آمد و آنها از پشتونستان دست کشیدند، زیرا در آنجا به اصطلاح "زنبور زیاد بود و عسلی نداشت". اما پس از آنکه دولت پاکستان بوجود آمد و پشتونستان جزء لاینفک آن شناخته شد، زمامداران افغانستان در اطراف مساله پشتونستان هیاهوی زیادی براه انداختند و تمام دارایی‌های افغانستان را فدای هوا و هوس خوانین دو سره قبایلی نمودند.

ظلم و استبداد ملی زمامداران افغانستان در ساحه مالیات طاقت فرسا بود. بارسنگین تمام مالیات و خرج و صرف‌های دولتی بر دوش مردم غیر پشتون حواله شده بود، که مولدین اصلی کشور به شمار می‌رفتند. پشتون‌ها از پرداخت مالیات و خدمت عسکری معاف بودند. بنابرین متخصصین افغانستان شناس آنها را استعمال کنندگان (مستهلکین) معرفی نموده‌اند. بنابرین افغانستان این دوره را میتوان یک کشور به اصطلاح "زندان خلق‌های غیر افغان" نامید.

از اینهم که بگذریم تضاد ملی، اجتماعی، زبانی و مذهبی در جامعهٔ افغانی وجود داشت که خواه و نا خواه روشنفکران و میهن پرستان و نیروهای ملی را به تفکر و مسؤولیت و تحرک و جنبش آورده بودند و آنها به نهضت‌های ملی و دموکراتیک ضد استبدادی و استعماری همراه شدند تا افغانستان را از تهلکه مرگ

بار استبداد داخلی و استعمار خارجی نجات دهند. همین عوامل باعث شده بود که در پرتو آزادی‌های دموکراتیک قانون اساسی ۳ - ۱۹۶۴ در افغانستان، احزاب و سازمانهای سیاسی و اجتماعی روی کار آیند که یکی از آن‌ها حزب دموکراتیک خلق افغانستان به حساب می‌رود که در صفوف خود شماری از فرزندان صادق و فداکار افغانستان را متحد می‌ساخت.

اگر ما امروز تحت تأثیر فضای نوین سیاسی و اجتماعی فعالیت احزاب و سازمانهای سیاسی سالهای شصتم، افغانستان را نادیده بگیریم یا نحوه داوری خود را بر پایه تحولات امروزی عیار نمائیم، چنین برخوردی نسبت به فعالیت‌های صادقانه و فداکارانه آنها یک عمل نهایت غیر عادلانه و به دور از انصاف خواهد بود. با وجود اشتباهات و انحرافاتی که در عملکرد مقامات رهبری احزاب سیاسی و اجتماعی آنها وجود داشت، پیروان این سازمانها را بیشتر اشخاص وطن پرست، صادق و فداکار تشکیل میداد که برای افغانستان آزاد و دموکراتیک مبارزه و مجاهدهٔ میکردند که در آن اصل مساوات و عدالت اجتماعی برای تمام اقوام و طبقات یکسان بوده باشد. در مورد رهبری حزب دموکراتیک جناح "خلق" نور محمد تره کی و حفیظ‌الله امین می‌توان بوضوح خاطر نشان نمود که آنها موقع متعصبانه شؤونیستی تا سرحد فاشیستی داشتند، که این حالت از ابتدا به آنها امکانیت داده بود که در مسائل مبرم حیات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی افغانستان، همانا موقع غیر منصفانه و غیر عادلانه و قوم پرستی اشغال نمایند. چنانکه قبلاً یاد آوری شد، یکی از مسائل نهایت داغ حیات سیاسی و اجتماعی افغانستان، همانا مساله ملی به حساب می‌رفت. عظمت‌طلبی، قبیله سالاری، ظلم و ستم ملی یک واقعیت انکارناپذیر بود، ولی رهبری حزب دموکراتیک خلق افغانستان آنرا کاملاً نادیده میگرفت و طرح این مساله را نورمحمد تره کی حتی "کارمل" غلط و احمقانه" نامیده

بودند. در برنامه ح. د. خ. ا محض با پافشاری محمد طاهر بدخشی مادههای ٦ و ٧ راجع به مساله ملی در قسمت اول برنامه این حزب شامل گردیده، که در آنها تاکید شده بود، "در راه اتحاد و همبستگی تمام اقوام زحمت کش افغانستان بر اساس تأمین منافع طبقات محروم و اصل مساوات برادرانه و مبارزه همه جانبه علیه هر گونه ستم ملی اعم از تفوق‌طلبی، قومی، نژادی، قبیلوی، منطقه‌یی و تمایلات محلی، که نفاق ملی را بار می‌آورد وظیفه ملی و مترقی حکومت دموکراتیک و دموکراتیک خلق میباشد."

در ماده هفتم برنامه ح. د. خ. ا. تاکید شده است: "به منظور ایجاد و استحکام اتحاد واقعی و عملی ملی میان تمام ملیت‌ها و خلقهای افغانستان سعی میگردد، تا از طریق قانونی مطابق و برپایه و اساس دموکراتیک به مشکلات اصلی مملکت از لحاظ رابطه اقتصادی، لسانی و فرهنگی تجدید نظر شود و به جرگه‌های محلی و واحدهای تشکیلاتی کشور، که بر اثر انتخابات دموکراتیک به میان آمده باشند، صلاحیت و اختیارات وسیع داده شود و برای حل مسائل زبانهای افغانستان بر مبنای اصول دموکراتیک اقدامات لازم به عمل آید."

همچنان به تشبث محمد طاهر بدخشی در قسمت چهارم برنامهٔ مذکور مادهٔ ششم علاوه شده بود که در آن آمده است: "به مقصد انکشاف زبان و فرهنگ خلق‌ها و اقوام مختلف مملکت و غنای فرهنگ ملی افغانستان و به منظور ترقی و پیشرفت اقتصادی و اجتماعی خلق‌های آن مناطق و ولایات کشور که عقب نگهداشته شده‌اند، تدابیر جدی و عملی اتخاذ میگردد..." می‌توان تاکید نمود که این پیشنهادات محمد طاهر بدخشی کاملاً عادلانه و دموکراتیک بوده و خواسته‌های تمام مردم زحمت کش افغانستان را افاده میکرد. علاوه بر این باید یاد آور شد که متن نهایی برنامه ح. د. خ. ا. با سعی و کوشش محمد طاهربدخشی، ببرک کارمل،

غلام دستگیر پنجشیری و دکتر شاه ولی آماده گردید و به تأریخ ۱۱ اپریل سال ۱۹٦٦ در روزنامهٔ "خلق" به چاپ رسیده بود. قبل بر این دو مسودهٔ برنامه ح. د. خ. ا. از جانب تره کی و کارمل تهیه شده بود که مورد پذیرش قرار نگرفت.

هر چند نورمحمد تره کی و حفیظ‌الله امین تحت فشار اکثریت اعضای کمیته مرکزی با پیشنهادات محمد طاهر بدخشی راجع به مساله ملی توافق لفظی ابراز کردند اما در اصل آنها در مورد تطبیق و بروز افکار ملی ممانعت ایجاد میکردند و این سبب شد که در سال ۱۹٦۸ در صفوف ح. د. خ. ا. انشعاب نوبتی به عمل آید و گروه طاهر بدخشی تحت نام "سازمان انقلابی زحمتکشان افغانستان" مستقل اعلام گردید که هدف آن بر آورده کردن خواسته‌های اصلی زحمتکشان افغانستان و تحقق حقوق ملی ملیت‌های تحت ستم چون تاجیکها، هزاره‌ها، ازبک‌ها، ترکمن‌ها، بلوچ‌ها، پشه یی‌ها و نورستانیها که از مردمان مظلوم و ستم دیدهٔ افغانستان محسوب میگردیدند، بود. مردمان فوق الذکر بدون هیچگونه اساس آماری و احصائیه، اقلیت‌های ملی نامیده شده و حتی "سازمان انقلابی زحمتکشان افغانستان به علامت تمسخر "ستم ملی" نامیده شد. گویی در افغانستان چنین مفهوم وجود نداشته باشد.

باید یاد آور شد که در وجود شخصیت رهبر این سازمان محمد طاهر بدخشی علاوه بر عواطف رقیق انسانی، رگ و پیوند این سه خلق مظلوم و ستم دیدهٔ افغانستان، یعنی تاجیک و هزاره و ازبک آمیزش و تجسم یافته بود. برای او منفعت هیچ کدام از آنها بیگانه نبود. راه و روش پیش گرفتهٔ سازمان انقلابی زحمتکشان افغانستان خلاف عنعنه و مقررات عظمت‌طلبی و قبیله سالاری شوونیست‌های سیاسی و حاکم بود و از این لحاظ فعالیت سازمان مذکور مثل خار در چشم آنها می خلید و همیشه مورد توهین و تحقیر قرار گرفته بود.

سازمان انقلابی زحمتکشان افغانستان صرفنظر از دشواری‌های پیش آمده به فعالیت گسترده‌ای دست زده بود و از طریق روزنامه‌های خصوصی، تریبیون شورای ملی از منافع اصلی زحمت کشان تاجک، ازبک، هزاره، پشتون و غیره پشتیبانی به عمل می آورد. محمد طاهر بدخشی خود زیر نام‌های مستعار در روزنامه‌ها مقالات نوشته، برای وکلای مجلس ملی بیانیه‌ها آماده می‌ساخت و وضع طاقت فرسای مردمان به اصطلاح اقلیت‌های ملی را تفسیر می‌نمود. تحت تأثیر افکار سیاسی س. ا. ز. ا. وکلای مجلس ملی دعوت سیزدهم از وضع ناهنجار مردمان هزاره، ازبک، تاجیک و دیگران و جبر و ستم ناقلین تازه وارد پشتون از منبر مجلس ملی خطابه‌هایی ایراد می‌کردند که چنین اقوام در حیات سیاسی و اجتماعی مردم افغانستان دیده نشده بود؛ مثلاً: عبدالعزیز کوشانی وکیل مرکز بدخشان چنین اظهار کرده بود: "ناقلین پیش مردم ما عبارت از یک دسته اشخاص متنفذ و مسلح میباشند که تحت حمایت مأمورین بزرگ دولت با ارتباط پیوندهای ملی و قومی زمین‌های میراثی و قباله دار و آباد کردهٔ مردم محلات را و اکثراً باغ و آسیاب و خانه‌های شخصی ایشان را اشغال نموده و پس از غصب آن به آزار و اذیت همسایه‌های کم زمین و عاجز پرداخته آنها را به فروش زمین آبایی و حتی فرار و کوچیدن مجبور می‌ساختند. یک عده ازین قبایل را متقاعدین بزرگ اعم از وزرا، جنرالان و روسای بلند مرتبه دولتی وعده دیگر را خوانین و بزرگان برخی از قبایل پشتون تشکیل میدهند که در ولایات اصلی شان نیز صاحبان املاک و سرمایه‌های کلان می‌باشند.

آنها نه تنها به مردمان بومی مناطق ظلم و ستم می‌کنند، بلکه به آن عده پشتون‌های غریب که در سابق جایگیر شده بودند، ستم روا میدارند." (۱)

هکذا سید امیر هاشمی وکیل مرکز قندز اظهار کرده بود که در قندز بیش از ۷۵ فیصد اهالی ولایت را دهاقین بی زمین و بدون وسیله تشکیل میدهد. ولی حکومت

در خصوص حال و احوال آنها هیچگونه توجه‌ای نداشته بر عکس به طور بسیار بیرحمانه و ظالمانه زمین‌های ولایت مذکور را در اختیار ناقلین پشتون قرار میدهد. به تصدیق چنین عمل ظالمانهٔ حکومت، عبدالرحمان نیکزاده وکیل ناحیه امام صاحب ولایت قندز اظهار نموده بود: "ما به صدها رنج و زحمت زمین آباد می‌کنیم و مالیات می‌پردازیم. اما جاها و مناطقی هست که در آن‌جا مالیات بنام می‌باشد و مناطقی هم وجود دارد که مالیات به معنی واقعی وجود ندارد.

مع‌الاسف در ولایات قندز، تخار و بغلان زمین‌ها و باغ‌ها و خانه‌های نشیمن اهالی این سه ولایت بنام مالیات مازاد، در حالیکه هزاران خانواده بی زمین درینجا بسر می‌برند، خلاف ارشادات احکام اسلامی و قوانین موجوده دولت و عدالت اجتماعی به متقاعدین و ملاک و سرمایه داران پشتون ناقل بخشیده می‌شود... تا جائیکه ملاحظه شده و میشود، وزارت امور داخله و ریاست املاک با این همه بیدادی که در مناطق شمال کشور انجام می‌شود و هزاران خانواده را در بدر و آواره نموده‌اند، اکتفا نکرده، سیل آسا ناقلین ملاک و سرمایه دار را خلاف خواسته‌های مردم امر و احکام میدهند که جنگل‌های کنار دریای آمو و علفچرهای عامه را، که سرمایه ملی و اقتصادی ما را تشکیل میدهد، قطع کرده و به زمین‌های شخصی خود مبدل سازند."

به همهٔ این داد و فریاد وکلای مردم مظلوم و ستم دیده شمال افغانستان، زمامداران هیچ اعتنایی نه نموده و در عوض عملیات مستبدانه خود را شدیداً ادامه دادند. گذشته از این از تمام وسائل موجوده استفاده می‌کردند که موقع و نفوذ خویش را بیش از پیش تحکیم بخشند. برای انجام مقاصد غرضمندانهٔ خود حتی از

(۱) این سند از جانب محمد طاهر بدخشی در اختیار نگارندهٔ مقاله گذاشته شده بود.

عملیات ماجرا جویانه نیز روگردان نبودند. چنین حالت در اوایل سال ۱۹۷۲ هنگامی که قحطی شدید تمام مردم افغانستان را فراگرفته بود و آنها با مرگ و میر روبرو بودند، گروهی از وکلای پشتو زبان شورای ملی معضله قحطی را یک سو گذاشته و به غرض استحکام موقع خویش پیرامون رسمیت بخشیدن زبانهای پشتو و دری شور و غوغا برداشتند. این ما جرا باعث شد که مجلس ملی فلج گردد، بحران اقتصادی و اجتماعی بیشتر توسعه یابد و حکومت دکتر عبدالظاهر به استعفی مجبور گردد.

ماجرا از آن شروع گردید که یک عده از وکلای پشتو زبان مجلس ملی بر خلاف مقررات قانون اساسی و قانون مامورین که پشتو و دری را زبان رسمی مملکت اعلام کرده و به هیچ کدام برتری نداده بود، چنین پیشنهاد کردند که هر کسی زبان پشتو را نداند، باید به صفت مامور دولتی پذیرفته نشود. از ترفیع بماند واز اشغال وظیفه دولتی محروم ساخته شود. غیر از این ادعا میکردند که پشتون‌ها اکثریت مطلق اهالی افغانستان را تشکیل میدهند. زبان آنها به حیث زبان یگانه دولتی باید پذیرفته شود. تاجیک‌ها و دیگر دری زبانان یک اقلیت ناچیز ملی و مهاجرین خارجی دانسته شده، زبان دری یک زبان غیر مردمی (درباری) تحمیلی و از ایران انتقال یافته اعلام کرده شده بود.

این دعوای وکلای پشتو زبان در اصل تحت رهبری حلقات شؤنیستی از خارج پارلمان هدایت می‌شد و کاملاً انکار کردن مقام و منزلت تاجیکان در تأریخ و فرهنگ افغانستان و نسبت به آنها توهین و تحقیر آشکارا بود. البته امروز چنین دعوی‌ها در میان همه اهل سواد و دانش غیر از تمسخر و زهرخنده چیز دیگری را بوجود آورده نمی‌تواند. در جامعهٔ عقب مانده افغانستان این سفسطه بافی‌ها یک غلغله انداخته بود و به روشنفکران دری زبان افغانستان لازم آمده بود که از تاجیک

گفتن خود حذر کنند تا به بیگانه پرستی منهم نشوند. نمی‌توان از تأریخ ادبیات دری افغانستان که در آن از خواجه عبدالله انصاری، شیخ سنایی، مولانا جلال الدین محمد بلخی، ابو علی سینای بلخی، عبدالرحمان جامی، سید جمال الدین افغانی و صدها عالم و دانشمند، شاعر و متفکر از باشندگان اصلی سرزمین افغانستان امروزی و خراسان پیشین میباشند و به زبان مادری خود (دری) آثار گران سنگ ایجاد کرده‌اند، نام برد و گفت که خراسان میهن اصلی زبان دری است.

در خصوص تناسب نفوس پشتو زبانها و دری زبانها باید گفت که بر خلاف دعواهای شینواری و دکتر پولاد، که گویا ۷۰ فیصد اهالی افغانستان را پشتونها تشکیل میدهند، یکتن از مؤلفین هزاره از غزنی به نام محمد علم رشنو بر اساس احصائیه رسمی سال ۱۹۷۱ که به نفع پشتونها ساخته شده بود، ثابت نمود که پشتون‌ها در افغانستان بیشتر از ۴۲ فیصد اهالی کشور نیستند. (۱) در آن زمان اثر مشهور میر غلام محمد غبار "افغانستان در مسیر تأریخ" هنوز مورد استفاده قرار نگرفته بود، زیرا از سوی حکومت وقت توقیف شده بود. م. غبار در مورد تناسب نفوس مملکت بیشتر روشنی انداخته بود و گویندگان زبان پشتو را از جملهٔ ۱٦ ملیون اهالی مملکت ٦ ملیون (٪۴۰) دری زبانها را ۸ ملیون (٪۵۳) و متباقی گویندگان زبانهای ترکی، بلوچی و نورستانی را در حدود ۱/۵ ملیون (٪۷) نشان داده بود. که ارقام متذکره به حقیقت نزدیکتر بودند. (۲)

بهر حال ماجرای جدی که درمیان پشتو زبانها و دری زبانها بوجود آمده بود: جامعه افغانی را شدیداً تکان داد. از مجلس ملی تاکوچه و بازارها را فراگرفته و

۱) روزنامه افکار نو ۱۲ جون سال ۱۹۷۲

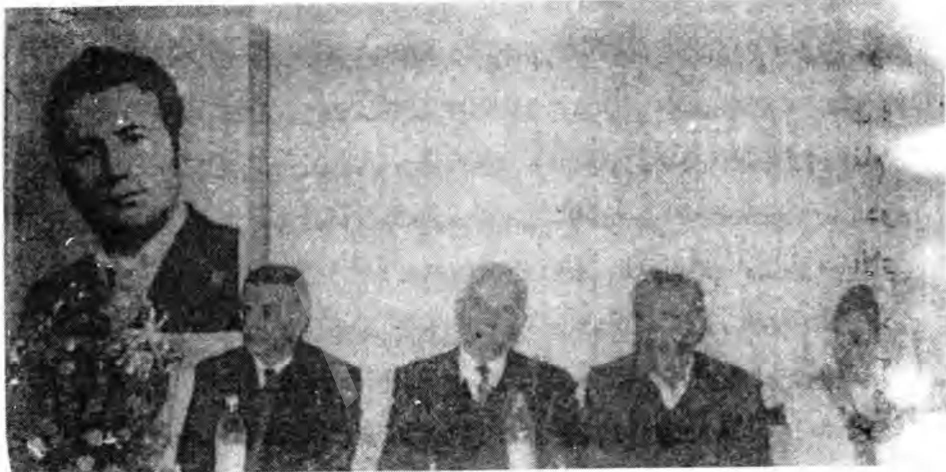
۲) م. غبار افغانستان در مسیر تأریخ، کابل. ۱۹٦۷، ص ۱۵

تاجیکان و سایر گروههای قومی را مجبور ساخت که از منافع ملی خود حمایت به عمل بیاورند. پس از جنبش ملی و آزادی خواهی زمان حبیب الله خان کلکانی مشهور به (بچه سقاو) این دومین خروج مردم تاجیک بود. وکلای دری زبان مجلس ملی که تعداشان به (۱۰۰) نفر می‌رسید، مجلس را ترک و از میان خود یک کمیته (۱۶) نفری را سازمان داده در روزنامه‌های خصوصی از قبیل "کاروان"، "جبههٔ ملی"، "اتحادملی"، "افکارنو"، "افغان"، "افغان ملت" و غیره مقالاتی به نشر می‌رسانیدند و از موقع و مقام تاجیکان و اقلیت‌های ملی جانبداری به عمل می آوردند.

در این معرکه مهم سیاسی برخلاف "پرچمی‌ها" که موقع بیطرفی اختیار نموده بودند، سازمان انقلابی زحمت کشان افغانستان به رهبری محمد طاهر بدخشی به فعالیت گسترده‌ای دست زده بود. مقالات و بیانیه‌های زیادی به جانبداری مقام و منزلت تاجیکان و زبان دری به حیث زبان بین الاقوامی افغانستان و زبان دوم مسلمانان تهیه و چاپ کرده شده بوده. م.ط.بدخشی با نامهای مستعار مقالاتی می‌نوشت. از جمله مقاله مفصلی تحت عنوان "مساله زبان" در روز نامه افکارنو" در سوم اگست ۱۹۷۲ بنام محمد ظاهر یونسی از بلخ، به چاپ رسانیده بود که در آن طرح مساله ملی در ممالک کثیرالملیت از جهت نظری تحلیل و بررسی شده و هم چنین از شهرت فرهنگ زبان دری با دلایل قاطع جانبداری شده بود. علاوه بر این در مقابل حملات گروه‌های پشتون گرای شؤونیستی که سازمان انقلابی زحمتکشان افغانستان را به ملت گرایی متهم میکردند: بدخشی مطابق سلیقهٔ خودشان به آثار رهبران انقلابی جهان بیشتر استناد می‌نمود که می‌گفتند: نهضت‌های ترقی پرور در جهان در میان ناسیونالیزم ملت ستمگر و ستم کش تفاوت می‌گذارند و تاکید می‌نمایند که، چون ناسیونالیزم ملت‌های ستمکش و محکوم دارای محتوی

دموکراتیک علیه اسارت و ستم است. این محتوی را طبقه کارگر (روشنفکران مترقی) بدون قید و شرط پشتیبانی می‌نمایند.

مضمون و محتوی مقالات و بیانیه‌های زیادی که پیرامون زبانهای پشتو و دری تالیف و ارائه میشدند، به تحکیم بخشیدن موقعیت سیاسی، اجتماعی و فرهنگی هر دو ترکیب ملی جامعهٔ افغانستان که عبارت از پشتون‌ها و تاجیک‌ها بود نگرانیده شده بودند. در طول (۵۰) سال اخیر حکومت‌های وقت افغانستان نظر به موقعیت تفوق‌طلبی، تبعیض خواهی و پشتون‌گرایی خودکوشش زیاد به خرچ داده بودند که



موقعیت پشتون‌ها را از هر جهت تحکیم بخشند که با چنین اعمال تاجیکان دیگر مردمان غیر پشتون تن در نداده و اظهار نارضایتی نمایند. اکنون که تفکر سیاسی و اجتماعی روشنفکران رشد و کمال یافته و احساس ملی شان بیدار شده است، می‌خواستند در جامعه حقوقی به اندازه سهم تأریخی و فرهنگی خود و موقع شایسته و بایسته شان داشته باشند. بنابرین در مقالات و بیانات متعدد تحریفات و

ساخته کاری‌های مقامات دولتی افشا ساخته شده و قاطعانه بر آن بودند که از عظمت‌طلبی و امتیاز خواهی حلقات شوونیستی پشتون جلوگیری شود.

در مقاله‌ای که به عنوان "نظری به سفسطه بازی‌های جراید شخصی پیرامون زبان" از جانب کمیته ۱۶ نفری در روزنامه جبهه ملی بتاریخ ۲۰ جولای ۱۹۷۲ چاپ شده بود از جمله چنین آورده شده بود: "سالها وزرا، روسا و اراکین معارف پشتو زبان‌ها بودند و هر چه خواستند کردند، ولی هیچ کس نگفت که چرا؟" هرگاه مساله مقرری‌ها در میان آید، شواهدی موجود است که یک تعداد مردم بدون آنکه حتی مکتب خوانده باشند، به مقام سفارت و وزارت رسیده‌اند، ولی تعدادی از مردمان غیر پشتون با آخرین معیارهای تحصیلی و با همه کاردانی و لیاقت در کوچه‌های محرومیت بسر میبرند. چنانکه همین اکنون از بلوک مشر تا والی و از خورد ضابط هوایی تا سفیرملل متحد، از خارنوال تا رییس دیوان عالی و از کاتب علاقه داری تا وزارت و صدارت همه از آن شما و در اختیار شماست. دیگر چه می‌خواهید؟"

"شما از یک سو دعوای برادری و حق مساوی دارید و از جانب دیگر هر جا رسیدید، زهر تعصب و بدبینی خود را فرو می‌ریزید و ما نا چاریم بگوئیم، که حوصله ما تاکجا و تنگ نظری شما تا چه حد است." مطالب ذکر شده خود بیانگر اوضاع ناهنجار افغانستان است که به تعبیر و تفسیر علاوه گی ضرورت ندارد. بهر حال افغانستان در معرض یک انقلاب سیاسی و اجتماعی قرار گرفته بود و اکثریت به چنین باور بودند که تنها در زمینه انقلاب مسائل مهم هستی اقتصادی و اجتماعی مملکت و از جمله مساله ملی هم راه حل خود را پیدا خواهد کرد. متاسفانه نه کودتای داودخان و نه هم کودتای ثور برخلاف شعارهای خود چنین عملی را انجام داده نتوانستند بلکه این پروسه را دشوارتر نمودند. برعکس اوضاع ملی و

اجتماعی مملکت بیشتر متشنج گشت، تعدی و فشار، عذاب و شکنجه و کشتار دسته جمعی فعالین فرهنگی و سیاسی مردم غیر پشتون به یک روند معمولی مبدل گردید. در مرحله دوم کودتای ثور برای تطبیق برنامه ح. د. خ. ا. راجع به مسائل ملی وعده و وعیدهای صورت گرفته بود اما هرگز عملی نشدند؛ در هر صورت اکنون خلق‌های مظلوم و ستمدیده افغانستان حق و حقوق خویش را درست فهمیده‌اند. حس ملی آنها کاملاً بیدار شده است و آنها بارسنگین تسلط و حکمفرمایی عظمت خواهان و قبیله سالاران را دیگر تحمل نخواهند کرد. جامعه افغانی اکنون کاملاً تغییر یافته و دگرگون شده است:

اگر به تشکل و سازماندهی احزاب، جمعیت‌ها، جنبش‌ها و حرکت‌های اسلامی در حال حاضر عمیقاً بررسی صورت گیرد به خوبی مشاهده میشود که مبداء و منشاء اصلی آنها در تمایلات ملی و حق خواهی و برابری حقوق ملی آنها نهفته است. محض اتکا و عوامل عادلانهٔ ملی و اجتماعی ضامن و کفیل تحکیم و توسعه فعالیت سیاسی و اجتماعی آنها شده می‌تواند.



دکتر محیی الدین مهدی

تکوین شخصیت معنوی بدخشی

بنام خداوند جان و خرد

برای من، سخن گفتن در بارهٔ محمدطاهر بدخشی، که فرصت شرف حضور آن مرحوم را نیافته‌ام، دشوار و تکرار گفته‌های دیگران در باب وی موجب ملال است.

ترجیح می‌دهم شناخت غیابی، در واقع تکریم اشراقی خود را از آن مرحوم، تحریر نمایم. اگر بیم اتهام خود بزرگ بینی، بر این حقیر در میان نمی‌بود؛ ترجیح می‌دادم عنوان این معروضه را "بدخشی ایکه من می‌شناسم" نام می‌نهادم.

به هر حال، در سنین مراهق بودم که با نام چند تن از پیشگامان جنبش چپ آشنا شدم. این آشنایی از دو طریق بود؛ از طریق پدرم که مردی با سواد بود و محل مراجعهٔ بسیاری از روشنفکران و متجددان. پدرم از پیشگامان جنبش چپ هر یک: سلیمان لایق، دستگیر پنجشیری، هادی کریم و محمد طاهر بدخشی را، بیشتر از دیگران می‌شناخت. بالایق قرابت سببی داشت، پنجشیری و کریم را به دلیل مناسبات محلی می‌شناخت. درین میان، همواره از وفور معلومات و وسعت نظر بدخشی یاد می‌کرد. او را صاحب بصیرت در ادبیات و عرفان می‌خواند، و انگیزهٔ وی برای گزینش اسلوب مبارزهٔ چپ را، عینی و ملموس می‌دانست.

طریق دوم آشنایی من با سازمانها و شخصیتهای سیاسی دههٔ چهل و پنجاه، جراید و مطبوعات بود. به یاد دارم که در زمستان سال ۱۳۴۸، در یکی از

شماره‌های جریدهٔ اتحاد ولایت بغلان، مطلب کوتاهی زیر عنوان "بازگشت" خواندم. چون درپای این مطلب نام طاهر بدخشی درج شده بود، مرا بیشتر به خود جلب کرد. محتوی مطلب که نیایش بود، مرا به تحسین واداشت زیرا با قول بسیاری‌ها در بارهٔ او در تضاد بود. این امر مرا واداشت که آنرا به پدرم نشان دهم. آنرا با دقت خواند، به قوت کلامش از نظر لفظ و معنی صحه گذاشت. اما درمورد صحت انتساب آن به بدخشی مردد بود. ازین به بعد تا سال ۱۳۶۴ در بارهٔ این موضوع چیزی نخواندم. دربن سال، یکی از یاران زندانی بدخشی را، در کوهپایه‌های شمال هندوکش ملاقات کردم. او رویدادهای زندگی بدخشی در زندان را به تفصیل بیان کرد. مشغولیت اغلب او را مطالعه تفسیر قرآن کریم و حفظ پاره‌ها و آیات کلام مجید، می‌گفت. به گفته آن یار زندانی، درکلام بدخشی سوز و تاثیری بیش از پیش دیده می‌شد؛ ذوق فطری عرفانی، او را در سلک معنویت کشیده بود، چندانکه در بیانش حُزن و رقت صوفیانه دیده می‌شد.

زندان که فرصت تفکر عمیق‌تر برای او فراهم آورده بود، او را در شمار نوادر ادب و عرفان می‌نشاند. بدخشی به روی استعداد خارق العاده‌اش، پلی میان ادبیات کهن فارسی و عرفان اسلامی از یکطرف؛ و دانش اجتماعی امروزی از طرف دیگر به وجود آورده. با تأسف که این نخبهٔ دانش و ادب، مانند بسیاری دیگر، قبل از آنکه خوشه چینان خرمن دانش خویش را، بهره‌مند سازد؛ رو در نقاب خاک کشید.

روحش شاد و یادش گرامی باد



پروفیسور خدای نظر "عصازاده"

شناختی از محمد طاهر "بدخشی"

به اجازه دانشمندان گرامی، دوستان و مهمانان عزیز، میخواهم چندی از ملاحظات خویش راکه در زمینهٔ شناخت از چهرهٔ برجسته سیاسی و فرهنگی دنیایی فارسیگوی معاصر، شاد روان محمد طاهر بدخشی در خاطر دارم، تقدیم نمایم.

تقریباً (۲۹) سال مقدم، بنده در شهر کابل با طاهر بدخشی آشنایی حاصل نمودم، در نخستین صحبت در خانهٔ یکی از تاجیکان، بدخشی در نظرم به صفت یک شخصیت با منزلت سیاسی نمودار گردید. چنین دیدارها بعد از آنهم ادامه می‌یافت و همیشه موضوع صحبت ایشان درد انسانهای جامعهٔ بشری بود.بدخشی عادتاً سخن میکرد و بنده گوش میدادم و میخواستم که دانش بیندوزم تا از اینطریق به درد موصوف که درد اقوام و ملت‌های افغانستان نیز بود جدی‌تر آشنایی پیدا کرده باشم.

مسلم است که در آن دوران ما تاجیکان شوروی با چنین شخصیت‌های که در مقابل سیاست‌های دورنمایی قرار داشتند بصورت آزادانه و دایمی در تماس بوده نمی‌توانستیم. حتی در پی جستجوی آنها هم نمی‌شدیم.

ما همگان در دیگ سیاست شوروی جوشیده بودیم و بیشتر ظاهراً به آن صادق

هم بودیم. اما در میان آن شخصیت‌های سیاسی و فرهنگی افغانستان، طاهر بدخشی یگانه کسی بود که از وضعیت ما آگاهی می‌یافت، و او خود از پی جستجوی ما می‌گردید و خیلی با احتیاط توجه ما را به خویش جلب می‌کرد. در این دیدار من پی بردم که طاهر بدخشی تاجیک دوست واقعی است، او به تاجکستان احترام زیاد ظاهر مینمود، هر تاجیکی که در شهر کابل جهت کاری وارد میشد، بعد از دو سه روز طاهر بدخشی خود را بدون کدام دعوتی به آن می‌شناساند و سوال اولش این بود که آن تاجک از کجای تاجیکستان است، پوشیده نمی‌ماند که بیشتر به تاجیکان مناطق جنوبی تاجیکستان به خصوص کوهستان علاقه می‌گرفت. در این شناخت باز درک نمودم که او معلم است و استادی است که شاگردان زیادی دارد و آن شاگردان به دانش بشری و دنیوی نیازمنداند و کتاب ضرورت دارند. یگانه خواهشی که طاهر بدخشی از بنده داشت، آن بود که هر قدر روزنامه و مجلات و کتابهای تاجیکی به خط فارسی پیدا میکردم به اختیار او می‌گذاشتم، بعدها که فهمیدم همهٔ آن نشرات را به دهات می‌فرستادند تا که شاگردانش به روزگار تاجکان شوروی و دنیای اروپا و غرب نیز آشنایی پیداکنند. تقریباً او دیگر چیز نمی‌خواست بر عکس می‌پرسید که من به کتابی یا مجله‌ای نیاز دارم؟ در این زمینه باری از ایشان خواهش نمودم که اگر در بارهٔ، هاشم شایق بخارایی و پیرو سلیمانی که سالهای (۲۴ - ۱۹۲۱) در سفارت جمهوری خلق بخارا در کابل ایفای وظیفه داشتند موادی یا معلوماتی پیدا کنند. وقتیکه اسم هاشم شایق را شنید چهره‌اش گلگون شد و با احترام خاص از استاد یاد آور شد و گفت: "هاشم شایق در افغانستان رمز مجلهٔ عرفان است" و وعده کردند که حتماً از پی جستجو می‌شوند. بعد از چند روزی طاهر بدخشی بنده را واقف ساخت که او دختر هاشم شایق "نفیسه مبارز" را در یافته است و به دیدارش می‌رویم با این نیت، بیستم اکتوبر سال (۱۹۷۳) بعد از وقت رسمی به جای کار بدخشی که در

شعبه اجتماعی تألیف و ترجمه وزارت تعلیم و تربیه بود رفتم و یکجا به سوی خانه نفیسه مبارز پای پیاده راه در پیش گرفتیم، هنگامیکه وارد خانه موصوف شدیم خانم بلند قامت و نورانی و خندان روی پیشوازم گرفت و جانب بدخشی نظر کرد و گفت: "خوب ایشان همان تاجیکستانی هستند"؟ طاهر بدخشی باخندهٔ معنی داری بلی گفت، ایشان خدای نظرخان هستند که در مورد قبله گاه شما استاد هاشم شایق و خواهر زادهٔ آنکس پیرو شاعر می‌خواهند مواد به دست آورند. آن ساعت صحبت جالبی داشتیم. معلوم شد که طاهر بدخشی قبلاً تلفونی با بانو نفیسه مبارز که وظیفه بلند دولتی داشت در تماس شده و ایشان را از موضوع با خبر ساخته است. البته طاهر بدخشی با این واخوری قناعت نکرده بلکه چندین بخاری‌ها را جستجو نموده و با آنها هم همصحبت شده است. در شناخت بنده طاهر بدخشی فرهنگی بود که او از من بیشتر میخواست که هاشم شایق را به هموطنان اصلی‌اش بشناسانم، چنانکه شناخت هاشم شایق در عین زمان شناختی از علم و معارف معاصر افغانستان هم بود، به همین خاطر روزی بنده را بخانهٔ یکی از روشنگرایان و شاعر و مورخ کریم نزیهی برد و در اینجا نیز اولاً بدخشی در آمده او را باخبر ساخت و بعد مرا به داخل دعوت نمود، محیط این خانه شهادت میداد که کریم نزیهی شخص کتاب دوست بود، زیرا در هجرهٔ که ما قرار داشتیم در رواق هایش بیش از دوصدو سه صد جلد کتاب شعر و تأریخ چیده شده بودند. در همان ایام کریم نزیهی مرد هفتاد سالهٔ را می‌ماند. ایشان از مردم "میمنه" شمال افغانستان بوده هاشم شایق را بارها دیده و صحبت داشته است. او افسوس خورد که سالهای سفارت کردن، هاشم شایق بیرون از کشور قرار داشت و پیرو را ندیده است، ولی با هاشم شایق هم عقیده نبوده است. فقط خلاصه کرد که هاشم شایق یک ناسیونالیست بود" به واسطه شناختی که از بدخشی داشتم، هاشم شایق راکشف نمودم و با این بهانه کریم نزیهی را نیز شناختم،

موصوف سالهای سی‌ام به بخارا سفر داشته است. فیض الله خواجه ایف را دیده است و چند مدت با خانواده‌اش آنجا را اقامت گاه خود قرار داده است. شناخت تا آنجا رسید که او به علم و ادبیات و تأریخ و موسیقی خوب آشنایی داشت، گاهی هم شعر می‌بافت، ولی نمونه‌های از اشعارش را روی چاپ نیاورده بود.

در این شناخت دریافتم که کریم نزیهی شعرهای سیاسی می‌گفته است و هم او چهرهٔ بود که طاهر بدخشی را می‌پذیرفت و با ایشان هم عقیده هم بود، تأریخ افغانستان را عالی میدانست و به شاعر محمود طرزی که "یک ملت و دو زبان" می‌گفت رازی نبود و خود را هیچگاه "افغان" نمی‌شمارید، بلکه بر این عقیده بود که "افغان، هم یک قوم است که خیلی تازه پیدا شده است" یکی از شام‌های کابل بود، که بنده با بدخشی در صحبت ادبی قرار داشتم و تنها از ادبیات سخن می‌گفتیم - در شناخت من طاهر بدخشی سیاست مداری بود که دانش عمیق از ادبیات و زبان و فلسفه و جامعه‌شناسی نیز داشت و این دانش‌ها در بدخشی توأم و متراکم بودند، مخصوصاً شعر را پدیدهٔ می‌دانست که دانش را با شیره و با ارزش می‌گرداند از اینجا است که طاهر خود شعر می‌گفت و یک مجموعهٔ اشعارش را در مخزن ادب داکتر عبدالاحمد "جاوید" دیدم که با عکسش و پیشگفتاری شکل کتابچهٔ زردی را داشت. حتی دانش او در ادبیات و شعر سنتی با آن سطح بود که شعر معاصر را نقدمی کرد و یکی از نقدهای بدخشی به شعر شاعر شناخته شده تاجیک مؤمن قناعت صورت بسته است. در شناخت طاهر بدخشی بازدیدم او مدام مشغول تفکر متباین است،و همیشه گمان میرفت که وی چیزی را جستجو می‌کرد. حادثه‌ای را انتظار بود، در این شناخت می‌دیدم که میخواهد از وقت و زمان پیش گذرد آنها را آمیزش دهد و کاری کند که وقت و زمان ابتکارات وی را دیده نتواند و آن ابتکارات چند گاهی پیش خود بدخشی بماند، اگر از آن پدیدهٔ بسازد پس آنرا

جهت شناخت پیش کش علاقه‌مندان می‌کرد، همین جهت بود که وقتی رو بروی طفلکانش قرار میگرفت می‌خواست خود را به آنها به شکلی که است شناساند و در این حالت‌ها بدخشی با چشمان پر مهر نیازمندانه به فرزندانش می‌نگریست و سری را از آن نگاه‌ها کشف کردنی می‌شد و آرزو داشت که اولاً طفلکانش او را بشناسند. در این ایام وقتی طاهر گویا از زمان قفا میماند و خوب درک می‌نمود، که به آن رسیده نمی‌تواند، در این شناخت پی بردم که پردرد بودن او به همین خاطر بوده است. زمانیکه (۱۷) جولای سال (۱۹۷۳) تبدلات نظامی، کودتای محمد داود پیاده شد، طاهر صبح دروازهٔ بنده را زد و سوال اولش این بود که من به این کودتا چه نظری دارم؟ و دید که دردرک موضوع شتاب کاری ندارم، خود اظهار داشت: "کودتای داود افغانستان را برای ۵۰ سال به عقب میبرد، از این به بعد مردم کشور روی آرامی را نخواهند دید..."

در شناختی که من از بدخشی بر داشتم، دیدم که هیچ پدیدهٔ فرهنگی از نظر او بیرون نمی‌ماند، زیرا جوینده بود جستن‌های او به خاطر شناخت‌ها صورت می‌گرفت. روزی در کابل به دسته هنری تاجیکستان دچار آمد، دستهٔ که (۲۵) اکتوبر سال (۱۹۷۳) به مقصد سفر هنری دوستانه وارد شهر کابل شده بود. در ترکیب این گروه هنر مندان ورزیده تاجیکستان: عبدالله نذری با فرزندش اسماعیل نذری ـ نقره رحمت، الفت ماه محمد عمر، حکیم محمود، مثاق منوراف، ایلذره ـ زهرا و امثال آنان شامل بودند. طاهر بدخشی بعد از تماشای این کنسرت تصمیم گرفت که دانش خود از شناخت هنر را با دانش دیدار و صحبت تخصصی آمیزش دهد و مجموعاً سطح توانایی حافظ (آواز خوانان) و موسیقی تاجیکستان را از باب شعر نیاکان و معاصر و موسیقی کلاسیک و مدرن معیین نماید، باین منظور از بنده درخواست کرد تا این دیدار مسرت ساز را به ایشان مساعدت نمایم. دیدار هنر

مندان تاجیک بدخشی اش خیلی آسوده‌اش ساختند. مشاهده می‌کردم که آن ساعت طاهر خود را ولو برای لحظات کم هم باشد خوشبخت و سر بلند می‌دید. در این دیدار دوستانه در "کلوپ مطبوعات" بدخشی خود را نه به صفت یک سیاست مدار میدید، بلکه به حیث یک شخصی که از قانونمندی‌های هنر آواز خوانی و شعر آفرینی نیز بر خوردار است، معرفی نمود و ضمن صحبت به برهان رحمان رو آورده گفت: آواز خوان‌های شما، شعر را غلط میخوانند مثلاً: مسلمه باقی بجای "روی خود را ببین روی خوبان ببین" میخواند که درست نیست... مقصد از این شناخت دانش اندوزی بود، من طاهر را میشناختم او دیگر چهره‌های تأریخ را برای بنده میشناساند. یعنی ایشان شخصیت هایی را به من معرفی مینمودند که خود آنها را شناخته است. در این حالت به سه شناخت روبرو میشدم که ارتباط منطقی داشتند، یکی از این چهره‌ها در شناخت بدخشی مدیر مسؤول مجلهٔ "عرفان" عبدالرسول "اسدی" بود که از دانش خوبی برخوردار بود، اسدی شعر میسرود و کسب ناشری داشت، مضمون‌های خوب را برای موند راج مجله انتخاب میکرد، دانشمند اما خمار معلوم شد اینحالت او با شعر خوانی اش آمیزش یافته و جلوه‌های شخصیت وی را نمایان می‌ساخت، و از این جهت تا جایی توجه کس را به پدیدهٔ شعر و موسیقی معطوف می‌کرد و عمل اسدی را برآن لحظه‌های خوش محفل‌های شعر و موسیقی نیاگان مانند مینمود و شعار دوست داشته اسدی چنین صدا میداد:(برای دوستی)

بدخشی به اسدی می‌گفت: "اسدی صاحب شعر هایتان چندان پر محتوی نیست" از بس اسدی به بدخشی احترام و اعتراف داشت ایرادهای‌منتقد را گویا بی جواب می‌ماند.

بعد از سالها خود رابه آن تسلی می‌دهم که همه صحبت هایی که با طاهر داشتم

سبق دفتر خاطرات بنده‌اند و اگر ضرورت به شناخت از طاهر بدخشی پیدا شود، جهت دانش تازه اندوختن، آن دفترهای زرد شده را ورق گردانی می‌کنم و می‌گویم بدخشی میان ما و شاگردان و همفکرانش زنده و جاویدان خواهد ماند، آن ساعت و روز خیر و خوش خزان سال (۱۹۷۳) که آخرین دیدار بوده است همیشه پیش نظرم پروانه است.

آری واپسین دیدار بود که سال (۱۹۷۸) وقتیکه باز در همان خزان وارد کابل شدم طاهر بدخشی در یکی از اتاق‌های منزل دوم زندان پل چرخی پای بند (کوته قلفی) بود، افسوسها خوردم که تاخیر کردم وگرنه به این حالت شاید گرفتار نمی‌شد، به تقدیر تن باید داد و شناخت را از طاهر بدخشی باید ادامه داد که اینرا می‌توان مرحلهٔ دوم شناخت از این فرزند راه آزادی نامید.

مرحله دوم شناخت از طاهر بدخشی بواسطهٔ آشنایی با شاگردان شادروان صورت می‌گیرد. ۲۵ جولای سال ۱۹۸۰ در شهرک جنگلک کابل در خانهٔ إسحق نام مردی توانا و مهمان دوست که به شرف بشیر بغلانی ضیافتی آراسته بود با چندی از شاگردان طاهر بدخشی هم صحبت شدم، که در آن میان محبوب اله کوشانی، ظهورالله ظهوری و دیگران بودند. هر چند صحبت‌ها دوستانه و شادی آور به نظر می‌خورد، اما لحظه‌های احساساتی آن که بیاد طاهر بدخشی ارتباط داشت، حاضرین را متأثر می‌ساخت از این صحبت چنین معنی بر داشتم که اکثر شاگردان مکتب طاهر بدخشی چه در بدخشان و شمال افغانستان و چه در کابل زندانی شده‌اند، بخصوص یاد آوری‌های ظهورالله ظهوری که در دهلیزهای زندان بارها با استادش روبرو آمده است، تأثر آور بودند. نظر به شناخت ظهوری از طاهر بدخشی معلوم می‌شود که او به صفت یک استاد غم خوار و نیک سرشت در زندان نیز از میان شاگردان کناره گیری نمی‌کرده است. یکی از چنین درس‌های ایشان آن بوده

است که او شاگردانش را مصلحت می‌داده است؛ وقتیکه آنها را عذاب و شکنجه ولت و کوب کردند، هر چه که میتوانند داد بزنند و صدا بلند نمایند، گویا در این حالت جبر دیده، درد را کمتر احساس می‌کرده است و آن ضرب و لت به صدای کس آمیزش یافته جان او را آسوده ترنگاه میداشته است. عجیب آنست که این استاد غم خوار خود از مصلحت خویش به شاگردانش اطاعت نداشته است و همین که خودش را به عذاب و شکنجه می‌گرفتند تا آن حد می‌زدند که صدای ضربه‌ها تالارها را به لرزه می‌آورده است بدخشی فقط گاهی "آه" می‌گفته است و تمام ضربه را بواسطه نفس به باطن فرو می‌برده است. چنین خصلت فقط خاصی سرسپرده گان حق، ملت و وطن بوده میتواند. این لحظهٔ شناخت از بدخشی رقت آور است و هم مرحوم را باز هم شناخته‌تر می‌گرداند.

آری، طاهر بدخشی از محیط بی سروسامان دورگشته بود. آن امر، امری ناجوان مردانهٔ بود که سرنشینان صندلی‌های بالایی قصر کابل از ترس و وهم جان خویش پیاده ساختند. در شناختی بواسطه طاهر بدخشی بنده از گفته‌های کسانی که تا جایی شاهد حوادث مبنی بر به قتل رسانی بدخشی بودند و کسانی هم که در سیستم شعبه سری اطلاعات شوروی و آن نظامیان عامیانه پوش که بنده به حکم تقدیر با آنها سروکار داشتم یا درست ترش آنان داشتند، می‌دانستم تازمانی که امین طاهر را با خونش آغشته ساخت کدام صحبتی میان آنان صورت گرفته بود. امین خیلی خوب طاهر را می‌شناخت وهم به قدرت و توانایی و شهرت او میان طبقهٔ زحمتکش قایل بود و آن ایام آن سرور ناتوان بین افغانستان آرزو داشت که طاهر از سیاست ایشان جانبداری کند، از مقصد و مرام و نیت‌های خویش که با شاگردانش مطرح ساخته بود دست بکشد و سوی امینی‌ها شعار جانبداری بلند نماید. زیرا تأریخ چنین اشخاص را بسیار به متن خویش جای داده است. ولی باز این شناخت مرا سرزنش

می‌سازد که تو می‌خواهی، که طاهر بدخشی باز یک روی دیگر بخود بگیرد. ولی این شناخت (دوست) درست می‌گفت محض به آن خاطر که اگر چنین می‌شد. امروز طاهر صفحهٔ زرین تأریخ معاصر شرق اسلامی را زینت بخشیده می‌توانست. برای بدخشی ننگ و ناموس ملی از پدیده‌های شناخته شده بود او خوب درک می‌کرد که تأریخ به چه اشخاصی ضرورت دارد، ازین جاست که از وقار کار گرفت و شب عید قربان سال (۱۹۷۹) قربانی اعلام داشته امین را در قطار ده چهرهٔ شناخته شدهٔ دیگر افغانستان قبول نمود. بزرگی طاهر آن بود که در آن لحظهٔ قتل، که با کلشینکوف عمل می‌شد، او همان شعار "لعنت" می‌خواند و صدا بلند می‌کرد، تاکه مکتبیانش آنرا شنوند و جمعاً "لعنت" خوانند. به آخرین تیر بیرون شده از تفنگ ضابط، طاهر با قلبی از امیدهای نادیده بالای زمین افتاد، آن ضابط هنگام اجرای فرمان فقط به چشمان دنیا بین طاهر می‌نگریست و وقتی دید که طاهر به خون آغشته است ولی با چشمان باز و کلانش سوی او می‌نگرد، وی دیگر طاقت نکرد و با داد و فغان زندان پل چرخی را ترک گفت و به جایی آمد و حالت پریشان خود را به نزدیکان خود چنین شرح داد: من به وطن خیانت کردم، من کسی را کشتم که افغانستان در صد سال‌های نزدیک او را نخواهد داشت و ادامه داد: من طاهر بدخشی را کشتم. می‌گویند، که آن ضابط به دیوانه گی گرفتار شده دیگر از خود درک نداده است. این حادثه دهشت باری بود، شاید شاگردان و دوستان و حکومتیان از این حادثه اطلاع داشتند اما زبان شان برای گفتن حرف قتل نمی‌گشت، و به فرزندانش می‌گفتند که او زنده است، زیرا در میان زندانیان سیاسی آزاد شده نبود اما روایت بافته شده بود که گویا طاهر را شوروی‌ها گریزاندند و امکان دارد که اورا به سیبری برده باشند. باری با جمیله بدخشی و بشیر بغلانی در یکی از چایخانه‌های شهر نو نشستیم، هنگامیکه بشیر برای آوردن سیخ کباب رفت خانم

بدخشی از من خواهش کرد که دکتر صاحب میگویند که بدخشی در سیبریا است، علاجی کرده در مورد برگرداندن او کمک نمائید. من چه باید می‌گفتم؟ حتماً گفتم: من از پی این موضوع می‌شوم و به جاهای دخل دار مراجعت می‌نمایم. به همین منوال هردفعه که در خانهٔ شادروان بدخشی صحبت می‌آراستیم کوشش می‌کردیم که نام بدخشی را بزبان نیاوریم زیرا نمی‌خواستیم که فرزندان او ناراحت شوند. همین روایت بود که شاگردان نمی‌توانستند یاد بود مرحوم را تجلیل نمایند و حکومت کارمل باسندی این قتل را تصدیق کرده نمی‌توانست.

شناخت را از طاهر بدخشی تا اینجا آورده گفتنی هستم که یاد بود فعلی که به ابتکار انجمن افغانستان شناسان و شاگردان مرحوم صورت گرفته است. در شناخت او صفحه تازه‌ای را پدید می‌آورد که مضامین این کنفرانس علمی با شکوه باعث دانش اندوزی حاضرین گرانقدر خواهد شد. با نثار درود به روح بدخشی به اشتراک داران این مجمع فرهنگی پیروزی و سر بلندی می‌خواهم.

تشکر



پرفیسور محمدالله لطف

بدخشی، شهید راه نجات مظلومان

سازمان‌های سیاسی گروهها و اشخاص وقتی که به مبارزه سیاسی همت می‌گمارند، حتماً شعار هایی را مطرح میکنند که منافع عام جامعه و مردم مظلوم را افاده می‌کند. مقصد ازاین شعارها و دعوت‌ها البته روشن است: در وجود مردم باید تکیه گاه یافت، چگونگی حقانیت این شعارها را زمان خود ثابت مینماید. سازمانها و گروه هایی بودند و هستند همینکه بر سر حاکمیت آمدند، هم خلق و هم منافع ملی را فراموش کرده‌اند، در افغانستان اینچنین سازمانها کم نبودند.

اما در افغانستان تقدیر ما را به اشخاصی روبرو کرد که هیأت رهبری سازمان معین و پرقدرتی را تشکیل میدادند، این تشکیلات سازمان انقلابی زحمتکشان افغانستان واین اشخاص گروه رهبری آن بودند، متأسفانه زمینه معرفت به دائیره (فعالین وسیع) این سازمان برای من میسر نگردید، ولی به بیشتر اعضای آن آشنا گردیدم.

این سازمان سال ۱۹٦۹ در کابل تاسیس یافته است، که سرور و رهبر آن محمد طاهر بدخشی بود. بند ه با این شخصیت سر سپرده راد نجات مظلومان به تأریخ ماه

جون سال (۱۹۸۷) ابتدا در فرودگاه کابل و بعد در وزارت تعلیم و تربیه جمهوری افغانستان معرفی شدم. آن روزهای پرهیجان و پرآشوب سروری وزارت تعلیم و تربیه را شخص خیلی خاکسار و مهربان دستگیر پنجشیری به عهده داشت. از همان لحظات اول معلوم بود، که وزیر پنجشیری راجع به معارف افغانستان معلومات کافی ندارد، بنابر این عنان سخن را طاهر "بدخشی" بدست گرفت و به لحن ساده دری تاجیکی در خصوص ساختار وزارت نامبرده به مشاورین شوروی معلومات داد. یکماه بعد وقتی طاهر جان لایحه برنامه جدید تعلیمات ابتدایی را مطالعه کرد و ملاحظه هایش را بصورت دقیق ابراز داشت، من به مشاوران دیگر گفتم:

"اگر افغانستان چنین کدرها داشته باشد به دعوت مشاوران از مملکت‌های دیگر چه حاجت است ؟" طاهر بدخشی فرزند برومند خلق تاجیک .منادی برابری حقوق ملی همه مردم افغانستان و سیاست مدار حقیقی به مفهوم واقعی کلمه بود، او تأریخ خلق خود، تأریخ جهانی بشریت، زبان و ادبیات را بصورت عالی میدانست. از فلسفه شرق و غرب، خوب آگاه بود، شعر هم مینوشت. طاهر بدخشی درد و سمت مبارز می‌برد: در سمت متحد نمودن اشخاص پیشقدم جامعه و عموماً زحمتکشان افغانستان علیه ملت چیان شئونیست که منفعت یک گروه خاص را بر منافع عامه رجحان می‌بخشیدند. وقتی که خواننده مقاله‌های سیاسی، تحلیلی و علمی او را می‌خواند، انگشت حیرت می‌گزد که در شرایط دشوار و استبداد ملی چگونه با جسارت مقاله‌های زیاد درسی و علمی می‌نوشت و اثبات مینمود که خلاف تبلیغات ملیت گرایان حاکم، خلق تاجک، اوزبک، ترکمن، پشتون و غیره مردم بومی سکنه اصلی این سرزمین اند. زیرا در افغانستان بر وفق مقوله‌ها و ضرب المثل های مردمی به شیوه‌ی "دزد زورصاحب گاو را بسته است." عمل می‌کنند. در نوشته‌های طاهر جان غیر از حق و حقانیت و حقوق انسان چیزی دیگری مطرح نمیشد. ولی همین

حقیقت به چشم ملیت گرایان و تنگ نظران چون خار مغیلان می خلید. این است که طاهر جان را بارها تعقیب کردند، به حبس گرفتند و شکنجه دادند.

طاهر بدخشی طبقه حاکم مخصوصاً همهٔ آنهائیراکه خود را مدافع حقوق و نجات بخش خلق حساب میکردند خوب میشناخت: هنوز وقتیکه امین دانشجو بود، طاهر اندیشه و غرض شوم او را درک کرده مردم را از نیات او و همکیشانش آگاه کرد. همین بود که امین به مقابل طاهر دندان تیز کرد و در جستجوی لحظات مناسب انتقام تلاش میکرد، تا اینکه بعد از سه ماه پس از پیروزی کودتای ثور طاهر را به زندان انداخت و بدون اسناد و مدارک قانونی و محاکمه حقوقی وحشیانه او را به شهادت رسانید و بیش از سه سال به خانواده و پیروانش اجازت ندادند تا مراسم فاتحه و خیرات او مطابق سنن و عنعنه ملی و اسلامی افغانستان را بجا آورند.

همانروزهای اول رفتنم به کابل، باری در خانه طاهر جان مهمان شدم، عکس سه شخصیت همدیارم از تاجیکستان را در خانه بدخشی دیدم که هر کدام در چوکاتهای زیبایی جابجا و بالای الماری کتابها گذاشته شده بودند آنها عبارت بودند از: میرزاتورسن زاده، ناصرجان معصومی و مهربان نظراف. پرسیدم این عکسها را برای چه اینجا گذاشته‌اید؟ گفت: هر شخص نامدار تاجیکستان که به اینجا بیاید عکس اش راگرفته نگاه میدارم، روزی به کار می آید.

جمیله بدخشی خانم طاهر، خواهر سلطان علی کشتمند زن خیلی فعال و پرکار بود. او در زمان زنده بودن شوهرش و بعد از مرگ آن هم مبارزهٔ سیاسی راه شوهرش را قطع نکرده است. صداقت و وفا داری شاگردان طاهر جان که بعضی‌هایشان دروزارت معارف کار میکردند مرا به حیرت می افگند. بعد از مرگ طاهر جان خانمش باز هم کاراتر شد، در همین سال‌ها شاگردان این مرد بزرگ وظیفه تربیت فرزندان بدخشی را بین خود تقسیم کرده بودند؛ یکی هر روز سحری

بر وقت از کدام گوشهٔ کابل به خانه طاهر جان که در مکروریان کهنه بود، می آمد. کودک خورد سالش را به کودکستان میبرد و بیگاه از آنجا گرفته به خانه می آورد. دیگری دست بچهٔ مکتب خوانش را گرفته به مکتب میبرد در وقت خوراک نصف روزی (نهار) یک ساعت رفته بچه را بجای کارش می آورد، غذایی ناچیزی میداد، همرایش در اجرای کار خانه گی می‌نشست و بیگاه برده در خانه به مادرش می‌سپرد و سومین، کار بازار و سودای خانه را انجام میداد. حالا این بچه‌ها کلان و دستیار مادر شده‌اند. کار پدر را نیز فراموش نکرده‌اند. اطراف طاهر جان را یک گروه جوانان پرشور و وطنپرست احاطه کرده بودند، هر کدام شخصیت‌های سیاسی به حساب می‌رفتند. از جمله محبوب الله "کوشانی" مردی است دانشمند و دوراندیش، انستیتوت اقتصاد ملی پلخانوف را در مسکو ختم کرده است. خیلی با ملاحظه و مؤدبانه حرف میزند، قابلیت تحلیل دارد و به واقعه‌های گذشته بها داده می‌تواند. بعد از مرگ طاهر بدخشی رهبری سازمانرا بدوش گرفت و نگذاشت کادرها پراگنده شوند.

برنامه سازمان بدخشی به سروری محبوب الله کوشانی در شرایط نوسیاسی، اقتصادی منافع تمام زحمتکشان افغانستان را حمایت میکرد و اگر برایش زمینه تبارز بیشتر داده میشد، نمی‌گذاشت کشور به این حال اسفبار و تباهی گرفتار شود. ولی متأسفانه نه حاکمیت کارمل و نه حاکمیت نجیب الله نه فهمیدند یا نمی خواستند ویا نمی‌توانستند در این مورد مبتکر همکاریهای سیاسی واقعی با نیروهای ملی باشند. در نتیجه هم خود شان از بین رفتند و هم با تأسف نیروهای ملی را به زیانهای خونباری کشانیدند.

محمد بشیر بغلانی اصلاً ختلانی تبار می‌باشد، جوان سیر غیرت و مهمان دوست است، او نماینده بخشی از مهاجرین که سالهای (۳۰ - ۲۰) از پاردریا به آن ساحل

دریا مهاجر شده بودند در نزد حاکمیت مرکزی به حساب میرفت. این مردم که تعداد شان از صدها هزار هم میگذشت، در سراسر قلمرو افغانستان پراگنده شده‌اند. با وجود آن بشیرجان هر یکی آنها را میشناخت به ساکنان تاجیکستان کمک میرساند که خویش و تبارشان را پیدا کنند. حقوق دانی بود بی مثل، هر کاری را که روی دست می‌گرفت حتماً نتیجه دلخواه داشت. بشیرجان احوال پرمشقت، مردم را دیده حیات خود را به سازمان طاهر جان پیوند بخشیده بود. در مستحکم نمودن پایه‌های اجتماعی این سازمان خدمت‌های شایسته می‌کرد، او چندین بار به زندان انداخته شد و آزاد گردید.

ظهورالله "ظهوری": در افغانستان آدمان صاحب معرفت و دانشمند انگشت شماراند، یکی از آنها ظهوری به حساب میرفت، ادبیات را خوب میدانست و شاعر بود. در دوره امین زندانی گردید، در مرحله دوم کودتای اپریل روی آب بر آمد. مدتی چند در وظیفه سر محریری مجله "هنر" کار کرد، مجله هنر برحق در همین دوره رنگ تازه گرفت و غنامند و خواندنی گردید.

ظهورالله کم حرف میزد ولی هر چه میگفت دانسته و فهمیده میگفت.

خلیل الله رستاقی: مرد فقیر مشرب و بیچاره حال بود، سپارشهای سازمان طاهر جان را از صدق دل انجام میداد، چندین بار رنج و عذاب زندانیان حاکمیت‌ها را چشیده است، در زمان سلطنت امین بیشتر از یکسال در زندان پلچرخی خوابیده، در مرحله دوم (۱) آزادگردید و در وزارت‌های گوناگون کار کرد. در شعبه دری وزارت معارف، همراه ظهوری آمد، ~~کوشش~~ و عبرتش را دیده به او تألیف کتاب درسی صنف چهارم را سپردم، از صدق دل کار کرد و کتاب خوبی نوشت که برای معارف افغانستان سودمند است.

کاوه هراتی: او را خیلی کم، همگی دو یا سه بار دیدم، کم گپ، پهلوان جثه بود.

هر بار که روبرو میشدیم دست همدیگر را میفشردیم. کاوه شاهنامه را پیش نظر می آوردم، از احتمال دورنیست که والدین او را به خاطری کاوه نامیدند تا مثل کاوه پیرتوس بر علیه ضحاک، آنهائیکه خون مظلومان را می‌مکیدند مبارزه می‌بردند - کاوه مثل محبوب الله کوشانی شخص کتاب خوان با معرفت و هوشمند بود در حرفهایش کمتر افغانستان میگفت، بیشتر آریانا و خراسان می‌گفت، وطن، وطن، وطن می‌گفت و میگریست، زحمتکشان می‌گفت و فریاد میکشید.

همه این مردان با فضل و مبارز و دانشمند امروز سرسام و آواره‌اند و در کشورهای دیگر به صورت پناهنده زندگی بسر می‌برند ولی یاد وطن، خراسان کبیر، افغانستان امروز لحظهٔ هم از یادشان نمی‌رود. کو رهبر فداکار و پاکدل که امروز این مردم پریشان را در وطن خودشان سرجمع سازد. رهبر واقعی و سیاسی همان است که در لحظه‌های حساس زندگی از منفعت محلی، حزبی و طبقاتی خود صرف نظر کرده نسبت به ملت و وطن وسیع بنگرد، از عقل و دانش و تجربه صاحب معرفتان، متخصیصان با کمال آرمان سازندگی استفاده برند، همگان را به اتحاد و اتفاق فرا خواند و یک مشت پرچم مبارزه را بخاطر خیر و صلاح ملت برافرازند و این رمزوراز آزادی، استقلالیت، منافع ملت و فلاح میهن است.

---

۱ - رویکار آمدن ببرک کارمل در ۶ جدی ۱۳۵۸ به نام مرحلهٔ دوم (انقلاب ثور) مسمی گردیده بود.



قاضي عزيزالرحمن ممنون

د فرهنګ او سياست اتل

بې حسابه خاځګي توي په بحر و برشي
لـــه لــکونو کـــرورنـــو يو ګوهر شي
"استادګل پاچاالفت"

اتلتوب د تولنيز ژوند په هر دګرکي عملي ثبوت غواړي. شاعر ليکوال او هيځ تولنپوه په دې نشي برياليکيدالي چې دخپل قلم او تفکر په مرسته دچا ځخه اتل جوړ کړي که دا خبره کيدلای شو هيځکله په بشپړ فرهنګ او سياسي حرکت تـه دعقلي اعجاب بري‌تر لاسه شوی نه وای. زه پدې باورلرم چې دبشـري تـمدن او تکامل صعودي سير هيځکله د هميشني رکود سره نه مخامخ کيږي! يواځې کله‌کله داسې بنديزونه چې دځباندو سيند و نو په مقابل کې دشګو بندونه جوړشي مينځ ته راځي دايندېزونه په ظاهره کې داسې بر يښي چې دسنيد بهيرئې په تپه درولې دي مګر نتيجه بل رازوي. ځکه هر څومره چې ديو طبيعي بهير مخې ته قشري بند يزونه مينځ ته راشي هو مره د طبيعي بهير بری حتمي کيږي. ددې دپاره چې موضوع ځخه و نه وځم بيرته د مطلب تکې ته راځم. زمونږ لرغون هيواد افغانستان چې دير ځلي ئې په تأريخ و پاړو، ديرې ناخوالي هم لري، دير ځلي دباطل او طاغوتي ځواکونو په

تور و او ننگینو عملونو دمعلونو ځای کوډ رو او تورو کانونیولی او دعقا بانو ځاله کی تپوسان ځای په ځای شوی دی. او دیر میړنی شخصیتونه او دعرفان اهل د بیمانو ناپوهو، خرڅ شوو په نا پاکو لاسونو د مرګ کو موته سپارل شوی دی. نن چی دکوم اتل په نامه دلته د افغانی تولنی فرهنگیان، تول شوی او دلری، لری، هیوادونو څخه د ګدون اولما نځنی دپاره راغلی دغه عمل دانسانی او عرفانی سلوک او دافغانی سیاسی بلوغ او ملی یووالی او پیوستون ژوندی بیلګه ده. په داسی حساسه شیبه کی چی افغانستان کی څوک د قلم، فرهنگ، موسیقی او ادب نوم نشی اخستلای او د جهل توره تیاره د تورو ځواکو نوله خوا دهیواد والو ژوند تهدیدوی، مگر تولنیز شعور او وجدان چی هیڅکله نه مری او د ابدیت لوللی وائی دخپل یو اتل نچی د عرفان، فرهنګ او سیاست په سنګرکی په میړانه قربان شوی یادونه کوی. دادفطرت دپت او ناموس پاکه مرغلره او دتاریخ په خاص پړاوکی د رڼا او ځلا لعل چی د بدخشان په فیض آباد کی زیږیدولی او دکابل د پوهنتون د اقتصاد پوهنحی حخه په سر لوړی بریالی شوی همهغه شهید محمد طاهر بدخشی دی ما دغه سپیڅلی افغان ۱۳۳۵ کال څخه پیژنده چی دزده کړی په بیلو بیلو دورکی د عالی، ملی او انسانی خویو نو خاوند ؤ په ملی وحدت، دموکراسی او انسانی سیاست او کرامت مین ؤ. دظلم او تیری سره نه پخلا کیدونکی دشمنی در لوده د حب اوبغض الله په بنشت عمل کاوه د ۱۳۴۳ کال دوروستیو میاشتو څخه د ده سیاسی او فرهنگی مبارزه به ښکاره دول پیل شوه. ده دانسان سره مینه درلوده ځکه چی دانسان خدمت کی د وجدان او خدای رضاپرته ده دده مینه شعوری مینه ده دده په مینه کی ریا او دو مخی ځای نه درلود ده د وخت د فرعونانو سره کوټی ماتولی او یواځی دخدای او تأریخی مسؤلیت څخه ویریده اجتماعی عدالت او ملی وحدت ته ئی خلک بلل ده پخپلو ویناوکی دبیوزلو او ځپل شوو پرګنو غوښتنوته په وازوکو مو ځای ورکړی ؤ

په رشتیا می‌او په حق ولاړ ؤ هر څه ئی د دی پاک او مقدس ارمان دپاره هیر کړی ؤ، خپله تولنه ئی بنه پیژندله دهبواد په تأریخ کی لوی لاس در لود ده مبارزه لوبه نه گڼله یووخت می‌دی به کابل کی د پامیر سینما په یو اپارتمان کی چی د نور دار الترجمه بری لیکل شوی ؤ ولید،چی ځوانان او روشنفکران ورته تول دی او غواړی د افغانستان دخلک دموکراتیک گوند کی غړی شی،ده په صراحت و ویل مبارزه لوبه نه ده‌ستونزی لری، قربانی غواړی هغه کسان چی زندان او مرگ منلی شی کولی شی دی گوندته راشی، او که دآرامی او عادی ژوند پلویان وی نو گوند ته دهغوی راتک نه هغوی اونه گوند ته گټه لری،دده خخه په بره څوکی یوبل ځلمی ناست ؤ هغه زیاته کړه چی بدخشی صاحب ریشتیا وائی: مبارزه اغزنه لار ده که څوک د اسلام دلمړ نیو دورو او دمسحیت د حوار یو نو به څیر قر بانیوته چمتودی نو گوندئی به واز دکومومنی او که داسی نه وی نو پر یږدی چی د تولنی فدائی زلمیان دا کار سرته ورسوی او دظلم سره معرکه جوړه کړی.زه هغه وخت کی دیبوی محکمی قاضی وم په گوندی فعالیتونو کی می‌برخه نشوه اخستلای مگر ملی پا څون او دخلکو په سوکالی مین وم.همدا راز به ۱۳۴۴ کال کی چی ما بدخشان ته سفر وکړ هلته می‌دمولوی صاحب محمد سلیم راغی سره چی زما استاد ؤ ملاقات وشو،هغه د شهید محمد طاهر بدخشی په نبوغ او ذکاوت زیاتی خبری وکړل چی زه ئی نور هم ددی شخصیت سره نژدی کړم. دی دامین به سفاکه دوره کی چی دیر هیوادیان چه دنوی فکر خاوندان او چه ملی عناصر زندانی شوی ؤ په شهادت ورسیدل. دی اوس زموز په مینځ کی نشته مگر دده فکر او دمبارزی خاطری به تل ژوندی وی شاد دوی دده روح شاد دوی دهغو خاطرات چی د افغانستان دتیگمرغی په هیله او مبارزه کی مړه او شهیدان شویدی. د تولو افغانانو تأریخی دنده ده چی خپله خپلواکی او فرهنگی آزادی ترلاسکړی.



عبدالصبور صهیب

بنام خداوند بخشندهٔ مهربان

ایا عقاب سرافراز کوه هندوکش
ایا غرور خراسان، شکوه هندوکش
چه روی داد که باز آشیان رها کردی
دیار شب زده را ناگهان رها کردی
مگر قبیلهٔ ایمان زمرد خالی بود؟!
که آشیانه باین کرگسان رها کردی

به اجازهٔ دانشمندان گرامی و حاضرین محترم

سخن در بارهٔ مردیست که برچکاد بلند مبارزه و ایمان ایستاده است، مردیکه تمامیت احساس است و درد. او دریاست، دریائیکه در پژواک صبحگاهیش ترنم اصالت نهفته است. او برای ما پایان شهنامه‌ای خواهد بود، پایان شهنامه ایکه شعرش بغض گلوگیر رستم در سوگ نشسته است، و رنگ اوراقش خون ارغوانی سیاووش، که راه زندگیش از تلاقی خون آغاز میابد. او قلب طپنده‌ای در جاودانگیهاست که از عشق به میهن و انسان لبریز گردیده است.

سخن گفتن در بارهٔ شخصیت محمد طاهر بدخشی برای من خیلی دشوار است با آنهم نظر به صلاحدید کارگردانان، بیاد بود این بزرگمرد شهید وطن قطعه شعر ارسالی شاعر ارجمند کشور عبدالجلیل شبگیرپولادیان راکه به همین مناسبت سروده شده و از کشور آلمان عنوانی این کنفرانس ارسال گردیده است. به خوانش می‌گیرم: -

پاکباخته

پیمان پاکباختهٔ ،
پیمان دیگراست.
بیدار، در شبی که گذر میکند
از تیربار صاعقه و سنگ
با قامت فراشته
آتشفشان شفق را
آینه وار دمیدن .
آیین پاکباخته،
دیدار با کتاب.
دیدار با تفنگ.
ایمان پاکباخته،
آغاز ماجراست.
در خانقاه شور و نیایش
قد قامت شهید مجسم
تیری رها ز ترکش تأریخ
پیش از همه صفوف مقدم

فریادش،
در سینه سپیده طنینی است
با شکوه.
وقتی از کوهه میگذردرد!
خورشید پا برهنه به پابوس میرسد.
وقتی که گامهای سرخش
در ماسه می‌نشیند!
همزاد تنهاترین پرنده
سبکبال میرود

***

مرگش را
دور، از شرارت معلوم ابتذال،
دور، از کراهت جاری معمول،
از جنس کوه و آتش و طوفان،
حماسه می‌گزینند!
سکوی تلخ ُتاب شکست است، پاکباخته!
از کوچه‌های شهرت کاذب نرفتهٔ است.
نامش را،
گزافه سرایان بیاد ندارند
زیرا که پاکباخته:
پاک است از حدیث تملق،
پاک است از شفاعت گفتار.



فیاض مهرآیین

بدخشی - آغازی دیگر(۱)

به نام ایزد آزادی و آگاهی

دانشمندان والا پایگاه، فرهنگیان ورجاوند و مهمانان گران ارج!

نخست می‌خواهم باری دیگر ارج و سپاس بی پایان خویش را به پیشگاه روانهای پاک همه شهیدان راه آزادی، باورهای برین انسانی و دینی، عدالت، پیشرفت اجتماعی، دموکراسی، صلح و برپایی جامعهٔ مدنی مبتنی بر قانون و برازندهٔ انسان روزگار ما، باخضوع تمام ابراز نمایم.

جای تردید نیست که زنده یاد محمد طاهر بدخشی از پیشگامان و قافله سالاران چنین شهیدان پاکباز و بیریای میهن ماست، یاد کرد از وی، ارج گزاری به همه شهیدان وطن و آرمان‌های مقدس آنان است.

بزرگداشت از جایگاه و شخصیت سیاستمدار، فرهنگی خامه پرداز و مبارز نستوه و جسوری چون بدخشی که مانند هزاران انسان بی گناه و عدالت خواه دیگر قربانی اژدهای خون آشام فاشیزم گردید، با آن مظلومیت مضاعفی که پیوسته نسبت به وی و همانندانش روا داشته شده، نشانه یی از آغاز یک بیداری و رستا خیز نوین

ملی در "اهل و تبار" و ملت ماست. ملتیکه در طی هزار سال همیشه سیلی خور بیداد اجانب بوده، بهترین مفاخر و فرزندان آگاهش چون ناصر خسرو، مولوی، فردوسی، مسعود سعد، بیرونی، ابن سینا با این یا آن بر چسپ نفی بلد و محروم از حقوق گردیده یا چون منصور حلاج، سهروردی، عین القضات، حسنک و دیگران به خاک وخون افگنده شده‌اند. و هنگامی هم که چاره یی جز تسلیم به خرد و اندیشهٔ این بزرگان نبوده باز کوشیده‌اند تا از بیان خاستگاه و هویت قومی و ملی آنان خودداری نمایند.

هر ملتی حق دارد به پیامبران، فلاسفه، حکما، دانشمندان، فرمانروایان بزرگ و حماسه آفرینان خود ببالد و بی هیچ تشویشی از نسب و نسبت آنان یاد کند. حتا وقتی از خاتم انبیاً حضرت رسول اکرم (ص) یاد می‌گردد، گفته می‌شود محمد عربی، به فیلسوفی چون ارسطو گفته می‌شود یونانی، و... اما مااگر بگوییم مولانا، ابن سینا، فردوسی، اسماعیل سامانی، یعقوب لیث صفاری، طاهر فوشنجی، ابومسلم خراسانی، خاندان برمکی، سنایی غزنوی، شیخ نجم الدین کبرا، جامی و دیگران به فلان قوم، یا صریحتر، تاجیک، منسوب بودند فوراً با حساسیت روبرو می‌شویم. چرا؟ زیرا عناصر و مجموعه‌هایی که ریشه یی چندان در بیشهٔ تأریخ و فرهنگ ندارند و دچار فقر شخصیتی اند از غنا و عظمت هویت ما میهراسند، آنان مصلحت را نخست در فراموشی این شخصیت‌ها و سپس در جدایی افگندن میان آنان و هویت قومی شان میبینند... و از سوی دیگر ملت ما نیز در اثر هزار سال محکومیت، دچار الیناسیون و خود فراموشی وحشتناکی شده، به حدیکه درچند قرن نامی از آن در کتابهای تأریخ و جغرافیا برده نمی‌شود حالانکه آن کتابها هم بدست فرزندان همین ملت نوشته شده‌اند!

چنین برخورد در برابر مفاخر و شخصیت‌های ما و روند شخصیت زدایی ملی

هنوز با قوت ادامه دارد. بیایید در همین چند دهه در افغانستان توجه کنید، اشاره و ذکر هویت قومی و ملی بزرگانی چون علامه حبیبی، استاد خادم، استاد بینوا، استادالفت و دیگران اشکالی ندارد، همه ساله سیمنار بزرگداشت از شخصیت روشنفکر و سیاست مدار فقید پشتون وزیر محمد گلخان مومند در پشاور برپا می‌شود. اما ما نمی‌توانیم یادی از مفاخر دیگر وطن و ملت مان چون فرهنگ، غبار، کهزاد، بیتاب، قاری و دیگران بکنیم و اگر چنین هم بکنیم، باز از یادکرد هویت و انتساب قومی آنان می‌پرهیزیم، و از برخی دیگر به دلیل برچسپ‌هایی که زده شده نباید یاد کنیم و این ظلم مضاعف است ـ ظلمی که در مورد روانشاد محمد طاهر بدخشی، مولانابحرالدین باعث، عبدالمجید کلکانی، امیر حبیب الله کلکانی مشهور به خادم دین، شاه محمد ولی خان دروازی و دیگران روا داشته شده است! این وضعیت یک مسئلهٔ ساده و پیش پا افتاده نیست. روند انحطاط، انقراض و امحای هر قوم وملت پس از شکست سیاسی و نظامی و حتا پیش از آن از هویت زدایی، تأریخ زدایی، فرهنگ زدایی و شخصیت زدایی آن آغاز می‌شود. امروز وقتی جناب حکمتیار، آخند ملا عمر یا دیگران روی مفاخر و افتخارات قومی، چون بالا کردن شملهٔ فلان پادشاه و روی حق حاکمیت مطلق یک تبار خاص با تأکید و تکیهٔ صریح و بی ملاحظه حرف میزنند، هیچ ناراحتی ایجاد نمی‌شود اما کسانی دیگر که در شجاعت و جسارت رزمی شان جای شک نیست کماکان از مطرح شدن هویت ملی شان طفره می‌روند، این ترس یا جبن خفته در خون را ما معمولاً در لفافهٔ مصلحت می پیچانیم اصلاً "ترس" در سیاست "مصلحت" نام دارد، در شعر "استعاره" و "کنایه"، و در کار آکادمیک، تفلسف، دو پهلو نگاری و گریز از بیان آشکار حقایق و واقعیتهای تأریخی و اجتماعی، که همهٔ اینها به قول ابن خلدون از ویژگی‌های ملل شکست خورده است!

مرحوم محمد طاهربدخشی در عصر سلطهٔ جابرانهٔ چنین جبن تاجیکانه در افغانستان که جو مسلط راگسست سریع و متداوم از تأریخ، فرهنگ و هویت اصیل کشور و ملت ما وجاافگنی دکترین‌های "من درآوردی " و بی ریشهٔ استعماری و ایادی آن در زمینه تشکیل میداد، کار بزرگی انجام داد. بدخشی صرف نظر از پایگاه فکری که در تحت فضای خاص آن زمان برگزیده بود و حتا برخلاف یکی از اصول همان مفکوره که مسئلهٔ ملی را در برابر مبارزهٔ طبقاتی فرع می‌شمرد، یک "نه" بزرگ گفت. در میان ملت ما دانشمندان، و حتا جنگ آوران کم نبوده‌اند اما سیاستمدارانی که جرأت "نه"گفتن را داشته باشند کم بوده‌اند! بدخشی در آن زمان یک استثنا بود، استثنایی که با همه فراز و فرودها و قربانی‌ها، سر انجام به قاعده مبدل خواهد شد.

در عصری که روشنفکران، محققان، دانشمندان و پژوهنده گان ما مصروف رنگ و لعاب دادن و بزرگ کردن تیوریک بناهای بی بنیاد و باز مانده یا توصیه شده از سوی استعمار بودند و جرأت اظهار حقایق تأریخی و واقعیتهای اجتماعی را نداشتند، بدخشی مجموع آن بناها را زیر سوال کشید و به لرزه انداخت. استعمار از مدت‌ها در تلاش بود و هست که با مسخ و جعل هویت، از کشور ما یک حایل قبیله یی و قرون وسطایی فاقد هر گونه پیشینهٔ دراز مدت و ریشه دار تاریخی، فرهنگی و تمدنی، در میان دو حریف (شمال و جنوب) بسازد. برای اینکه ما را از خود و گذشتهٔ مان بیگانه سازند، نام و هویت مارا دگر ساختند تا نتوانیم مدعی تملک بر تمدن، تأریخ و فرهنگ پنجهزار سالهٔ خویش باشیم، نتوانیم دارای محورهای وحدتبخش و غرور آفرین ملی باشیم. آریانا و خراسان تنها نام‌ها نیستند، ریشه‌ها و اهرم‌هایی اند که ما را حس و قدرت اتکا و تملک نسبت به گذشته‌های پر افتخار مان را میدهند، اوستا در سرزمین آریانا نازل شد، سلاله‌های پیشدادی و

کیانی و حماسه‌های رستم و اسفندیار در این سر زمین به میان آمد، ابومسلم، طاهر فوشنجی، یعقوب رویگر، سامانیان، ابن سینا، مولانا از این سر زمین و آریانی و خراسانی بودند، حال ما چگونه می‌توانیم بر آنها هویتی را تحمیل کنیم که قرنها بعد از آنان به غرض بی هویتی‌ماایجاد شده است. مسخ هویت از ترفندهای خطرناک استعمار و ریشهٔ فجایع بی شمار به شمول جنگ و بی عدالتی‌های قومی موجود در کشور ماست زیرا بر بنیاد هویت نو ساخته، وضعیتی پیش آمده که جمعی خود را مالک همه چیز میدانند و جمعی دیگر که کم از کم شصت در صد باشنده گان کشور اند خود را در سر زمین خود بیگانه احساس می‌کنند. اگر کمی دقت کنیم مسئلهٔ هویت در کشور ما یکی از متکاهای مهم فلاخن خون افشان جنگ‌است.

مرحوم بدخشی با دراکیت و تیز بینی خاصی این مسئله را در یافته و کوشیده بود به آن راه حل مناسب ارائه دهد. در چار چوب تجارب مثبت آن زمان در کنار تأکید روی بازگشت به نام و هویت تاریخی کشور برای جلوگیری از اجحاف و برتری‌جویی قومی و محلی، طرح فیدرالیزم را ارائه نموده بود، نظام فدرال با اشکال گوناگون آن فعلاً یکی از فراگیرترین نظامهای اداری، دموکراتیک و مردم سالارانه است. ایالات متحده، روسیه، هندوستان، آلمان، پاکستان و غیره به همین شیوه اداره می‌شوند. این طرح در یک مقطع معین از سوی بعضی گروه های دیگر هم تأیید شد، اما به زودی حلقات حاکم، منافع نامشروع خودرا از این جهت در خطر دیدند. در استقرار عدالت ملی، جز مشتی ظالم، هیچ قوم و ملتی بازنده نیست، لگدمال نمودن حقوق اقوام دیگر از سوی حلقات حاکم برای عام قوم برادر پشتون، جز مصیبت چیزی دیگری بار نیاورده، اما منفعت آن فقط برای حاکمیت یک خاندان یاگروه کوچک حاکم مشهود بوده است. چنانکه میدانیم مرحوم بدخشی و همه کسانی را که به جنبش عدالت خواهی و اصالتگرایی ملی تمایل داشته‌اند باعنوان ناسیونالیست

تنگنظر می‌کوبیدند و هواخواهان این جنبش هم برای دفاع پیوسته می‌کوشند تا خود را انتر ناسیونالیست معرفی کنند، حالانکه مسئله اصلاً به ناسیونالیزم و انترناسیونالیزم ربطی ندارد. موضوع مربوط به حقوق اولیهٔ انسان است یعنی عدالت، برابری و آزادی‌های مدنی و برهمین بنیاد تأمین حقوق همسان برای همه واحدهای فرهنگی و قومی کشور. بدبختانه هنوز از ورای گرد و لجنی که توسط غرض ورزان برروی شخصیت و آرمان‌های بدخشی و سایر رزمندگان راه عدالت پاشیده شده تشخیص حقایق برای بسیاری‌ها دشوار می‌نماید. امید وارم که همایش‌های علمی و فرهنگی از این گونه ـ که اکنون در اینجا دایر است ـ بتوانند د روشنسازی بیشتر حقایق کمک کنند به شرطیکه ما از لاک جبن و محافظه کاری تاجیکانهٔ مان برآییم، پشت و راجی‌های شبه علمی، وشبه فلسفی کسموپلیتک پنهان نشویم و واقعیتهارا آنچنان که هستند بیان کنیم، خود و هویت ملی، فرهنگی و تاریخی مان را مطرح نماییم.

در فرجام سخن دو نکته دیگر را می‌خواستم عرض کنم: یکی اینکه ـ تجلیل و گرامیداشت از شخصیت‌ها منجمله روان شاد محمد طاهر بدخشی نبایستی وقف تندیس تراشی، بتسازی، سنگواره اندیشی و جزمیت و یا منحصر به بیان احساسات و عواطف گردد، به عقیدهٔ من بهترین بزرگداشت از این بزرگمرد و هر شخصیت منفکر و مبارز دیگر ـ ارائهٔ قرائت نوین و سازگار با نیازهای زمان از اندیشه‌ها و آرمان‌های ایشان است. به گونهٔ مثال دو ـ سه دهه پیشتر اتحاد شوروی سابق عالیترین مُدل‌حل مسئلهٔ ملی پنداشته می‌شد اما تجربه نشان داد که آن الگو چندان هم مؤفق و پایا نبوده است. در حالیکه الگوهای دیگر مثلاً ایالات متحده امریکا صلاحیت بقای بیشتری از خود نشان داده‌اند و اساساً اگر مسئلهٔ هویت، تساوی کامل و عملی حقوق اتباع، ایجاد نظام مردم سالار و انتخابی عادلانه از پایین تا بالا

حل گردد تقسیمات واحدهای اداری و صلاحیت‌های آنان بر بنیاد عدالت و خواست مردم تنظیم گردد، ممکن است بسیاری از مشکلات حل شود. به هر حال بحث بر سر اینست که باید اندیشه‌ها و برنامه‌ها پابه پای دگرگونیهای اجتماعی - اقتصادی و فرهنگی و با توجه به تحولات ملی و بین المللی، غنا مندی بیشتر کسب نمایند. اصولاً مهمترین میراث هر رهبر و هر سنخ فکری در طرح‌های جامد نه، بلکه در ارائه میتودولوژی خلاق و پویا برای حل مسایل و قضایااست.

دو دیگر، اینکه نباید به نام تجلیل از شخصیت‌ها به رنگ‌آمیزی و آرایش تصویر آنان مطابق رنگهای مدروز بپردازیم. مثلاً در زمانی که اندیشه‌های کارل مارکس کشش و گسترش داشتند، شخصیت مورد علاقهٔ مانرا مارکسیست‌تر از مارکس معرفی کنیم و در برههٔ دیگر که اندیشهٔ دیگر مدشد وی را شیفتهٔ چنین اندیشه بشناسانیم. شخصیت مرحوم بدخشی به چنین پردازها نیاز ندارد، او از پایگاه مناسب فکری د رچارچوب زمانش برای بیان و مبارزه در راه آرمانش برخوردار بود و استفاده کرد. برای ما مهم، "نه"، "پرسش" و آرمان عدالتخواهی و اصالتگرایی بدخشی است و نیز این گرایش او که به سیاست از دهلیز فرهنگ وارد گردید و در راستای فرهنگی سازی سیاست گام برداشت.

یاد و نام بدخشی و همه مبارزان راه عدالت، آزادی و ترقی، گرامی باد!



شجاع خراسانی

غرور سبز (۱)

فرشته‌ها از عرش آمده‌اند،
زردشت:
با سه فانوس جاودانه‌اش
بر سالگرد هوشیاری ما
نور میپاشد.
حلاج بر سر دار:
حق گویان میخندد
که دیروز،
اگر دریایی در بغداد
سوی لاهوت نعره میکشید،
امروز خراسانی،
در سینهٔ ناسوت
فریاد میزنند.
ابومسلم در هیئت یک بانگ
سراسر اخطار است:
که آزمون دوبارهٔ منصور

این شعربه‌مناسبت ده‌سالگی شهادت بدخشی سروده شده بود، اما شاعر بنابر لزوم دیدی شعر دیگر را در آن محفل قرائت نمود. این شعر در بیستمین سال شهادت بدخشی توسط دوشیزه مریم قرائت گردید.

جنایت است،
فردوسی با زبان خون و بانگ جیحون
هشدار میدهد:
کز روزگار بیاموزید
یلان بر رخشها سوار
ایستاده‌اند
و شمشیرها در روشنایی
خورشید،
خورشید دیگر اند.

***

های غرور سبز!
تأریخ در خونوا رهٔ تو
مهمان است.
امروز خراسان، از ریشه
میجنبد
هندوکش، از سینه
میسوزد
و پلیگیونها می‌گریند
در و دیوار خونین است
از ذرهٔ خاک و سینه سنگ
آزادی میجهد امروز

***

"های نجابت دیرین"!
دانم که آخرین نگاه و آخرین
نفس
جز سرنوشت خراسان و
سرگذشت سردارش
به خاطرت نبود
آنگونه که بر روان
کوهمرد اندیشه‌ات (۱)
در دره‌های شبنگان
جز سوگنامه سهراب نمی‌پیچد!
***
های جوهر تأریخ!
آنکه برایت صادقانه سراید
مصرع شعرش چوبه دار خواهد بود
وقتی در باره‌ات میگویم:
میدانم که شعر خون است
کاش شاعر بودم
که زمزمهٔ آخرین حدیث
عشق
آخرین کلام شهادت میشد

(۱) مراد از سرنوشت غمین مولانا بحرالدین باعث است.



صاحبنظر مرادی

محمد طاهر بدخشی، سپیده‌ای در یلدای فرهنگ ملی ما

محمد طاهر بدخشی، سیاستمدار، متفکر و نظریه پردازیست که فرهنگ و سیاست د رتکوین شخصیت، افکار، سجایای انسانی و راهکارهای نهادین او با هم پهلو میزنند و او را به حیث فرد استثنایی در روند مبارزات سیاسی دهه‌های (سی تا هفتاد) سده جاری خورشیدی بر سکوی شکوهمند حقانیت‌ها مینشانند و از شمار زهبران رسمی و شناخته شده کشور استثنایی‌ترین کسیست که پس از مرگش در رثای او سرود سوگ خوانده‌اند و دهه‌های خاموشی چراغ زندگی او از سوی هواخواهان، دوستان و رهروان سنخ فکری اش در داخل و خارج کشور برگزار گردیده است و ملت ما بدینوسیله معیار قدردانی خود را در برابر روح او و همه شهدا و فداکاران ملی تبارز داده‌اند.

راستی، این طاهر بدخشی کی بود؟ که سالها و سده‌ها پیش ازین دردش را مولانا از بلخ تا قونیه با زبان رسا فریاد کرده است که:

هر کسی از ظن خود شد یار من از ضمیر من نجست اسرار من

هر کسی از ظن خود او را شناخت، یا تعبیرها و بیانهای گوناگون در باره‌اش سخن گفته‌اند. عده‌ای سیمای او را در آیینه مزدحم سیاست محصور در شیرازه و

چارچوبهای بغض آلود رقبای سیاسی و در محدودهٔ مبارزات روشنفکری کشور نگریسته و عده دیگر از او به حیث چهره ملی و سیمای برجسته فرهنگ و عرفان شرقی یاد کرده‌اند، و گروه دیگر که قصد انحصار تأریخ را دارند از احاله شماتت و افترای ناجوانمردانه در حقش دریغ نکردند. متأسفانه این بدخشی تنهاترین کسی نیست که رنجهای نا بسامان این جغرافیای فتنه و عداوت را به تنهایی بدوش کشیده است، بلکه سده‌ها پیش ازین ابن سینا با دلایل شبیه زادگاهش "بخارا" را ترک کرد، ناصر خسرو از بلخ متواری دره یمگان گردید، شیخ کمال خجندی برای همیشه از دیارش آواره شد و دههای چهره نستوه دیگر در چنگال نا باوریهای زمان درک نشدند و با کوله باری از درد و اندوه جان دادند.

جامعه ما که مرد خیز است، اما کمتر مرد شناس اند و تأریخ آنان میاموزاند که داعیه داران سرنوشت و پیام آوران افقهای اصالت در طول زمانها در مقابله حق و باطل تنها گذاشته‌اند. چیزیکه حجم فرو خوابیده آن در حافظه زمانه‌ها بر وجدان تأریخ سرزمین ما سنگینی میکند.

حرف بر سر فرهنگست، فرهنگی که رهروان فروغهای شبتاب آن با وجود تسلط ظلمت و سیاهی از ودیعه حیات استفادهٔ مقعولی نموده‌اند و به گفته محمود دولت آبادی که در بیان فردوسی آورده است: "گمان کنم فردوسی نمیباید ازینکه بدنیا قدم گذاشته، احساس پشیمانی کرده باشد"(۱) بدخشی نیز با وجود شتاب زمان و کوتاهی حیات پرحادثه خویش از لحظات نا مساعدحیات در ارائه پیام خویش استفاده مطلوب نموده است. راه او در فروغ فرهنگ جاودانهٔ ملی ما از بیراهه‌ها و کجراهه‌ها جداست. این امر مسلمست که سیاست بدون فرهنگ فاجعه ببار میاورد و فرهنگ بدون سیاست در مسیر هستی راه به سرمنزل مقصود نمی‌برد. ما بهر پیمانه یکه آزادی، استقلال و نا وابستگی اقتصادی و سیاسی می‌خواهیم، بهمان پیمانه به

تقویه نهادین فرهنگ در گسترهٔ اجتماعی خویش نیاز داریم، زیرا هر ملتی در معرکه‌های حق و باطل به نیروی فرهنگ راه را از چاه تشخیص میدهد ودر برابر بیداد و استیلای متجاوزین به مقاومت می‌پردازد، چیزیکه محمد طاهر بدخشی جوهر اصلی تفکر و مشی سیاسی خویش را در همسویی این دو عنصر مشخصه "آگاهی" و "عمل" درکار مسؤولیت تأریخی خویش هماهنگ نموده است. البته عوامل محیطی و فرهنگی در تکوین شخصیت بدخشی نقش خود را بجا گذاشته‌اند.

بدخشی در میان صخره‌های پیچیده و فلکسای بدخشان زاده شد. قله‌های شامخ و صلابت صخره‌ها به او اوج تفکر و شخصیت، متانت و پایداری را الهام بخشیدند. او نخستین شگردهای اندیشه‌اش را از عرفان اسلامی پی افگند و افق ذهن خود را با درسهای از مثنوی مولانا و بیدل‌شناسی در نزد سید عبدالکریم حسینی نویسنده تذکره "بهار بدخشان" منور گردانید و با دماغی مملو از تصوف و عرفان به کابل رفت.

محمد طاهر بدخشی هنوز در زادگاهش رنج و سیه روزی توده‌های خشمگین مردم را با درجهٔ ثقلت استبداد فیودالی، عقبماندگیهای اجتماعی اقتصادی و فرهنگی بخوبی آشنا گردیده بود. اینها مسیر او را به مطالعهٔ عمیق تأریخ و درک کارنامه‌های تأریخی سرزمینش کشانیده و انگیزه تحرک و تلاشهای جوشان او را درین زمینه ببار آورده اند. هنوز در سالهای ۱۳۳۷ در عنفوان جوانی که زمان را به سود طرح‌ها و خواسته‌های نهادین خود دچار تنگناهای میدید و با بیقراری از داور زمان میخواهد که "تقویم‌ها کهنه شوند و ساعتهای بدوند" تا او را به سرزمین لحظات موعودش پیاده کنند.

بدخشی مشکلات دوران خود را پیوسته در الگوهای تأریخی مردمش جستجو میکرد، زیرا او دریافته بود که فرهنگ ملی ما سرچشمه لایزال الهام و نیروی تفکر

رهای بخش بوده میتواند، زیرا خراسانیان متکی به ارزشهای فرهنگی خویش در نخستین سده‌های سیطرهٔ فرهنگی اعراب با وسایل قیامهای خود جوش ملی نظیر قیام "به‌آفرید"، "ابومسلم"، "سنباد"، "اسحاق"، "استاد سیس"، "عطای مروزی"، "مشهور به مقنع بلخی، طاهر پوشنجی و یعقوب لیث با راه اندازی تشکیلاتهای خود جوش ملی چون سپیدجامگان (مبیضه) سرخ جامه گان (محمره)، نهضت شعوبیه، جنبش سربداران و خرم دینان با دستگاه فساد خلافت فرورفته در تجمل قدرت به مقابله بر خاسته‌اند و به آرمانهای آزادیخواهانه ملی نایل آمده‌اند.

در آرمان بدخشی سوز و گداز عسرت تأریخی نهفته است که آنرا با حکمت "نای مولانا" به گوش دسته‌های و حلقات مهجور فرهنگ و آزادی زمزمه کرده است و در اندوه روانسوز تسلط سیاهی ها از ناظم حکمت نیز مدد میجست که گفته است:

اگر من نسوزم
اگر تو نسوزی
اگر ما نسوزیم
کدامین نور
این تاریک شب را
روشنایی میدهد، آخر.

واقعاً دعوت به قربانی در قبال آرمانهای بزرگ وایستادن در صدر این جمع، نه کار بزدلانه دلالان بازار سیاست و نه نمایشنامه کارنامه‌های کاذب در چشم انداز زمانه، بلکه رستاخیز نیک آیینان وقامت افراختگانیست که در معنویت باورهای خویش عاشقانه مستحیل گردیده و باحماسه ایمان، از مذبحه، کشتزار آرمان را میرویانند.

طاهر بدخشی کسی نبود که در جغرافیای ذهن او فانوسهای لرزان "دولت مستعجل!" در طیفی از آرایشر ها و تجمل و القابهای نمایشی مشعشع باشند. بلکه جغرافیای ذهن او حضور گسترده کارنامه‌های خجسته برهنه پایانی بود که تأریخ در پایش جبین عزت می‌ساید و گاهنامه‌های خراسان بزرگ در هر بوم و بر آن هماره حلول آفتابی از حقیقتهای برتر را آیینه داری میکند.

بدخشی تبلور تأریخی دردها، رنجها، نیازها، قیامها و خیزشهای تأریخی مردم سختکوشی بود که بگفته استاد واصف باختری "میراث جهاد در خون دارند" و شیپور آزادی را در پهنای سرزمین فرهنگیش از فرا رود (ماروالنهر) تا خراسان و پارس در همه ادوار هستی به نوا آورده‌اند و وجب وجب این کهن دیار به زبان گویای رخدادهای حماسی در آمده است. تأریخی که اعجاز و افسون حماسه‌ها و جانبازیهای شکل دهندگان آن هماره از خون آگاهی تغذیه نموده و بر دوش ایمان حمل شده است.

بگفتهٔ پاول-والیری دانشمند فرانسوی که مینگارد: "تأریخ خطرناکترین پدیدهٔ ایست که سحر اندیشه انسان قادر به خلق آن بوده است" این گفته، سخنان آرنولد توین بی مورخ و نظریه پرداز انگلیسی را نیز تداعی میکند که روزی در سفری به شمال افغانستان به زادگاه طاهر بدخشی همینکه به کرانه دریای آمو رسید، بر ساحل آن زانو زد، مشتی از آب آنرا برگرفت و خطاب به همراهان گفت: "این آب بسیار خطرناکست" (۲)

شاید منظور توین بی ازین امواج شتابنده و غران دریا، غوغا و نفسهای اژدها مانند "آمو" و "کوکچه"، پهنا و ژرفای حجمی و تأریخی که همواره در دل مهاجمان هراسهای هول انگیزی را بیدار میکرده‌اند، تداعی یاد واره‌ها و اسطوره‌های دیگری در پهنه تأریخ این سرزمین نیز بوده باشد.

سیمای اساطیری و نماد آزادگی حوزهٔ فرهنگی ما "آرش کمانگیر" که در آزمون بزرگ جان خود را فدای مردمش کرد، مسقط تیرش کرانهٔ آمو دریا بود. لشکر بی سرو پای تورانی که با شعله شمشیرهای فرورفته در جگر سیاووش به جنگ "رستم" و کیانیان میرفتند در سودای عبور ازین اژدهای دشمن خوار دچار بن بستها و آسیمه سریهای شده بودند، یا شاید هم مکث دیرین سال آیینهای زردشت و بودا که از گذرگاه آمو بسوی شمال راه میجستند تا محموله‌های از پیام حقیقت را به ظلمت آبادهای دورتر در شمال ببرند و آنجا را روشن گردانند.

در همین سرزمین افسانه‌های جانکاه دیگری نیز بیادگار مانده اند. جهانگشایان در سده‌های میانه با چکاچک شمشیرها، نعره‌ها، خشم و هیاهوی چابکسواران خود به‌عزم انهدام شهرهای آسیایی و اقوام بومی در جنوب برکرانه جیحون ریختند و این رودخانه کهنسال را بخون مدافعانش رنگین ساختند، در آغاز همین سده در پی توسعه امپراتوری جدید، ملتی با ایمان و فرهنگش به مرزهای جنوبی آمو تبعید گردید و آرزوی وصلت نطفه‌های جدا افتاده خانواده‌ها برایشان به رویای دست نیافتنی تبدیل شد تا بخاک سیاه غنودند.

در ادامهٔ همین تراژد خونین "سرخ آینیان" دیگر افسانه رسوایی مهاجمان پیشین را با عبور از آمو بازهم تجربه نموده‌اند

که ادامهٔ آن منظومهٔ خونچکان هستی امروز ما را صورت و سیمای جهنمی بخشیده است.

همچو مقایسه‌ها و مقارنه‌ها در نظرات مورخین غربی، فضای مملو از رقابتهای توسعه طلبانه ابر قدرتان وقت، موقعیت سوق الجیشی افغانستان، بیباکی و دشمن ستیزی مردم آن در همه ادوار هستی مایه تامل، اهتمام و نگرانی طاهر بدخشی را از پرداختن به سیاست در بستر تأریخ پر فراز و نشیب سرزمینش مضاعف میگردانیدند.

او بخوبی میدانست که گروهها و دسته‌های در جهان با شنیدن نام و کارنامه‌های این سرزمین رمزستانی در خود لرزیده‌اند، بناً او در اتخاذ سیاست و ارائه مشی‌ها و طرحهای سیاسی و فرهنگی خود برای چنین ملتی در سطح یک کار ذوقی و تفریحی نمی‌اندیشید و به گفته شارل ساماران به آنهائیکه کارنامه‌های شان مبدل به "تیاتر و نمایشنامه‌های تأریخی! شده و تأریخ قلب شده ایرا جایگزین واقعیتها و میتودولوژی علمی تأریخ کرده‌اند" (۳) باور نداشت. او با شم تند و آگاهیکه داشت دریافته بود که از حاصل رنج فقر اجتماعی و بیعدالتی ملی، نفاق و پراگندگی مردم، اقلیت محدودی در حراجگاه غرور ملی بازار سیاست پایگاه لرزان حاکمیت‌های نا مردمی خویش را صرف مهر "بیمه" میگذارند و به منظور تخدعه روانهای اجتماعی به بدعتهای شوم فرهنگی و اجتماعی دست میزنند.

بدخشی با جمعبندیها از محتوای دشوار هستی زمان خود در پهلوی سایر خواسته‌ها و طرحهایش به ارائه مشخصات تفکر خویش پیرامون حل عادلانه مساله ملی، احتراز از انقیاد و دنباله روی سیاسی به بیگانگان، طرح جبهه سیاسی ملی که امروز بنام دولت وسیع البنیاد مفهوم کسب نموده است و برخورد مسؤلانه در برابر دین اسلام به حیث جوهر اعتقادی و باور مردم پرداخت که اینها هر کدام فرازهای از اصالت فکری و باورملی بدخشی را بازتاب میدهند و با این می‌بینم که بگفته استاد واصف باختری "مردی در مرز بی نهایتی ایستاده است" (۴)

طاهر بدخشی بر ان بود که افغانستان مشخصات و ویژگیهای فرهنگی و تأریخی خودش را دارد، در آن دین اسلام در کنار عوامل فراوان سنتی و عنعنوی (روبینای) جامعه در باور و اعتقاد مردم جایگاه نیرومندی دارد. اسلام طی هزار و چارصد سال موجودیت خود در سرزمینهای شرقی موجد نهضتهای فکری، مکتبهای عرفانی، شخصیتهای بینشمند و فرهیخته گردیده و در یک داد و ستد توازن فرهنگی

خدمات ارجناکی را هم در شگوفایی فرهنگ خراسانی و هم در انکشاف و رشد آتی فرهنگ اسلامی به جاگذاشته است که هر دو به مثابه عامل سربلندی و افتخار ملی ماگردیده‌اند. علاوه بر آن نقش آیین متبرک اسلام در تربیت اخلاقی و انسجام روانی و همبستگی اجتماعی مردم تاثیرات محسوسی دارد.

تجارب زیانبار انقلاب فرهنگی در چین، جلوگیری از مناسک دینی و فرهنگی ملتهای مسلمان اتحاد شوروی که اسباب رکود ارزشهای فرهنگی ملی گردیده‌اند، خود دلایلی بودند که بدخشی بارها به دوستان و همباوران خود نحوهٔ برخورد دقیق و مسولانه با اسلام، آموزش از گنجینه‌های پربار فرهنگ اسلامی و همچنان اجتناب از تحجر و قشریت گرایی و معامله با ارزشهای فکری و اخلاقی اسلامی را تاکید کرده است. او برخورد با مسایل جدی اسلام را به حیث امر استراتژیک به کنفرانسهای سازمانی خود رهنمود داده و دوستان خود را از برخورد مقلدانه به شیوهٔ انقلابیون ترکیه و ایران در قبال اسلام بر حذر داشته است (۵) اسناد به جا مانده در ۱۲ جلد خاطرات بدخشی، نقل و روایات و چشمدیدها حاکی از آنند که بدخشی خواسته است نهضت سیاسی خود را با رعایت اصول آزادی در تفکر و اندیشه عملاً از انقیاد فکری و کلیشه‌ای و وابستگی خاص ایدیولوژیک نجات دهد، بناً او مطالعه در روند بینشها، باورها و افکار و ایدیولوژی "شرقی" و "غربی" را با ارج نهادن به مصالح علیای مردم و جامعه در میان پیروانش بدون تعصب و احمال باز گذاشته و بدینوسیله وزش بادهای متحول سیاسی جهانرا در افکار آنان مردود ندانسته و خود نیز با مارکسیم برخورد علمی داشته است.

بدخشی در زمینه نقد مارکسیسم پدیده‌های مثبت و سودمند آنرا ستوده و به کاستیها و کمبودهای آن نیز انگشت انتقاد گذاشته است.

بحثها و باورهای او در شناخت و معرفت انسان بحیث "مدلول احسن التقویم"

یا" مظهرشقاوت جاودانه" میرسانند که او ذات انسانرا مخلوق سرفراز و بالنده و محبوب خداوند میداند. بحثی درین خصوص تحت عنوان "عبور از برزخ" که مناظرهٔ ایست بین طاهر بدخشی و سید بهاءالدین مجروح که خیلی‌ها جالب و قابل دقت و ژرف نگریست. (٦)

آخرین روزهای حیات بدخشی در "باستیل" پلچرخی که از قول دکتر روان فرهادی روایت شده و در داستان "خوشه انگور و بیت‌های مثنوی" توسط محترم رهنورد زریاب بازتاب یافته میرسانند که بدخشی برخلاف باورها و پندارهای کاذب عده‌ای پیوند روانی خود را با اسلام نگسسته است. (۷)

بدخشی همزمان با ظهور نهضتهای انقلابی روشنفکری از جمله نهضت جوانان مسلمان موسوم به "اخوان المسلمین"که نیروی عمده روحانیت مذهبی را در حمایه خود داشتند، به فعالیت سیاسی روی آورد، او همزمان با اینکه آنها را "مبارزین متحد اسلامی" می‌شناسد.اما در تحلیل‌ها و بررسیهایش در طیف جوانان مسلمان و روحانیت سنتی مذهبی دیدگاههای سید جمال الدین افغانی متجلی هستند: "روحانیت جامعه سنی برخلاف روحانیت مبارز جامعه تشیع یک نیروی مستقل ملی نیست و در مبارزه با عوامل عدیده استیلای داخلی و استعمار خارجی کارایی لازم را ندارد. روحانیت مذهبی سنی یک نهاد وابسته به حکومتها بوده و سالها سلطان را به حیث سایه خدا در زمین ،اولی‌الامر مسلمین و واجب الاطاعت به تودهٔ عوام معرفی کرده‌اند" (۸) اما نگفته‌اند که چگونه سلطانی و چسان خلیفه‌ای میتواند پیام (السلطان ظل الله فی الارض) را مصداق عملی باشد و مفهوم بخشد. شاید در کنار سایر اندیشه‌های نهادین بدخشی بینش و باورش نسبت به جامعه روحانیت در هماهنگی با نهضت جوانان مسلمان خط فاصلی را در استقامتهای حرکت او بسوی فردا کشید و از همان اول منجر به انقطابهای سیاسی او با معاصرانش گردید.

بدخشی، درد بزرگ و مزمن کشورهای جهان سوم و اسلامی را در موجودیت استبداد خشن داخلی و حیله‌ها و ترفندهای استعمار خارجی به شیوه "استحمار*"...نوین میدید. به همین لحاظ یکی از ابزارهای موثر مبارزه علیه استحمار، در استعمار خارجی و استثمار داخلی را در گسترش پایگاه فرهنگ جستجو میکرد و به منظور تحقق این مامول از دوستانش میخواست که در بین مردم بروند و به اشتراک وسیع و فعال آنان راه رستگاری از میان عوامل عقبماندگی و استثمار را جستجو کنند. "مردم" در شناخت بدخشی مرکزی‌ترین مفهوم تحولات اجتماعی و بنیادی در بر پایی تحولات نوین و تجارب تأریخی را داشته است.

آزادی اندیشه و بیان به مثابه عمده‌ترین اصل کشف رازها و تبادل باورهای اجتماعی در دیدگاه بدخشی اهمیت فراوانی داشت و انکشاف این پروسه را به تعمیق اصول دموکراسی درکشور مربوط میدانست، دکتر علی شریعتی عامل مبارزه با عقبماندگی را در آزادی فکر و اندیشه به میان میگذارد: "به شرافت عامل انسانی امریکاطی سه الی چهار سده ساختارهای اقتصادی، اجتماعی، برده داری، فیودالی، سرمایه داری و امپریالیستی را سپری نمود، ولی مصر، هند و چین، هزارها سال است که از یک مرحله فراتر نتوانستند رفت. چرا که در جوامع آنان یک عنصر اساسی، یعنی آزادی فکر و اندیشه وجود نداشت و این خود عامل پسماندگی آنان گردید" (۹)

بدخشی به مرزبندیهای خاراین ایدیولوژیک در میان افراد جامعه‌ایکه درد مشترک داشتند و بایست بدور مشترکات عدیده تأریخی اجتماعی، ملی و میهنی در سنگر پیکار مشترک و مبارزه علیه اجحاف و استبداد داخلی و خارجی متحد

---

* تعبیری از دکتر علی شریعتی

میشدندباورنداست و ناسازگار هم بود، عدم گرایش او در خط تعهد یکجانبه فکری و ایدیولوژیک سبب شد که تا رهروان و سرسپردگان افراطی هر دو خط "چپ" و "راست" او را مخالف راه و روش خویش ارزیابی کنند، بگونه ایکه جوانان مسلمان او را "کمونیست"، و کمونیستان دو آتشه "مسلمانش" میخواندند. دلیل این موضوع در بیزاری بدخشی از الگوبرداری و ارائه شعارهای کلیشه‌ای ساخته و پرداخته در بیرون افغانستان و به تطبیق قرار دادن بی چون و چرای آن به حیث نسخه شفا بخش در اوضاع کشور بود. راه او غیر ازین بود. عدم دنباله روی در کلیت کارو تلاش سیاسی، مفهوم روی آوردن به تفکر مستقلانه و دریافت اصول و قواعد دستیابی به تحولات اجتماعی را در متن فرهنگ ملی تاکید میکرد که میشود بر آن مفهوم "خط سوم" یا ایدیولوژی ملی" نام گذاشت، اما با دریغ این خط در ازدحام تحولات و رخدادهای سریع جامعه ما بیشتر نا شگافته ماند و خوانده نشد.

جامعهٔ ما شبیه به بیمارستانیست که در آن بیماران از افشای امراض مزمن خویش در هراس اند و نمی‌خواهند حتی تشخیص طبیب حازق را در جهت مداوای امراض خویش بشنوند. اگر طبیبی هم بر خلاف میل بیماران ماهیت واقعی درد آنانرا بر ملا سازد مورد انتقام بیماران درد آشنا قرار می‌گیرد. بدخشی این درد را جسورانه تشخیص داد و مورد شماتت بیماران و خصومت آنانیکه ازین بیماری سود میجستند قرار گرفت اما او خود معتقد بود که:

در بیابان گر به شوق کعبه خواهی زد قدم
سرزنشها گر کند خار مغیلان، غم مخور

"شمس" در تکمیل و تایید این پندار فرضیه نسبیت و "محدودیت درمان" و "تابعیت درمانگر" نه استقلال وی را مطرح میسازد. و در ضمن از "رنجهایی درمان‌ناپذیر"، سخن میگوید که مقدمهٔ "بوف کور" نوشته و هم آلود "صادق

هدایت" و بیچارگی انسان را، در بسیاری از نوشته‌ها به ذهن فرا میخواند: "رنجهایست که قابل علاج نیست، مشغول شدن طبیب بدان [ها] جهل باشد، و رنجهاییست [که] قابل علاجست ضایع گذاشتن آنها، بیرحمی باشد" (۱۰)

"شمس" در ضمن فرضیه‌ای محدودیت درمان و نسبیت علاج پذیری، از سویی، اصالت درونی انسانرا، در برابر عوامل خارجی، در نظام انسانسالاری و "خود - یاری" و "خود - رهبری" خود ابرام میدارد. و از سویی دیگر "مسؤلیت روشنفکرانه" و رهبرانه ابر مردان، توانا تران را، تصریح میکند. آنان، در برابر رنجهای درمان‌ناپذیر، نباید مایوس شوند. زیرا، هنوز رنجهای وجود دارند که سکوت، بی تفاوتی و پرهیز از چاره جویی آنها، دد منشی است، بی رحمی است، غیر انسانیست". (۱۱) بدخشی با آگاهی از مشی انسانگرایانه "شمس" طرحهای خود را بر بنیاد دردهای علاج‌پذیر و تیمار امراض روانی به اصطلاح "گروه پیشاهنگ جدا از مردم" با وجود دشواری هایش به میان کشید و نخواست با درکی که از علاج پذیری التهاب اجتماعی کشور داشت، به محتوای کلام شمس به "بیرحمی" روی آورد. بناً بی نیاز ازینکه دشمنان ملی و دوستان دیر باور در باره‌اش چه میگویند، با صلابت تمام در موقف طراح پیش اندیش ایستاد و پیامش را بگوش زمانه زمزمه کرد.

آنانیکه به طرحهای بدخشی در قبال مهمترین ارزشهای "اتحادملی افغانستان" بحیث سنگبنای رشد و انکشاف اقتصادی و اجتماعی فردای کشور با دیدگاه شوونیستی نگریستند، امروز سبکسری، بیباکی، دشمنی با مردم و عملکرد ظالمانهٔ خود را در برابر همه اقوام هموطن و مصالح ملی جامعه ما در میزان قضاوت تأریخ به نمایش گذاشته‌اند. امروز کی میتواند انکار نماید که عمده‌ترین گره گاه مشکل افغانستان از ناهنجاریهای بیعدالتی ملی، انحصار حاکمیت تک بعدی، تبعیت

گروههای دنباله رو ازین و آن کشور و استفاده‌های ناجایز از اعتقادات اسلامی مردم افغانستان ناشی نمیشود. یقین است برخورد جدی و مسولانه سیاسیون کشور در بدوی گزینش برنامه‌های سیاسی شان در قبال امر بزرگ فردای سرنوشت باهمی مردم میتوانست از بروز فاجعه‌های قرن بیستم و بیست یکم در کشورما جلوگیری نماید.

بدخشی با اینگونه طرحها به فردای سعادتمند مردم و جامعه خوش بین بود و خوشبختی افغانستان.را در گزینش روابط اقتصادی، سیاسی و فرهنگی متقابلاً سودمند با همسایگان، کشورهای منطقه و جهان به سنجش می‌گرفت. در نوشته‌های بدخشی.آسیا به حیث کانون بزرگ فرهنگها و مدنیتهای متوالی تأریخ و خانوادهٔ بزرگ ملل شرق نیز قابل آموزش دقیق است، او بدان بود که اگر غرب از برکت خردگرایی توانست در صدر دستاوردهای علمی تخنیکی قرن بیستم حرکت نماید، اما ملتهای آسیایی متکی به غنای پرکثرت فرهنگی و احیای حوزه‌های تمدنی "ایران"، "هند"، "چین" و "بابل" میتوانند در قرن بیست و یکم رنسانس علمی و انقلابات تخنیکی را در شرق پر رمز و رازما راه اندازی نمایند. (۱۲)

این پیش بینیها و گفته‌های او امروز در تلاش بیدارکننده موج رو به گسترش انقلاب صنعتی در شماری از کشورهای حوزه شرق و در جنوب شرق آسیا امیدواری ما را به تحقق کامل این نیاز مادی و معنوی ملل شرق افزایش میبخشد.

بدخشی زمانیکه بار امانت ملی را با ارائه طرحهای سیاسی خود بدوش گرفت، جامعه سخت دچار بحرانهای فکری، چند دستگی و نا هماهنگیهای ناشی از روح عدالت کشی حکومتها و شعار "تفرقه بیانداز و حکومت کن" استعماری بود و رنگ و هوای ناسازگاری بر بام و در جامعهٔ ما چون بهمن فرو میبارید. در میان طرحها و برآمدهای سیاسی و اجتماعی ستیزه‌ها و صف آراییها بخوبی متبارز بودند. در میان

اقشار روشنفکر جامعه ما همه باورها، دیدگاها و دریافتها دستخوش انقطاب و ناسازگاری و برمحور منافع مجرد گروهی و قومی و بر شالودهٔ سلیقه گراییها، خود محوریها و وابستگیها و پیوستگیهای حلقات معین مطرح میشد. یکی کمونیست افراطی دو آتشه، دیگر مسلمان قشری متعصب، سومی در بند تمایلات سرکوبگرانه شبکات استخباراتی و چهارمی انقلابی آتشین مزاجی که جز باور به پندارهای خویشتن و ارائه شعارهای تند و تصفیه گرانه-هر نوع استدلال و تحلیل دیگر را در قبال مسایل آینده، تبانی با ارتجاع میداند. در چنین اوضاع و احوالی گزینش شیوه‌ای برای قبول مسؤلیت ملی آنسانکه بدل و دماغ همگان یکسان چنگ بزند، محال خواهد بود. ازینرو بدخشی باورها و درک خود را از جامعهٔ متضاد و چندین نمادی (۱۳) افغانستان قطب نمای سیر حرکت خود قرار داد و چیزیراکه در گزینش شیوهٔ سیاسی خود به صحت و سقم آن باور کامل داشت بر محور عدم تعهد در برابر اجانب، دفاع بی‌ریب و ریا از حقوق مظلومان و برهنه پایان و اقتدای صادقانه به منافع تأریخی آنها و درکلیت ارج نهادن به مقام رفیع انسان و میهن را ملاک تجربه و عمل قرار داد.

در جوامع آسیایی، بخصوص افغانستان، برخلاف همه جوامع پیشرفته کوله بار هر نوع تغیر و تحولات اجتماعی را بایست عنصر روشنفکر بدوش کشد، ازینرو به منظور تحقق راستین این خاسته‌ها با هدفمندی از تأریخ و فرهنگ ملی بایست مدد جست و ابزارکار روشنفکر تحول طلب و متجدد را از اجزا و خمیره فرهنگ ملی ترکیب نمود و این خواسته را به امر نهادی جنبش روشنفکری و تجددگرایان جامعه مبدل ساخت. به همین لحاظ در همه نوشته‌ها و کارکردهای تحقیقاتی بدخشی به صورت متناوب مقوله‌های "خودآگاهی ملی" "فرهنگ ملی"، "تأریخ ملی" و "حوزهٔ تمدنی" به چشم میخورند.

بدخشی با چنین رهتوشه گرانسنگ فرهنگی در حرکت به سوی سرزمینهای نا مکشوف فردا، کارهای پژوهشی علمی و فرهنگی گرانقدری نیز بیادگار گذاشته است. به پندار شاعر غزلسرا و عارف معاصر کشور حیدری وجودی، "بدخشی مجموعه‌ای از تواناییهای علمی فرهنگی، ذکاوت استثنایی، آگاهی و عطش عمیق به تأریخ را در خود داشت، اگر درگیریهای سیاسی مجالش میدادند، برای انجام خدمات مستقیم فرهنگی، ادبی و تأریخی پدیده مساعد و کمنظیر عصر ما بود" (۱۴)

وی مقالات تحقیقاتی، تحلیلی وآفرینشی فراوانی در روزنامه‌ها و مجلات کشور بچاپ رسانیده است، از جمله میتوان به چند مقالهٔ بلند او که در زمینه معرفی چهره‌های پر آوازه فرهنگی کشور نگاشته است صرفاً نام برد: سنایی غزنوی و تصوف اسلامی، سیری در مناجات خواجه عبدالله انصار، فقها و مجدثین تخارستان، خراسان بزرگ حوزهٔ تشکل فرهنگ منطقوی ما، عارف چیابی و روشنفکری مردم تخارستان، تحلیلی در آفریده‌های شاه عبدالله یمگی بدخشی، عارف شاعر، دهقان کابلی، علامه طغرا (سلیم راغی) و غیره، که این تحقیقات را بنام خودش و آنگاهیکه در شرایط بعدی نامش مایه بروز تشویش روزنامه نگاران و حسادتهای سیاسی ارباب قدرت گردید، مقالاتش را به نامهای مستعاری چون "ابوذر ویسی"، "آذربون" و غیره به چاپ رسانیده است.

در سال ۱۳۷۰ یکی از شاگردان بدخشی بنام محمد ادهم شمس اوغلی مجموعه‌ای از مقالات چاپ شده استادش را از روزنامه‌های فاریاب، اتحاد (بغلان) بدخشان، افکارنو، پیام وجدان روزگاران و مجلات عرفان، آریانا و کابل جمع آوری نموده بود که بیشتر از چهارصد صفحه نوشتاری را در برداشت.

بدخشی تالیفات چاپ ناشده‌ای نیز دارد که علی رغم دستبردهای مقامات

استخباراتی وقت تعدادی از آنها هنوز هم دسترس هستند.(۱۰) ضرور است تا ازین منبر علمی اذعان نمایم که آثار و کارکردهای علمی و فرهنگی محمد طاهر بدخشی میتواند مدخلهای را در زمینه‌های برای تحقیق مسایل مبرم تأریخی، سیاسی، اجتماعی و ادبی کشور و حوزه تمدن مشترک ما باز نماید.

محمد طاهر بدخشی شهید ملت ما و پاسدار مواریث فرهنگی ما در تمام جغرافیای آریانای بزرگ بود. گلگونه خون این شهید برباغستان آرمانها و آرزوهای تأریخی مردم کشور و هم تباران فرهنگی آنان پیوسته شگوفان خواهد بود. قطرات این خون بزرگ و آگاهی بخش در آرمان اتحاد، یکرنگی، مساوات، برابری، برادری همه اقوام افغانستان که اینک بیشتر از بیست سال بخاطر سرنوشت بهای سنگینی میپردازند، حلول کرده است.

در بینش و باور او، هیچگونه مشخصه نژادی، خونی، لسانی و منطقوی وجود نداشت و ذات انسانرا در گزینش همه افکار و عقاید سیاسی هدف قرار میداد. بدخشی وجب وجب خاک افغانستان را وطن مالوف خود میدانست و حق دفاع از حقوق همه ملیتهای آنرا از وجایب و مکلفیتهای ملی خود می‌شمرد.

ما درین دو دهه خونین شهدای فروانی داریم که خون انسانیت و آرمان وطندوستی در عروق همه آنان در سیلان بوده است، بگذار امروز با یادکرد از طاهر بدخشی بزرگ سرخیل همه گلگون کفنان جامعه ما در حقیقت خاطرات همه رفتگان خود را به رسم انسانی و دین اخلاقی خود پاس بداریم و با روان آگنده از تعهد به اصالتهای ملی، اسلامی خود به روح همه آنان اتحاف ادعیه نمائیم.

---

(۱۰)غرض مزید معلومات مراجعه شود به (یادنامه محمد طاهر بدخشی) که از سوی نگارنده رقم زده شده است.

دوستان! بیائید با آموزش از تجارب سنگین بیشتر از دو دهه جریان معرکه‌های تن و خون در کشور که به فحوای قرآنکریم: (یوم تسود وجوهاً و تبعیض الوجوه ـ آلایه) که بسیاری از رویها سیاه و سفید شده‌اند، رسم نا جوانمردانه شیادان را مبنی بر اتهام و افترا و چسپ و برچسپها در حق انسانهای واقعی، منادیان رسم ستوده انسانسالاری که بخاطر مردم، وطن و آرمان گلگونه خون نثار کرده‌اند، ادامه ندهیم. و با رعایت اصل واقع بینی و انصاف مرزهای حق و باطل را شناسایی کنیم.
بیائید با رویکرد به فرهنگ معاصر سیاسی، کمپاین همدیگر فهمی، دگر اندیشی، تحمل اندیشه‌های مخالف و قبول منطق مسامحه و تساهل و آشتی بر سر مشترکات ملی و میهنی راه و رسم نوین و قرین به نیاز زمان را به امید رهایی از فتنه بی باوری. مخاصمت‌های رو به افزایش، نجات وطن از پرتگاه مخوف جنگ، تامین صلح عادلانه در کشور، احیا و اعمار مجدد افغانستان مسؤلیت تاریخی خود را انجام دهیم.

بیائید همه فرزندان افغانستان متعهد شویم که برای اعمار چنان جامعه و ساختار سیاسی و اجتماعیی کار و تلاش کنیم که در آن انسانیت، مسوولیت و شایستگی معیار اصلی رشد شخصیت باشد، ضابطه‌ها بر رابطه‌ها تفوق یابند، همه افراد جامعه در تساوی حقوق و معیارهای زندگی معاصر احساس سرافرازی نمایند و دیگر کسی در جامعه ما بخاطر آرمان و اعتقادش کشته نشود.

پاورقیها

۱ - محمود دولت آبادی، موقعیت کلی هنر و ادبیات، چاپ دوم، ص ۷۴ تهران

۲ - پاکزاد کابلی، ارمغان امید، ص ۳۶۳

۳ - همانجا ص ۳۶۲

۴ - استاد واصف باختری، نردبان آسمان، ص ۳٦

۵ - مراجعه شود به(ده‌سال‌مطالعه‌وعمل)نوشته‌م.ط.بدخشی‌به کنفرانس قندز (س .ا ز. ا.) در سال ۱۳۵۴

٦ - واصف باختری، عبور از برزخ، در شماره ۱۴ ماهنامه میهن سال ۱۳٦۸ به چاپ رسیده است.

۷ - رهنورد زریاب،خوشه‌انگور و بیتهای مثنوی،یادنامه محمد طاهر بدخشی سال ۱۳٦۹ کابل ص ۱۲

۸ - دکتر کامل بیکزاده،آزاداندیشی درافکارسیدجمال الدین مجله فرهنگ آریانا، شماره سوم، ص ۳۲

۹ - دکتر علی شریعتی از کتاب اسلام‌شناسی، ص ۴۰

۱۰ - دکتر ناصرالدین صاحب الزمانی، خط سوم، چاپ پانزدهم تهران ۱۳۷۷، ص ۴۹۸

۱۱ - همانجا، ص ۴۹۹

۱۲ - این گفته درمحتوای‌تحلیل‌های‌بدخشی‌احتمالاً‌ازجلددهم‌کتاب خاطراتش جمعبندی گردیده است.

۱۳ - منظور از چندین نمادی آنست که افغانستان مثال روشنی از جوامع مرحلوی تأریخی چون قبیلوی، طایفه‌ای، پدرشاهی، شبه برده داری، فیودالی و بورژوازی شهری را در خود نمایش میداد.

۱۴ - در برگزاری از دهمین سالروز شهادت محمد طاهر بدخشی جناب حیدری وجودی ضمن تبصره‌های مندرجه میخواست مقالهٔ پژوهشی در باب فرهنگ‌گرایی بدخشی بنگارد، اما به اثر مریضی که عائید حالش گردید متاسفانه بدین مامول دست نیافت.



دکتر کامل "بیکزاده"

شخصیت فلسفی محمد طاهر بدخشی

به منظور شناسایی محمد طاهر بدخشی و تفکر فلسفی او لازم می‌دانم تا مطالب ذیل را به صورت فشرده عنوان نمایم، تا مقدمه‌ای باشند بر ادامهٔ تحقیقات مفصل و همه جانبه در آینده. این گزارش از نکات زیرین عبارت اند:

یکم: استاد محمد طاهر بدخشی (۱۹۷۸ - ۱۹۳۴) از نگاه کلی یک فیلسوف تمام عیار معاصر افغانستان بود.

دوم: جنبه‌های علمی، فرهنگی، سیاسی، عرفانی، حزبی و غیره تابع شخصیت او بودند.

سوم: پشتوانه فلسفی او را در جوانی میراث عرفانی متفکران اسلام، فلسفه مشاء و فیلسوفان معاصر شرق و غرب تشکیل میداد.

چهارم: اسلام به نظر استاد بدخشی "جزئی از فرهنگ مردم افغانستان بود." او به پیروان خود توصیه کرد که "عناصر مثبت و زنده اسلام را بیاموزند و در زندگی عملی خود استفاده نمایند." او مناسبات شخصیت‌های پیشاهنگ ترک و ایرانی و هندی را نسبت به اسلام برخورد دگماتستی و کتابی (غیر عملی) حساب نمود است. آنها اصلاً از رابطه تنگاتنگ با اسلام و تمدن اسلام حذر می‌کردند در صورتیکه بدخشی طرفدار آموزش عمیق و همه جانبه فرهنگ اسلامی بود.

پنجم: بدخشی در اظهارات رسمی خود در سال ۱۳۵۰ (۱۹۷۲) از جانب سازمان انقلابی زحمتکشان افغانستان خود و پیروان خود را انقلابی وطن پرست و دارای جهان بینی علمی نامیده است. ولی نظر او به انقلاب، وطن و جهان بینی نگاه فلسفی بود.

ششم: انقلاب برای او عکس العمل بود برضد ظلم ملی یک ملت بر سایر ملت‌های افغانستان. بدخشی می‌خواست که همه ملیت‌های افغانستان از آزادي و برابری سیاسی بر خوردار باشند. ملتی بر ملت‌های دیگر حکمفرمایی ننماید. هر یک ملت قطع نظر از مقدار و مقام اجتماعی خود باید با ملت‌های بزرگ در مقام انسان برابر دانسته شود، زیرا ملت‌ها خورد و بزرگ نمیشوند. آنها ارزش‌های عمومی بشری و فرهنگی میباشند.

هفتم: بدخشی وطن دوست راستین بود، افغانستان را با تمام اقوام و ملیت‌های گوناگونش دوست میداشت. بخاطر آزادی و استقلال واقعی و حق ملی همه آنها تلاش میکرد. دوستداری وطن از خانواده، دیهه، ناحیه، ولایت و منطقه مشخص آغاز میگردد. وطن کلی مجرد و مطلق وجود ندارد. وطن همیشه مطلق کنکرت (مهفوم دقیق) است. او در نامه‌ای به فرزندش هارون روزبه می‌نویسد: "زندگی پدرت مصادف یک دوره بحران‌ها و انقلابات اجتماعی جامعه و وطن مان بود. خوب، او هم نقشی به عهده داشت. اینکه چگونه بازی کرد، تأریخ و حقیقت قضاوت می‌کند... همه میتوانید سر بلند افتخار کنید. اینکه دشمنان طبقاتی و ملی کشور مؤقتاً چه خواهند گفت یا سکوت می‌کنند، مهم نیست. پدرت یک نسل جوان وطن را پرورید و بالای نسل خود و آینده بی اثر نبوده است. کاغذهای پراگنده‌ام را جمع و حفظ کنید. در هر کدام سخنی و نکته‌ای هست. محصول سی سال و چند مطالعه با شتاب و تشنگی عمیق به حقیقت.... از طفیلیگری و ظلم دوری

کنید و به هر چیز نظر به استعداد تان دست بزنید. من وطن کوچکم بدخشان را بسیار دوست دارم. فرهنگ ملی و تأریخ آنرا بدانید و فراموش نکنید...."

این بود آخرین وصیت بدخشی به فرزندان و هم پیروانش.

هشتم: آگاهی بدخشی به ملت و مساله ملی بکلی نگاه فلسفی بود. ملت برای بدخشی مبداء بود. مثل آنکه ماده برای ماتریالیستان و ایده برای ایدیالیستان؛ با وجود این بدخشی ملت گرا و شوونیست نبود. او مقام همه ملت‌های کوچک و بزرگ را برابر میدانست و به همه آنها احترام قایل بود. چیز اساسی در شخصیت فلسفی بدخشی این بود که او فیلسوف ملت شناس بود، تاکید میکنم، نه ملت گرا، بلکه ملت شناس. فیلسوفی که به این مسئله مرکب و پیچیده برخورد علمی و راستین داشت. فهمش (درک) مارکسستی ملت او را قانع نمی‌کند، زیرا فهمش مارکسیستی ملت، فهمش سطحی، عمومی، طبقاتی، اقتصادی و سوسیولوژی بود. در صورتیکه بدخشی ملت را به صفت یک ارزش جوهری فلسفی به حساب می‌آورد. که ماهیت آن تا حال مجهول و ناشناخته مانده است. مثل آنکه بدخشی اولین فیلسوف معاصر شرق است که به ملت ارزش فلسفی قایل شده است. او می‌نویسد:

"مساله ملی در حال حاضر (۱۳۴۳) به صورت صدای ضعیف به نظر می‌رسد، اما این صدای ضعیف فردا به غرش سهمگین و هولناکی بدل خواهد شد." واقعاً این پیشگویی او در روزگار ما جنبه عملی پیدا نموده است.

نهم: ما اولین بار اصطلاح ملت‌شناسی را در نسبت بدخشی استفاده کرده‌ایم. این اصطلاح چنین معنی دارد که بدخشی به مساله ملی همچون محقق و پژوهشگر مناسبت (برخورد) نموده است. مناسبت او به ملت به معنی مناسبت مشخص و سوبژکیتفی (ذهنی) نبوده، بلکه به آن به صفت یک پدیده فلسفی نگریسته است. متاسفانه بسیاری از حریفان سیاسی و فرهنگی او این نازکی مسأله را درک نکرده، بدخشی را

سکتاریست، ملت گرا و جدائی طلب شماریده‌اند. این عقیده مخالفان اساس علمی و واقعی ندارد. و بر اساس تعصبات ملی و بدبینی‌های گروهی سیاسی عنوان شده است.

دهم: عقیدهٔ ما دایر به این مسأله که استاد بدخشی دانشمند و نظریه پرداز ملت شناس است به این واقعیت تکیه دارد که اکثر آثار باقی مانده او به مسأله‌های ملی و وطن دوستی بخشیده شده‌اند.

محقق ورزیده معاصر افغانستان مهندس صاحبنظر مرادی در مقاله خود زیر عنوان: "بدخشی شخصیت گوناگون بعدفرهنگ" آثار زیرین اورا یاد آور شده است:

- تأریخ ادبیات تخارستان
- تأریخ معاصر افغانستان
- لعل بدخشان
- تحلیل در آفریده‌های شاه عبدالله یمگی
- مساله ملی و اشتراک‌های اتنیکی در کشور افغانستان
- آریانا و آریا بازی
- اشعار شعرای بدخشان و غیره.

از این فهرست نا تمام چنین بر می آید، که استاد بدخشی نظریات سیاسی و فلسفی خود را درمتن وبستر واقعیت ملی‌افغانستان موردبررسی و آزمایش قرار داده است.

اینست که به نظر ما محمد طاهر بدخشی پیش از همه فیلسوف است. ازین گذشته فیلسوفیست که ملت شناس (نه ملت گرا!) ملت‌شناسی است جوینده، پویا، نو آور و واقع بین.

بطور مشخص میتوان او را فیلسوف ملت شناس نامید و در پرتو عقیده‌های ملت‌شناسی او فعالیت‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی او را ارزیابی نمود.

روحش شاد باد



سخنرانی دکتر سید نورالحق کاوش

به اجازهٔ حضار گرامی!

پیش از همه مراتب سپاس و قدرشناسی خود را از پژوهشگاه میراث خطی اکادمی علوم تاجیکستان و بزرگواری شان در قدر دانی یکی از فرزانگان ملی - سیاسی - فرهنگی افغانستان، زنده یاد محمد طاهر بدخشی، عرض می‌کنم، و با توجه به این که در خصوص این بزرگمرد ملی - سیاسی - فرهنگی افغانستان درین کنفرانس به حد کافی سخن گفته شده است، من نمی‌خواهم دوستان را ملالت خاطر دهم؛ لیکن با توجه به درگذشت همچو فرزانهٔ ایام و باقی ماندن ما اشخاصی که سراپا مایهٔ حسرت و تأسف هستیم یاد بیتی از شاعری در ذهنم تداعی می‌شود که می‌گوید:

پیش ازین بر رفتگان افسوس می‌خوردند خلق
می‌خورند افسوس در ایام ما بر زندگان

من در خصوص شخصیت فرهیختهٔ محمد طاهر بدخشی نمی‌خواهم آنچه دوستان دیگر ما گفته‌اند بگویم؛ به زعم من چون مجال آزادی است، نظر شخصی خود را ابراز می‌کنم، امیدوارم در سایقهٔ حوصلهٔ دموکراتیک آگاهانه، علمی و روشنفکرانه پذیرفته شود.

برخی از دوستان ما در دیارهای مختلف، ابر مرد ملی ما را شخصی وابسته به یک قوم و محدود به یک قریه افغانستان معرفی می‌کنند، این سخن دشمنانه در حق شخصیت بزرگ و فراگیر و وسیع اوست. بزرگ‌ترین دشمنی که در حق این بزرگمرد دانش و خرد و فرهنگ و سیاست شده، همین است.

من یک خاطره از جناب ایشان دارم، یک بار مشرف به حضور شان شدم (سعادت نصیب شد) و چون در آن وقت محصل بودم وشما می‌دانید که محصل سراپا احساسات و سؤال است؛ بر سبیل انتقادات فروریخته در بازارهای سیاست آن روز از ایشان پرسیدم که شما چنین طرحی دارید! طرح ملیی که دارید ازین قرار است.... (قرار مسموعی) و این جا ملت‌های دیگر نیزاند، مثلاً پشتون‌ها به حیث ملیت زحمت کش چه عیب و نقصانی دارند؟ چه گناهی دارند؟ جالب‌ترین حرف‌های که من در زندگی خود نشنیده بودم از این بزرگمرد شنیدم. به خاطر دارم حرف‌های که ایشان گفتند در ادامه‌ای یک بیت از صائب تبریزی بود که گفتند: صائب می‌گوید:

خطر در زیر آب کاه بیش از بحر می‌باشد
من از همواری این خلق ناهموار می‌ترسم

جرف هایی که جناب ایشان گفتند چنین بود:

"ما اولاً انسانیم، بعداً از افغانستانیم، بعداً شیعه یا سنی هستیم، این هستیم و آن هستیم... باکمال درد و دریغ افغانستان از نقطه نظر ژئوپولیتیک در موضع جنگ ابر قدرت‌ها قرارگرفته است و تنها و تنها زمینهٔ بربادی این کشور را تحریکات ملی تشکیل می‌دهد." سخن هایی که واقعاً در عمل هم چنان شد. شما می‌دانید که استعمار در طول تأریخ افغانستان - چه استعمار فرهنگی، چه استعمار اقتصادی و چه استعمار سیاسی - از دوران هجوم و حاکمیت جهان گشایان مختلف، یگانه

لانه‌ای که توانستند در آن بخزند و از آن در حاکمیت سیاسی استفاده برند، بازهم مسئله ملی بوده است. و از سوی دیگر کسانی که درین راه به قدرت رسیدند اکثر کسانی بودند که معامله گری‌های ملی را انجام داده‌اند. در طول تاریخی که ما از اوضاع سیاسی کشور به خاطر داریم، اشخاصی بودند که به قیمت نام ملیت خود (نام ملی خود) تمام عمر خود را وزیر بودند. این هم یک معامله گری است. بنابر این هدف من از یاد بود این خاطره شخصی این است که او مردی نبود که به حیث ارباب یک قریه تبارز کرده باشد، او کسی نبود که غند قومی تشکیل داده باشد از مردم بدخشان و بس. او کسی نبود که دشمنی ملی با برادران پشتون، هزاره، تاجیک، ازبک، ایماق و عرب داشته باشد؛ بلکه همهٔ مردم افغانستان را به حیث انسان و دارای حقوق برابر در زندگی مطابق به معیار شخصیت و کارایی خود در تولید و خدمت به وطن می‌شناخت. و نیز دشمنان ملت یعنی مهاجمان ارتش سرخ راهیی آب‌های گرم و ارتش سیاه راهیی آب‌های سرد را درست تشخیص کرده بود. شما ملاحظه کنید، به گونهٔ معجزه آسا چنین پیش بینی سیاسی در وجود آن شخصیت بزرگ بوده است و او درست می‌دانست که یگانه راه به ذلت کشیدن مردم ما و ملیت‌های داخل افغانستان ما همین فضل فروشی و تبلیغ پیرامون اصالت ملیت‌ها، کم بودن ملیت‌ها و زیاد بودن ملیت‌ها و قد دراز و قد کوتاه بودن ملیت‌ها و از این قبیل است. او مردی مخالف این حرف‌ها بود و در شرایطی که برادران پشتون ما و حتی برادران پشتون محمد زایی ما در حکومت ۷ ثور علیه "آل یحیی" شعار می‌دادند، ولی او در تمام عمر خود علیه آل یحیی شعار نداد؛ این که برخی از اعقاب و پیروان او در مرحله انطباق احساسات و عکس العمل احساسات در وطنی که در آن جا اسپ تعصب برای مدت‌ها شیهه می‌کشید و کنون به معراج خود رسیده است در مقابله با آن حرف هایی گفته باشند، به مسؤلیت شخص خود گفته‌اند نه به

مسؤلیت فرزانه مرد ملی - سیاسی و فرهنگی افغانستان، کسی که در تمام حیات خود جبین به آستان کشوری و قدرتی نسایید و مردانه وار آنچه گفته بود در عمل پیاده کرد و در آن راه جان سپرد، این مرد بود.

شما ملاحظه بفرمایید هنگامی که برای ترقی، پیشرفت و آزادی مردم ما علیه خفت فقر فرهنگی و اقتصادی حاکم برکشور، تشکیلات سیاسی و بساطی طرح شد، او از جملهٔ نخستین کسانی که در آن انجمن سهم گرفت و حتی بسیاری کارهای اساسی آن را انجام داد. شما خبر دارید با تشکیل حزب دموکراتیک خلق افغانستان - این که چقدر خوب بود یا بد، انبق لابراتوار تأریخ افغانستان و به خصوص حوادث ایام نشان داد که از چه قرار است و درین جا جای بحث ندارد - شما دیدید که در همان حلقه از جملهٔ اشخاصی بود که در صف فداشدن برای اهداف مردم افغانستان قرار گرفت، اما وقتی دید که در آن جا اشخاصی نیز است که تنها در گلوی خود عقده‌های تعصب دارند و نمی‌شود با همچو اشخاص زیست او مجبور شد که خود را از آنجا کنار و به گوشه بکشد، ولی این گوشه بودن، به معنی گوشه بودن از مردم افغانستان نبود. بلکه در تمام موارد، ترقی افغانستان، تساوی حقوق ملل و انسان شناختن مردم افغانستان به نزد او مطرح بود. او با آقا بودن کسی و برده بودن کسی، حاکم بودن کسی و محکوم بودن کسی هرگز نظر موافق نداشت. او می‌دانست که همهٔ مردم ما درین جا در زیر چنگال فقر فرهنگی و اقتصادی جان می‌دهند.

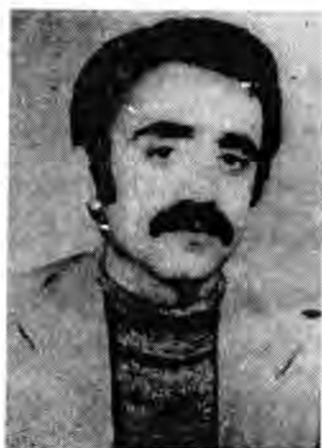
از جملهٔ سجایای ارجناک دیگر او که از تبارسیاسیون ما کمتر دارند، این است که او شخصیتی فرهنگی بود. پیش از این که حرکت‌های فرهنگی اخیر به میان آید و بازار این سخن‌ها به گونه تبعیضی گرم شود، او از جمله سیاستمدارانی بود که حافظ و سعدی و مولوی و فردوسی را می‌شناخت و کمتر سیاستمداران دیگر ما حتی کتاب آن‌ها را در دست داشتند و کمتر آگاهی داشتند که در شاهنامه چه هست یا

مولوی چه گفته است یا مثلاً مثنوی چند دفتر دارد؟ اگر می‌پرسیدید بدون شک لاجواب بودند، همه نه، البته بعضی.

به همه حال این که دوستان تاجیک ما بزرگواری کردند واین چنین محفلی یاد بود را فراهم کردند، من به حیث یکی از شناسنامه دارهای افغانستان از ایشان تشکر می‌کنم، لیکن در خصوص مهمان نوازی‌های او از تاجیکان باید یاد کنم که رویهٔ او با همه انسان‌ها چنین بود. اگر شما از ازبک‌ها پرسان کنید او چقدر ازبک‌ها را دعوت کرده باشد وتحفه‌ها داده باشد. اگر از پشه‌یی‌ها و هزاره‌های خود پرسان کنید، هم چنین است، اما من چون متأسف هستم که از اقوام و ملیت‌های دیگر درین بزم ما کمتر هستند که شهادت بدهند، بنا بر این ما کافی می‌دانیم صداقت مردم تاجیکستان را در قدردانی از مهمان نوازی‌ها و انسان دوستی‌های او و از ایشان تشکر می‌کنم و اضافه‌تر از این شما را ملالت خاطر نمی‌دهم.

والسلام علیکم





مولانا عبدالکبیر فرخاری

بخشیده به روح شهید
محمد طاهر بدخشی

برق شهاب

از وراء ابر ظلمت شعله زد برق شهاب
تا کند بیداد مغز خفتهٔ ملت زخواب
تازداید گرد جهل، اندیشه را صیقل دهد
بر گشود از باب دانش بر رخم برگ کتاب
آستین برزد که ریزد خشت اعمار وطن
تا نسازد خانه در ویرانها جغد و غراب
شمع راه زندگانی شد به آیین خرد
بر امید آب راه مانه افتد بر سراب
مکتبش فیض هنرها ریخت بردامان دل
روشنایی بر زمین دارد زگردون آفتاب
از تسلسل چاره جو چون پیر بر اوج کمال
در نبرد حق و باطل رستم دور شباب

توده یی شد تا نهد بنیان مهر آیین جمع
داد پیغامیکه میگوید اناالحق انقلاب
در نشیمنگاه تاریخ نبرد بی امان
وزشهابِ میدهد آهنگ کند ره شتاب
چون کلاس درس او گرد آورِ درماندگان
وین یکی بود از جلال آباد و آن از اندراب
گر تو میخواهیکه گیری دست و دامان شرف
با طهارت از حریم فکرتش بیرون متاب
حل مشکل راکند آسان به فیض نور دید
هر سوای را دهد توضیح به مضمون جواب
خامه نتواند کند تقریر اوصافش دقیق
در جزالت رحمت طوفنده از کاخ سحاب
در چکام بی سروپا اینقدر باید که گفت
ماگریستیم از محیط بیکران یک قطره آب
شادبادا روح پاک این ابر مرد سترگ
در شکنج رنج باشد دشمنش در منجلاب
فرحتم بخشا روان "طاهر" طاهر نفس
عرض مطلب را بگو بر خالق انت الوهاب
زاده هتلر ز فرط وحشت و دون فطرتی
پنجه با لعل بدخشی کرد بی عفت خضاب
ساقی بیدادگر در بزم کشتار و جنون
از شرنگ افگند بر جام همه جام شراب

در تطاول دست بیداد زمان در پشت شب
بد شگون افتید خود در ورطهٔ رنج و عذاب
از بدخشان تا هری از شرق تا مرز جنوب
از درون سینه‌ها بیرون جهد دود کباب
جلوه نبض بلند پرواز را فرصت دمیست
چشم تا وا می‌کند محو است اورنگ حباب
زین پدر طالب بزاد از بطن مام جهل و کین
سگ نزاید بچهٔ میمون به جز نسل...
گرچه می‌خارد سر چنگیز این پور پلید
روزگار آخر کشد بر پای استمگر تناب
تا نداند رهبر ابلیس را خلق خدای
می‌زند بر رخ ز مکر شیطنت چرکین نقاب
نغمهٔ سازم به تار با نوا یابد هنر
گنگ می‌گردد زتار ریش آهنگ رباب
تا به تار ما چه گاهی می‌شود صبح سفید
دست گلچین از درخت گل کشد عطر گلاب
بسته کن تومار ذمت از گذرگاه حیات
بر کشا فرخاری اینجا دفتر رزم و حساب



شاه احمد فواد مرادیان

به یاد آن نستوه مردیکه...

نیچه می‌نویسد: "جویباری خورد اما پاکیزه که کشتزاری را سیراب می‌کند، هزار بار بهتر است از رودباری که به لجن می‌ریزد."

***

محال است آفتاب پرست‌ها در بارهٔ مفهوم خورشید نیندیشند، محال است ملتی که بخواهد به هویت ملی بیندیشد و با قامت استوار و آراسته در جشن آزادی به پیشواز آزادگی برود و به میهن و مردمش عشق و علاقهٔ آتشین بورزد، قهرمانان و پیشگامان و علمبرداران فرهنگ و ادب و تأریخ کشور و جامعهٔ خویش را نادیده بگیرد و یا آنرا به دیار فراموشی سپارد. زیرا: مردان بزرگ همانند کوهی عظیم هستند، هر قدر که از آنها فاصله بگیریم، عظمت و شکوه و اقتدار و اهمیت آنها را بهتر و بیشتر می‌توان درک کرد.

زنده یاد ـ محمد طاهر بدخشی از معدود مردان قلمرو فرهنگ، اندیشه، سیاست و جامعه‌شناسی کشورما بود که می‌خواست زندگی مردمش محتوای انسانی یابد.

شخصیت آن شهید جاودانیاد - با تأریخ و طبیعت آزاد، روح مقاوم و پرخاشگر و ارادهٔ خارائین و پایدار سرشته شده بود، از همین رو نام و زندگیش خاتمه‌پذیر نیست و در تداوم زمان (زمانیکه امر فرا تأریخی است و در بلوغ ستاره‌ها و تکمیل کهکشانها و رویش گل انتظار در برکهٔ خویش فوق العاده مؤثر است) ادامه خواهد یافت، همواره نام و جایگاه رفیعش بر رواق بلند فرهنگ طلایی کشور ما برجای خواهد ماند.

زیرا: زندگیش و آرزوهایش و آمالش تنها، در محدوده مسایل سیاسی منحصر نبود، همچون شهبازی بلند پرواز بر قلل شامخ و سربه فلک کشیدهٔ جبال فرهنگ و اندیشه و خودشناسی و خود آگاهی به پرواز در می آمد و حال و هوای فرا ملی به خود می‌گرفت.

او مرد اندیشه و احساس، مرد مناعت و انسانیت، مرد شرف و تقوی و انساندوست بی نظیری محسوب می‌شد، پسی میزم و بدبینی را به خود راه نمی‌داد، چه جایگاهی شایسته‌تر و لذت بخش‌تر از چنان مقامی برای چنین مقیمی! او فرهنگدوست، فرهنگ شناس، سیاستمدار، مؤرخ و نویسنده و جامعه شناس خلاق و دقیق النظری بود.

او معرف و نمایندهٔ روشنفکران مؤلد بود نه مؤزّع و مصرفی. او عاشق مردم، شیفتهٔ وطن، فرهنگ و هویت ملی و اصالت اجتماعی بر اصالت فرد بود.

او معتقد بود که مجهول ماندن هویت تأریخی یک ملت آنقدر تلخ و تصورش آنقدر سخت است که گمان نمی‌رود بشود برای آن تعریف روشنی ارائه داد.

او برین باور بود که انسان مجهوالهویه که هویتش را از دست داده باشد به نظر چنان می‌نماید که قوهٔ دید و بینایی اش را از دست داده است.

او هرگز چنین خصایل پسندیدهٔ انسانی را از دست دادنی نبود زیرا شخصیت او با

چنان مبانی ای به پایهٔ اکمال رسیده بود.

گرچه در بعضی حالات فراموشی تنها و یگانه نسخهٔ رهایی از مصایب و آلام است و دستور شفاهی زمان، اما در معدود حالت‌های دیگر زنده‌گی بسا آلام و زخم هایی هست که به هیچ وجه من الوجوه نمی‌توان آنها را فراموش کرد، از آنرو ما نباید هیچگاه این ابر مرد عرصهٔ فرهنگ و سیاست و جامعه شناس و سمبول مقاومت و پایداری و خودشناسی و خود آگاهی رااز یاد ببریم، بلکه ما را لازم است تا عزم استوار و ارادهٔ مقاوم و خلل‌ناپذیر و روحیهٔ بیگانه ستیزی او را مورد تقلید قرار داده و بکوشیم تا این شیوهٔ ستوده و انسانی را به نسلهای بعدی منتقل سازیم.

او برای لحظه‌یی ولو مؤقت و گذرا تسلیم توطئه و دسایس نگردید و اندیشه را هرگز به سیاست نفروخت و زانوانش در برابر جاذبهٔ قدرت سست نشد تا آنکه در یک شب سیاه و شوم با الوسیلهٔ سیاه دلان و بد اندیشان و ناباوران تأریخ و فرهنگ و عوامل عقب گرایی همچون اسلافش بابک و حسنک و بومسلم و دیگران - منصور وار شربت شهادت نوشید و مرگ را برزندگی ننگین و اسارت بار ترجیح داد، روانش شاد، یادش گرامی باد!

فقدان جانکاه و درد آور چنین شخصیتی سترگ را اولاً به جامعه فرهنگ و بعد به همه فرهیخته گان و فرهنگیان افغانستان، تاجیکستان و منطقه تسلیت عرض می‌کنم.

اواخر برج اسد سال ۱۳۵۷ خورشیدی بود حوالی ساعات چهار یا پنج به معیت یکی از دوستان (آقای محمدشاه صفی) آن بزرگمرد را برای آخرین بار در منزلش ملاقات کردم، آنوقت‌ها فضای خفقان آوری بر جامعه مسلط بود خوف و هراس بر همه جای شهر و دیارمان سایه گسترده بود. ما تا حوالی ساعت هفت شب با هم نشستیم و بعداً اجازهٔ رخصت یافتیم.

متأسفانه و با دریغ و درد، در همان شب توسط عمال رژیم (اگسا) آن خفاشان شب پرست از منزلش باز داشت شد و دیگر برنگشت و تداعی دیدارش میسر نگردید. اکنون از آن تأریخ بیشتر از دو دهه سپری شده است و من تا هنوز آن شامگاه تیره را به خاطر می‌آورم و بر آن تک ستارهٔ بی بازگشت فکر می‌کنم و آیینه وار به خشمابه‌های اندوه خیره می‌شوم و اوراق سوگنامه اش را در پیچ و خم افکارم جا داده‌ام تا با ورق گردانی این پراکنده‌ها گذشته را تداعی کنم و در درونمایهٔ اندوهم کاستی ای پدید آورم.

نمی‌دانم آن بغض و خفقان را که از نبود او برمن مستولی گردیده با کدامین سنگ نبشتهٔ خاموش و صامت در میان گذارم! رنج و اندوه فراوان مرا مورد آماج حملات خویش قرار میدهد، به ویژه درین قحط سالیان تهی انبار ناباوری‌ها، در کویر انزوا و تنهایی بیاد او و خاطرات روشن او می افتم و او را بیاد می‌آورم، در بادهای سوزان و برکهٔ عطش بار و فریبندهٔ زمان او را بیاد می‌آورم، در آیینهٔ اوستایی شورانگیزتر از سروده‌های زردُشت او را بیاد می‌آورم و خاطراتش را در لوح ذهنم ترسیم می‌کنم تا باشد که برای لحظه‌یی ولو گذرا زنگار کدورت را از صحیفهٔ اندیشه و تفکرم بزدایم.

هماره با یاد خاطرهٔ آن شهید در خویش فرو می‌روم و غریو غریب از ویرانه‌های شیونم بر می‌خیزد و همچون موج در اوج خیزش در خود فرو می ریزم و مجبور می‌شوم تا فریادم را به سرداب‌های درون ببرم و خشمم را با شلاق سکوت شکنجه دهم.

بنده بیاد همان شب سیاه و نفرت بار که یاد وارهٔ اوضاع مختنق و آشفته و نابسامان آنروزگار است شعری در یکی از فورم‌های کلاسیک (مثنوی) سروده‌ام که ذیلاً تقدیم می‌دارم:

تداوم شب

ای ستیغ قلهٔ پروازها ای سکوت قرن را آوازها
ای تو مزمار زمان را سازها وزنوا و شورت این اعجازها
ای عقاب آرزو.ای رهنورد شعلهٔ جانسوزم از تو گشت سرد
ای تویی ساغر به صهبای دلم نور امیدی به شبهای دلم
بر امید آنکه شمسی سر زند شعله بر ملک دل خاور زند
پروراندی گل باغ امید باغ دلرا گلشنی آید پدید
شمع و فانوسی به نسل خودشدی نای و ناقوسی به نسل خودشدی
چشمه ساران زُلال دانشی آبشار نقره فام خوانشی
خودشناسی را به من آموختی در نهادم شعله‌یی افروختی
سهمگین بادی به یغما برد دست تار و پود از نسج دلها می‌گسست
خشم و تاراج زمانم دل فسرد گرمی و تاب و تبم باخویش برد
نوگل بشگفتهٔ باغ زمان در بهار رنگ و بو گشتی خزان
خصم اگر تاراج جان و دل بکرد نفرتی از بیکران حاصل بکرد
آن سرشت ایریمن آن پتیاره گان دشمن بیباک آهورایئیان
من در آشوب نگاهش خیره‌ام زخم بر تن بر عروق و چهره‌ام
ناله‌ام زان زخم خونین در نوا در رگ ابر بهار، این ماجرا
خون نمی جوشید بر رگهایی من رفته از کف ساغر و صهبای من
جامهٔ هر غنچه بر تن پاره شد بلبلان از باغ دل آواره شد
راهیان صبح را بستند دست ظلمت آگاهان شب بی باده مست
شهد در کام زمان آلوده است پیکرم بی روح و تن افسرده است

سیلی خصم زبون بر چهره‌ام زخم دژخیم قرون، بر سینه‌ام

***

پیکر خورشید شد تالاب خون ره سپرد آن لُعبت سیماب گون
ماهتاب از ناله در هامون نشست خشم چشم کرمک شبتاب بست
زهره و ناهید در سوز و گداز زانکه خون از کوه و برزن شد فراز
ثابت و سیاره در خشم و ستیز هر یکی آسیمه سر در افت و خیز
سایهٔ اشباح بگرفته زمین خشک و بیروح است کلک اندرنگین
واژه‌ها مصلوب بیداد زمان قامت سرخ شقایق شد نهان
نوریان را بسته بر رگبارها خامه در حصن است یا بر دارها
خاک وحشت می‌زد اندر چشم دل می‌فزود هر دم ستیز و خشم دل
دل به دور از صبر و آرام و قرار خاک عُزلت کرده بر سر روزگار

***

ای دل محزون و سودایی من ای دیار عشق و رویایی من
باغ و راغم بین چه محنت آوراست ده و شهرم ماتم و شور و شراست
جای سبزه بر زمین خاکستراست خشم و نفرت با زمان همبستر است
شکوه و داد دلم بیداد بود لعل دلخون، از غم فرهاد بود
بسکه جلاد زمان بیرحم شد انگبین در کامهایی طعم شد
کوکجا آن آشنای مهر و کین آن به نخلستان قامت‌ها قرین
نک درخت باغ دنیای دلم ترجمان بر اشک و نجوای دلم
در حصارم من چو مرغ اندر قفس زنده‌ام بر یاد یادت هر نفس
روح من آواره از ظلم زمان جسم بیروحم تو گفتن می‌توان
آنکه تن اندر خروش موج داد فکر فرداها به سوی اوج داد

گـــریهٔ خـــونین ابــ آرد بـیاد خــاطر آن رفـته گـان داریـد شـاد
"ای بـــیادت زنـده در دل رازهــا گـــفتگوها قــصه‌ها آوازهــا".(۱)

***

تو میدانی
قبای پارهٔ "یوسف"
به هر قامت نمی‌آید
و هر بهرامه
پیغمبر نمی‌گردد...

"ص.س"

---

۱) بیت آخر از شاعر شیوابیان معاصر - آقای میربهادر (واصفی) است که به مناسبت دهمین سال شهادت شهید محمد طاهر بدخشی سروده شده و در کتاب یادنامه موصوف نیز آمده ست.



از قاسم شاه اسکندروف دکتر علوم تأریخ

شناخت محمد طاهر بدخشی در رسانه‌های شوروی

در تأریخ نگاری اتحاد شوروی سابق و رسانه‌های گروهی آن راجع به محمد طاهر بدخشی و "سازمان انقلابی زحمتکشان افغانستان" معلوماتهای پراگنده به نظر میرسند. گذشته ازین حتی همین معلوماتهای ناصحیح بعضاً با تحلیل‌های دور از واقعیت همراه بوده‌اند. علت این به نظر ما چند عامل بوده میتواند:

اول: - درین دوران اکثر افغانستان شناسان شوروی در بارهٔ محمد طاهر بدخشی و سازمان سیاسی او خود معلومات کمتر داشته‌اند تا بتوانند تحلیل‌های واقعبینانه‌ای انجام بدهند، عده‌ای هم که چنین معلوماتی را در دسترس داشتند، منبع اطلاعاتی آنان یا ارگانهای استخباراتی شوروی بود، و یا پیروان حزب دموکراتیک خلق افغانستان.

طبعاً حزب دموکراتیک خلق افغانستان که صفوف آن از نمایندگان ملیت گرای پشتون خالی نبود و رقیب سیاسی سازمان انقلابی زحمتکشان افغانستان محسوب میگردید، در بارهٔ این سازمان و رهبر آن اخبار و شایعات غیر واقعی را پخش میکرد، و خود بدخشی هم که منبع تبلیغاتی و نشراتی نداشت، تا اهداف سیاسی موضعیگیری خود را به صورت روشن ارائه دهد، و بعلت دیگری گزینش سیاست عدم دنباله روی توسط طاهر بدخشی دلیل دیگری بود که در نظر مسکو به حیث

متحد سیاسی و ایدیولوژیک جلوه نمیکرد.

دوم: در شرایط تعقیب و فشارهای سیاسی و نظام پولیسی موجود در افغانستان که امکانیت فعالیت سیاسی علنی را محدود ساخته بود، عدم سیاست انعطاف پذیری در س. ا. ز. ا. دست کم گرفتن شیوه‌های علنی کار، شرایط انعکاس استراتیژی سازمان را در کشور و بیرون از آن محدود ساخته بود. تبلیغات هدفمند دایره‌های علیحده نیز بخاطر تحریف اصول برنا موی این سازمان اگر از یکبابت به موضعگیری نمایندگان اقوام پشتون تاثیر گذاشته باشد،از جانب دیگر س. ا. ز. ا. را از جنبشهای بین المللی دموکراتیک وکارگری دور، بخصوص از علایق سیاسی با اتحاد شوروی کنار گذاشت.

سوم: علم تأریخ نگاری شوروی، سیاست حزب کمونیست و دولت شوروی نخست مجموعهٔ با هم وابسته بودند. مقامات رسمی طبعاً به ح. د. خ. ا. (جناحهای خلق و پرچم) توجه داشتند. در ذهن رهبریت وقت شوروی محمد طاهر بدخشی را که یکی از پایه گذاران ح. د. خ. ا. بود همچون "ملیت گرا" ، "تجزیه طلب" وغیره معرفی کرده بودند. گذشته ازین س. ا. ز. ا. سیاست عدم دنباله روی را پذیرفته بود. که این مشکلات آنرا نسبت به شوروی افزایش می‌بخشید. از ابتدا بنام "ستم ملی" معرفی گردید، که این عنوان را به سازمان، رقیبان سیاسی او بخصوص حفیظ الله امین گذاشته بود.

سیاستمدار و دانشمند افغانستانی دستگیر پنجشیری در کتاب خود "ظهور و زوال حزب دموکراتیک خلق افغانستان" می‌نویسد، که در دهه پایان نظام پادشاهی در افغانستان هرگز سازمانی بنام "ستم ملی" پایه گذاری نشده بود و طاهر بدخشی و

بحرالدین باعث چنین سازمان سیاسی را رهبری نیمکردند" (۱)

دستگیر پنجشیری اشاره نموده است که در سال ۱۳۴۷ هجری شمسی طاهر بدخشی از فرکسیون "خلق" جدا گردیده "محفل انتظار را تشکیل نمود" و بعداز تدارک لازم "س. ا. ز. ا." را تاسیس نمود" (ص ۱۷۳) گفته‌های پنجشیری را رهبریت امروز س. ا. ز. ا. و پیروان مکتب بدخشی تصدیق میکنند. آنها معتقدند که هیچوقت با نام "ستم ملی" سازمان آنها فعالیت نکرده است.

عنوان "محفل انتظار" در هیچکدام تحقیقات علمی شوروی به چشم نمی‌خورد. در مورد نام س. ا. ز. ا. باید گفت که سازمان طاهر بدخشی با این نام در بعضی از تحقیقات عالمان شوروی انعکاس یافته است، ولی بعقیده آنها این نام زمانی به سازمان متعلق گردید که در صفوف آن انشعاب صورت گرفت. جناح بدخشی نام سازمان انقلابی زحمتکشان افغانستان و جناح بحرالدین باعث نام سازمان فدایی زحمتکشان افغانستان راکسب نمود که شرح بیشتری در پایان خواهد آمد.

نام س. ا. ز. ا. و برنامه او تنها بعد از نشر جریده "میهن ـ ارگان نشراتی س. ا. ز. ا. که نتیجه ایتلاف آن با دولت نجیب الله بود. به چشم میخورد و با این در آثار علمی شوروی به خصوص در تاجیکستان تغییرات جدی در تحلیلهای افغانستان شناسان رونما گردید.

در مجموع افغانستان شناسان شوروی طاهر بدخشی را به حیث یکی از پایه گذاران ح. د. خ. ا. معرفی می‌کنند و می‌نویسند که علت اساسی انشعاب سال ۱۹٦۸ که در نتیجهٔ آن طاهر بدخشی از حزب کنار رفت، عوامل ملی و قومی، ضدیتهای میان خودخواهیهای شئونیستی و پشتونگرایی حنیظ الله امین و همه همدستانش و

۱) دستگیر پنجشیری، ظهور و زوال ح. د. خ. ا. بخش اول پشاور ۱۹۹۹ ص ۱۷۸

منافع ملی قسم غیر پشتون حزب بود که از آن طاهر بدخشی نمایندگی میکرد. اما در اکثر موارد عالمان شوروی از تحلیل فعالیت‌ها و اسناد س. ا. ز. ا. برداشتهای غیر منصفانه‌ای نموده‌اند. مثلاً و. و. باسف می‌نویسد: "در قطعنامهٔ کنفرانس (کنفرانس تأسیس س. ا. ز. ا. (ماده ۴) آمده که مسئلهٔ ملی را با در نظرداشت نظریهٔ مارکسیستی - لینینیستی باید حل کرد ولی در عمل سخن در مورد.تشکیل سازمان ملتگرا و حتی تجزیه طلب میرفت، که احیای ترکستان مستقل را هدف خود قرار داده بود و میبایست از پشتون‌ها تصفیه میگردید" معلوم نیست که مؤلف در اتکابه کدام اسناد چنین نتیجه گیری نموده است.

یکی از اساس گذاران و اشتراک کنندگان کنفرانس س. ا. ز. ا. ظهورالله ظهوری می‌نویسد: "طاهر بدخشی با جمعبندی از کار مجلس نکات آتی را به مثابه خطوط عمدهٔ مرامنامهٔ محفل انتظار استخراج نمود که سنگ پایهٔ کار آیندهٔ س. ا. ز. ا. قرار گرفت". (۲).

طبق نوشتهٔ ظهورالله ظهوری خطوط مرامی عبارت از ده ماده بوده است که فقط یکی از آن مادهٔ هشت، مربوط به مسئلهٔ ملی می‌باشد. بعد از آن آمده است: "طرح علمی و اصولی حل مسئلهٔ ملی در برنامهٔ حزب سراسری آینده در نظر گرفته شود" (۳).

بعداً عالم و افغانستان شناس روسی و.و. باسف در باره قطعنامهٔ کنفرانس سازا نوشته، به نظر ما برداشتهای غیر منصفانه‌ای می‌کند، او می‌نویسد: "در قطعنامه این کنفرانس (ماده ۴) آمده که مسئله ملی با نظرداشت نظریه مارکسیستی، لینیستی حل

---

۲) نشریه میهن، جولای ۱۹۸۹ شماره دهم، افغانستان به زبان روسی، ص ۴۸۴

۳) همان نشریه

گردد. ولی در عمل سخن در بارهٔ تشکیل سازمان ملیت گرا و حتی تجزیه طلب میرفت که احیای ترکستان مستقل را هدف قرار داده که میبایست از پشتونها تصفیه میگردید. ترکیب ملی س. ا. ز. ا. را تحلیل کرده می‌نویسد "آن عمدتاً از تاجیکان عبارت بود، ولی به هیئت آن کم و بیش ازبک‌ها، هزاره‌ها و ترکمن‌ها نیز داخل می‌شدند "به قول مؤلف برنامهٔ ستم ملی" (یعنی س.ا. ز. ا. - ق.ا.) در مجموع در نظر داشت که قسمت شمال از دولت افغانستان جدا کرده شده و بعد از تصفیهٔ آن از پشتون‌ها دولت مستقل ترکستان تشکیل کرده شود".(۴)

در حالی که بی شبهه چنین ماده‌ای دربرنامهٔ س. ا. ز. ا. وجود نداشت. گذشته از آن این چنین نتیجه گیری‌ها خلاف و در نحوهٔ بیان خود متعارض آمده است، اگر س. ا. ز. ا. عمدتاً از تاجیکها عبارت باشد، پس چرا دولت ترکستان تشکیل میکردند؟ عالمان افغانستان شناس شوروی به این باور بوده‌اند که س. ا. ز. ا. "مبارزهٔ ملی - آزادی خواهی را" از "مبارزهٔ طبقاتی" مقدم می‌شمارد که این خلاف ایدهٔ سوسیالیسم بود.

و. گ. کارگون در کتاب خود "روشنفکران در زندگی سیاسی افغانستان "منتشره مسکو چنین مینویسد: "علی الرغم اراده و خواهش رهبران این جریان (س. ا. ز. ا.) دعوتهای آنان زحتمکشانرا از مبارزه برای دستیابی به تحولات اجتماعی باز میداشت. (این امر به منافع طبقه‌های حاکم مناطق سکونتی ملیتهای غیر پشتون سازگار بود) و بطور واقعی جنبشهای دموکراتیک را درکشور تضعیف مینمود"(۵) امروز از معلوماتهای بدست آمده و شناسایی بیشتر به مرام و فعالیت س. ا. ز. ا.

۴) مسایل مبرم انقلاب، مسکو ۱۹۸۴

۵) و. گ. کارگون، روشنفکران در زندگی سیاسی افغانستان بزبان روسی، مسکو ۱۹۸۳ ص ۱۳۶

میتوان خلاصه نمود که با وجود بعضی اشتباهات س. ا. ز. ا. مبارزه را برای برهم زدن ستم ملی، از مبارزه بخاطر آزادی اجتماعی و سیاسی مردم جدا نمیدانست. اما به قول الحاج صاحبنظر مرادی در جامعهٔ افغانستان شعار مبارزهٔ طبقاتی که مسیر ایدیولوژیک مشخص داشت متحدین ملی را از برنامه مبارزه متحدانه برای کسب حق ملی شان میراند. ازین رو بدخشی به حفظ متحدین مذهبی ملی توجه خاص داشت. موصوف باین نظر بود که یگانه شیوه صحیح مبارزه در شرایط مشخص آنروز افغانستان کار فعال بی سر و صدا در دهقان خانه‌های شمال هندوکش و ایجاد پایگاه‌های مطمئین مبارزه مسلحانه بوده است (٦)

مسئله دیگری که در افغانستان‌شناسی شوروی انعکاس چندان صحیحی پیدا نکرده است مسئله انشعاب در سازمان (س. ا. ز. ا.) و ارتباط آن باگروههای مائویستی میباشد. اکثراً افغانستان‌شناسی شوروی به این عقیده‌اند که بعد از تاسیس (س. ا. ز. ا.) به زودترین فرصت در داخل آن دو جناح به وجود آمد. به جناح راست که آن زمان س. ا. ز. ا. نام گرفت، طاهر بدخشی و به جناح چپ بحرالدین باعث رهبری میکرد، اما به نظر تحلیلگران افغانی مسئله انشعاب خیلی بعدتر تقریباً ماه اسد ۱۳۵٦ هجری یعنی نه سال پس از تاسیس سازمان صورت گرفت، ولی اصل منبع اختلاف رفتن باعث در تابستان سال ۱۳۵۴ به درواز و راه اندازی یک سلسله قیامهای مسلحانه برضد نظام داود خان بود. جانبداران س. ف. ز. ا. به چنین عقیده‌اند که بعد از افشا شدن فعالیت باعث و دستگیری او از طرف پولیس بعداز راه اندازی این شورش، بدخشی اظهار کرده است که این کار باعث خودسرانه بود، نه تصمیم سازمان. این امر باعث انشعاب در سازمان گردید. دستگیر پنجشیر بطور غیر

٦) دستگیر پنجشیری: ظهور و زوال ح. د. خ. ا. پشاور ۱۹۹۹ ص ۱۸۹

مستقیم پیوستگی باعث و حفیظ پنجشیری را به س. ف. ز ا. تائید کرده است. به قول پنجشیری بعد از آنکه از طرف امین برای آزادی باعث و حفیظ پنجشیری شرایط مساعد ساخته شد. منطق آنها این بود که اگر قیام شما (قیام مسلحانه ۷ ثور) علیه سردار داود مشروعیت دارد، مقابله مُسلحانه س. ف. ز. ا. نیز مشروعیت داشته است. (۷) اما چیزیکه برای ما نا روشن است، اینست که چطور بحرالدین باعث در محبس به سفزا ارتباط داشته و بآن رهبری میکرده است یا حداقل به تشکیل چنین سازمانی برهبری خود موافقه کرده است. بعضی دیگر تحلیل گران عقیده دارند که به علت به زندان رفتن رهبران از جمله ب، باعث، به امر پیوستن او به جناح دیگر جنبه عملی نبخشید. بعقیده عالمان شوروی ب. باعث روحیه آشتی نا پذیری ضد "پشتون، افراط گرایی چپ و ماجرا جویی داشت که گویا به تدریج او را به اتحاد نزدیک مائویستها کشانید، در فعالیت‌های خود از شیوه‌های تروریستی زیادتر استفاده می‌نمود.

و. و. باسف مینویسد که گروه باعث باگروه چپ مائویستی ایران رابطه پیدا نموده جریده آنها را با نام "ستاره سرخ" در افغانستان پخش می‌نمود، باگروه دیگر مائویستی تروریستی موسوم به "نشان گرگ" که در ایران پایگاهها داشت همکاری می‌نمود. البته نسبت دهی گروه باعث به تروریزم و مائویزم احتمالاً از فعالیت مسلحانه این گروه علیه حکومت و گروگان‌گیری سفیر ایالات متحدهٔ امریکا در کابل "دابس" سررشته میگیرد که از اشتباه پیروان باعث شروع شد.

در ارتباط کنفرانس تخار س.ا. ز. ا. که در آثار علمی شوروی با نام کنفرانس سالنگ معلوم است و هدف آن تشکیل جبهه‌ای از نیروهای ملی بود. دریـن

۷) پنجشیری، همان کتاب، ص ۱۷۵

کنفرانس عبدالمجید کلکانی که در شناخت منابع شوروی بحیث مائویست شناخته میشد نیز اشتراک داشت. حضور کلکانی درین اجلاس به تحلیل گران شوروی زمینه داده است تا س. ا. ز. ا. را با موضعیگیری همانند باماثویستها عیب دار کنند. در حجت مرامی س. ا. ز. ا. آمده: "اصول دین مقدس اسلام رعایت گردد و به سایر ادیان احترام گذاشته شود"(۱۰) همین ماده باعث شده است تا تحلیل گران شوروی خلاصه نمایند که (هزاره و تاجیک) که شیعه مذهب بودند دین را به حیث یک وسیله سیاسی استفاده کنند، به عقیده بعضی آنها شعبه هرات س. ا. ز. ا. پوره در موضع ایران پرستی قرار داشت، همین طور به عقیده اکثر مولفان افغانستان‌شناسی شوروی فعالیت س. ا. ز. ا. در آستانه به اصطلاح انقلاب ثور روند عمیق داخلی مناسبات اقلیتهای غیر پشتون را با مرزبندیهای اجتماعی اختلافات و ویژگیهای جامعه‌شناسی تشکل ملیت‌های افغانستان را انعکاس می‌نمود. این عمل به تشکل خودشناسی ملی اقلیتهای غیر پشتون مساعدت نمود. اما در پهلوی این به قول همین مولفان فعالیت آنها عاقبتهای منفی ای را نیز به عمل آورد. تبلیغات غیر متناسب ملیت گرایانه، طبقه‌های زحمتکش ملیتهای افغانستان را مقابل یکدیگر قرار داد و کار سازماندهی جبهه واحد دموکراسی را به مشکلات مواجه ساخت.

---

۱۰) نشریه میهن، جولای ۱۹۸۹ شماره دهم



هارون راعون

در رثای مرحوم شهید
محمد طاهر بدخشی

محور

رفتی و جز کویر، کجا جلگهٔ‌تر است
دریا اگر ز آب تهی می‌شود جر است
گندم دگر به مزرعهٔ اتفاق نیست
زیرا زمین تفرقه مخروبه پرور است
بیهوده انتظار طلوع و سحر مباش
زنجیر شب به گردن سلطان خاور است
ای جوهر عمل! چه قیامیست بعد تو؟
اینها همه عرض - نفسی‌های منبر است
زاغان ترا چه طعنه به استخر می‌زنند
یک مملکت به قلزم قلبت شناور است



محمد ظهیر برلاس
شهر دوشنبه ۹ / ۲ / ۲۰۰۰

به اجازهٔ دانشمندان محترم و شخصیت‌های عالیقدر و فرهنگی جمهوری تاجیکستان و افغانستان اینک پارچه شعری را به مناسبت یاد بود سالروز شهادت محمد طاهر بدخشی قرائت می‌نمایم.

تو چون کوهی!
سترگ و با شکوهی!
تناور قامت اندیشه ات، سر به برج آسمان دارد.
به این آئین و مکتب میسزد چون پرتو خورشید
جهان تیرهٔ ما را به زودی زیر پرگیری
***
و من آن تکدرخت یکه و تنها و دلگیرم
ز آتش خرمنی از کاروان شب بر بنیاد من باقیست
عطش چون زهر مار خوش خط و خال هوس بر رگ رگم جاریست

و دامانم تهی از فیض سبز دامن جنگل
پریشان است دستانم
زبیم تند باد وحشی پائیز،
به سوی هر کسی بر خویش می‌لرزم
ولی...
تنم لبریز احساس و تمنای شگفتن‌هاست
به این آشفته گی‌ها تا توانی در تنم باقیست
ترا فریاد خواهم کرد

***

بپوشی جامه پرچین ابر نوبهاران را
بریزی تا بکام تشنهٔ من قطره باران را
اگر من سبز می‌گردم
زمین هم سبز می‌گردد
تو در من تا جهان باشد
بمانی جاویدان باقی

در این قالب از روزگاران حافظ شیراز تاکنون سخنوران حوزهٔ فرهنگی ما و پارسی گویان جهان قریحه آزمایی کرده‌اند. درین سروده شور مقاومت شهید محمد طاهر بدخشی با دید شناخت و مضمون کاملاً جداگانه پرورده و شبهای دراز زمستان سرد زندان را، گرما بخشیده‌ام.

دستگیر پنجشیری
۱۱ جدی سال ۱۳۰۷
بلاک اول محبس پلچرخی، شهرکابل

لعل بدخش

من عاشق ستیزهٔ امواج سرکشم
مشتاق صلح و زنده گی شاد و دلکشم
سوهان عمر مستبدان زمانه‌ام
آه درون سینهٔ خلق ستمکشم
افتاده‌ام بدامن هندوکش کبیر
لعل بدخش و گوهر نایاب و بیغشم
از خصم آشکار ندارم، امید و بیم
لیکن زدوستان دو پهلو مشوشم
ظلم زمان ارادهٔ من، خم نمی‌کند
پولاد آبدیده‌ام و در کشاکشم
باشد نبرد مردم من شعر هستیم
فرزند آب و خاکم و دریای آتشم



عبدالفهیم فرند

اهدا بر روان شهید محمد طاهر بدخشی

غم بزرگ

من از دکان چکاوک فروش آمده‌ام
غـم بـزرگ رهائی بدوش آمده‌ام
زبسکه مرگ سپیدار تنگ کرده دلم
قیام کرده‌ام و در خروش آمده‌ام
فراز آتش کوه بلوط و آهن و سنگ
به دیگ غیرت ملکم به جوش آمده‌ام
زخواب سایهٔ بید و خیال پیتو جای
زگام لشکر دریا به هوش آمده‌ام
به پیش معبد زرین نوریان فلک
به پیشواز نزول سروش آمده‌ام

۱۳۷۸ / ۱ / ۲۳



ضیاء بهاری

خاطراتی که فراموشی ندارد

شاگرد مکتب بودم، ماه اسد و یا سنبله بود، محصلین جهت سپری نمودن تعطیلات تابستانی خویش عازم بدخشان شده بودند، در میان آنها انجنیر زیدالله "زید" که از خویشاوندان نزدیک مابود، به خانه ما آمد. او یکی از روشنفکران پیشگام آن وقت بود که مصروف فراگیری تحصیلات عالی در خارج از کشور بود. موصوف با خود تیپ ریکاردر و چند عدد کست آورده بود شاید رادیو کست برای اولین بار وارد محیط ما میشد. من و بچه‌های همسایه که جهت دیدن مهمان آمده بودند با کنجکاوی و ذوق و شوق زایدالوصفی خود را به تیپ ریکاردر نزدیک ساختیم، همین امر باعث شد که وی کست ظاهر هویدا آواز خوان آماتور کشور را برایمان بشنواند. پس از گذشت دقایقی "زید" کست اولی را عوض کرد. کست دومی راگذاشت که دیگر آهنگ و ساز و آواز نبود بلکه پیامی در آن ثبت شده بود. یکی از بچه‌ها با بی صبری پرسان کرد که انجنیر صاحب درین کست آواز چه کسی ثبت است و راجع به چه مسأله می‌گوید. زید با نگاه معنادار لبخندی زد و گفت: درین کست سخنان بدخشی صاحب است که می‌شنوید، مخاطب اصلی شمائید، شما جوانان. نام بدخشی برای هیچ یک از اعضای خانواده ما نام نا آشنا نبود و بچه‌های همسایه نیز با این نام بلد بودند زیرا بدخشی پسر مامای پدرم بود. در

خانه ما می‌گفتند که طاهر جان ده سال میشود که بدخشان نیامده است. در حالیکه از رفت و آمدهایش ما نمی‌توانستیم باخبر شویم ما نوجوانان تا آنگاه آواز او را نه شنیده بودیم و تا سال‌های بعد خودش را هم ندیدیم.

به مجردیکه تیپ روشن شد خاموشی مطلق برفضای اطاق مستولی گشت و همگی بی صبرانه انتظار شنیدن صدای دلپذیر و محبت‌آمیز آن بزرگمرد را داشتند.

آغاز پیام که تقدیم احترام به اعضای خانواده بود، در ادامه‌اش ما جوانان را مخاطب قرار داده بود:

عزیزانم "...پدرتان آدم وطن پرست، دانشمند و از پیش قراولان نهضت روشنفکری کشور بود که در راه آزادی، دموکراسی و عدالت اجتماعی بدون احساس خستگی گام بر میداشت، اکنون با تأسف که در میان ما نیست باید ضایعه نبود او جبران و این خلا پرشود. افتخارات او راباگام نهادن در راه محرومان وطن و مردم که راه پدرتان بود حفظ کنید. از درس و مکتب پس نمانید و همیشه با مطالعه باشید. به بزرگان احترام داشته و همیشه طرفدارانسان زحمتکش و مظلوم باشید. تاریخ وطن را بیاموزید و فرهنگ آنرا بدانید. از طفیلی گری دوری جوئید با اطرافیان تان به صمیمیت همکاری داشته واز تماس با افراد کوچه گرد و بیکاره بپرهیزید. با هم صمیمی باشید. خداوند یارو مددگار تان....

با ختم این نامه، پرسان‌های گوناگونی از انجنیر زید به عمل آمد. وی که از کادرهای آن زمان س. ا. ز. ا. بود از او پیرامون آزادی، دموکراسی و عدالت اجتماعی پرسش هایی نمودیم و او پاسخ‌های جالب ارایه نمود و کتابچه یادداشت پدرم را نشان داد و گفت، همه چیز در همین یادداشت‌ها موجود است.

بدخشی پیش از آنکه جمعیت دموکراتیک خلق را با سایر روشنفکران در کابل تاسیس کنند، در بدخشان حلقه سیاسی کوچکی را بنام "آبادخواهان میهن" نیز

تشکیل نموده بودند که در آن شخصیتهای بدخشان چون عبدالروف ضیازاده، محمد هاشم واسوخت، نذیر حباب، عبدالفغاز سوزن، حاجی شمس الدین و چند تن دیگر اشتراک داشتند و جریان تشکیل این حلقه سیاسی در کتابچه یادداشت پدرم دیده میشد. سالها سپری شد، اما آن صدای دلپذیری که از لابلای نوار شنیده بودم در خاطرم نقش بسته بود. کوشیدم تا نصایح اورا سرمشق زنده گی خویش قرار دهم. بسیار علاقه داشتم که تا مکتب را زودتر تمام نموده، کابل بروم و بدخشی را از نزدیک ببینم.

زید هر تابستان بدخشان می‌آمد و نوشته هایی از بدخشی و دیگران را با خود می‌آورد و ما را تشویق به خواندن آن‌ها میکرد. آخرین باری که زید بدخشان آمد از کتابهای پدرم که به ما میراث مانده بود پرسان کرد. این گنج گران بها که یک کتابخانه کوچک مشتمل بر کتب تاریخی، ادبی و جراید و مجلات بود تا آنزمان مورد استفاده ما قرار نداشت. عده‌ای از دوستان پدرم گاهی مجلداتی از آنرا جهت مطالعه می‌بردند. زید گفت اکنون شما بزرگ شده‌اید و ازین ثروت عظیم، استفاده لازم نمائید.

سال‌ها سپری شد و من و بایقرا پسر کلان بدخشی که هم صنفی بودیم، صنف دوازدهم را موفقانه به پایان رسانْدیم، آرزو داشتم که اینک کابل می‌رویم و موفق به دیدار بدخشی میشوم اما با درد و دریغ که بدخشی دیگر در بیرون (آزاد) نبود، او پشت میله‌های زندان قرار داشت و هیچ کس حق دیدن او را نداشت و بدنبال بایقرای جوان را از انستیتوی پولیتخنیک کابل بردند و با پدرش یکجا به شهادت رسانیدند.

روحشان شاد



از عبدالستار ناطق

بیاد مرحوم محمد طاهر بدخشی مرد نستوه و نام ستوده ایکه آذین بخش تأریخ شد.

نیکنام

مـانده بـجا گـر کسی، از عملی نیکنام
یـاد ورا تـا ابـد مـی‌نبود اختتام
چونکه "بـدخشی" بدی رهبر روشنضمیر
شهرت او گسترید نزد همه خاص و عام
وصف عدالت چو شد بهره به نوشیروان
این صفتش تاکنون کرده به گیتی دوام
آنکه به خلق نکو شهره شدی خلق را
نیست فراموش کس، زو بکنند احترام
کرد بدخشی همین شیوه بخود انتخاب
راه درستی گزید، داد و را انتظام
برد بلند موقفش خیر مجامع چو جست
بهر تباه بدی تیغ کشید از نیام
سعی مزیدی نمود تاکه شود قطع ظلم
دسته ابرار را خواند و بدادش نظام
اهل خبیر و جوان گشت بدورش چو جمع
گفت به اوشان یقین نیست چنین کارخام

چونکه بدید ظلم را گشته فزون در وطن
مقتدر و زورمند کرده هزاران غلام
چور و چپاول چوشد، هر طرفی او جگیر
وزن تلطف نماند بردل کس یک گرام
خون رگ خویش داد تا بدهد او بجاست
تودهٔ مظلوم را گفت یکی خوش پیام
گفت بدخشی که زود، جمع شوید گرد هم
بر شکست دژ ظلم، زود بباید قیام
تا نشویم مجتمع کام روا دشمن است
چونکه رسید از نفاق بیک و خوانین به کام
داده همین زدوبند طعمه به اربابها
دورهٔ سلب حقوق جمله به او گشته رام
نطفه گذاری نمود بهر نجات همه
لیک حوادث بکرد بادهٔ تلخش بجام
دست تظلم دراز گشت به او واأسف
اختر عمرش افول، کرد و ندادش مرام
داد تعلم بسی مردم روشن نگر
بهر نجات وطن از شب تار و ظلام
نام بلند رایگان می‌نشد او را نصیب
تا که به جرئت نکرد کنده زهر ظلم دام
خواست که حقش ادا حال چو "ناطق" کند
نکته چیزی سرود نزد شما والسلام



نصیر خسرو فارسی

بدخشی زندهٔ تأریخ

هنگامیکه انسان میمیرد، دیگر بازنده‌ها از نظر جسمی ارتباط مستقیم ندارد. کسی که رفته است، دیگر زندگان را در نمی‌یابد و همچنان زنده‌ای با او در تماس نمی‌باشد. با این همه، هستند رفته گانی که بیش از زندگان در جامعه و زندگی سیاست و فرهنگ جامعه و جهان خود مطرح و تأثیر گزارند، و نفوذ جاویدان دارند. به اینان می‌گویند مردگان زنده تأریخ. شاد روان محمد طاهر "ببدخشی" از زمرهٔ ابر مردان زنده تأریخ و تمدن منطقه ما می‌باشد. او نسلی را پروریده و اثرات بسیار ژرفی بر نسل‌های پس از خویش نهاده است. او پیوسته در دل انسان‌های بعد از خود ماوا دارد و از ستایش و بزرگداشت ویژه‌ای برخوردار است. او راهنما و سرمشق (چگونه زیست؟) گروهها و ملیت‌های محکوم و جفادیده کشورش بود.

در تأریخ پر از فرازو نشیب حوزه تأریخ و تمدن‌ما، بزرگ مردانی در عرصه‌های گوناگون سیاست و فرهنگ ظهور نموده‌اند که هر کدام شان جایگاهی خاصی را دارند. و اما در تأریخ معاصر کشور و حوزه تمدنی ما کمتر شخصیتی مانند بدخشی ظهور نموده و آن استعداد و توانایی و صداقت و راستی و جسارت بدخشی را در قبال مسایل مهم ملی و منطقه‌ای داشته است. و آیا با این وصف هنوز

بدخشی را آن چنان که شایسته شخصیت توانای اوست شناخته‌ایم؟ او از سوی گروه‌های متحجر و قشریون وفاشیست‌های قبیله گرا بارها به نام‌های گوناگون که شایسته شخصیت اونبود، متهم گردید. او را تجزیه طلب و تنگ نظر و... معرفی کردند در حالیکه هر گز چنین نبوده است. و امروز با بیداری که در جامعه و حوزه تاریخ و تمدن ما بوجود آمده، کماکان چهره واقعی بدخشی که همان مظهر صداقت و راستی در قبال مسایل ملی و منطقه‌یی بود، برهمگان و حتی آنانی که او را دشمن هم تلقی می‌نمودند، بر ملاگردیده است.

بدخشی نخستین شخصیتی در تاریخ معاصر ما بود که مسئله ملی" را آنسان که وحدت بخش و اتحاد آفرین باشد مطرح نمود و برای اولین بار پرده از راز نهفته جامعه برداشت و گروهها و جامعه را متوجه مسئله‌ای نمود که با حل آن می‌توان به جامعه عادلانه دارای وحدت ملی رسید و این طرح -(مسئله ملی) برای سران قبایل و قشرهای متحجر خودی بسیار غیر قابل قبول بود و او را به تجزیه‌طلبی و جدایی بخش کشور متهم نمودند.

بدخشی با همت و جسارت و پشت کار خود به ملت‌های اغفال شده کشورش فهماند و قانع نمود که هر فردی ساکن کشور می‌تواند بر منوال حق انسانی از حقوق برابر برخور دار باشد و از حقوق حقه خویش دفاع نماید و باکار خویش می‌تواند به جامعه خدمت کند و شهروند خوب کشورش به حساب آید.

او خواهان سعادت همهٔ باشندگان کشور بود و از طفیلی گری و حق تلفی گریزان بود. او دلداده پاکسازی دانش و سیاست بود و همواره با (سیاست و فرهنگ) زیست. و برای آمیزش این دو تلاش کرد. او هیچگاه تن به حقارت نداد، منافع کشوری و منطقه‌ای و قدرت منطقه‌ای و جهانی را احساس می‌کرد و همیشه دوستان و یارانش را دوست میداشت و در میان آنان بود و به وطن و فرهنگ و آیین و

مذهب ملی خویش دلبسته و سخت پابند بود. زندگی بدخشی و کار و فعالیت و اندیشه او بسیار پر بار بود. این مرد شگرف همواره می‌کوشید که با شناختن و آگاه شدن تأریخ و فرهنگ ملت و تمدن خویش، انسان جامعه خود را از نارسایی‌ها نابسامانیها و نا برابری زمان برهاند و به سوی نیکی و خیر و صلاح راهنمون شان سازد. وطن و فرهنگ ملی و آیین آن همه چیز برای او بود و از واقعیات زمان پیرامونش هم بی خبر نبود. با دیدگان موشکاف و بیدار به آینده وطن و منطقه‌اش می‌نگریست. و از پس پرده سیاه زمانش، آینده خوب را برای ساکنان کشورش می‌دید. با درایت و توانایی و هوشمندی مهمترین مسئله و درد جامعهٔ خویش را که همان "طرح و حل مسلهٔ ملی" و عدم انقیاد سیاسی از پیشاهنگان خارجی و آموزشها و اندیشه ویژه خودش بود مطرح نمود و نسلی را با اندرز خود آگاهی ملی پرورید و اینکه امروز نسل دست پرورده‌اش راه او را چگونه ادامه میدهند این کاملاً مسلهٔ جداگانه می‌باشد، و به حق میتوان گفت که او زنده است و اندیشه‌اش جاویدان و در تأریخ معاصر ما پیش از او و پس از او جامعه ما چنین مردی شگرف را نه پرورده است.

او را صوفیان و عرفای وطنش دوست داشتند و او خود پیوندهای روحی و روانی با اینان برقرار نموده بود و او را شخص مذهبی می‌دانستند. و نکته‌ای در باره شیخ ابوسعید ابوالخیر گفتند، در حق بدخشی برابری می‌کند: "رفت کسی که از هیچ کس خلف نبود، و هیچ کس از او خلف نیست."

روحش شاد باد

پیام انجمن پاسداران فرهنگ آریانا

با ابراز سپاسگزاری از اکادیمی علوم و شخصیتهای محترم فرهنگی جمهوری تاجیکستان که با برگزاری کنفرانس بزرگ علمی درباب تفکر و اندیشه‌های راد مرد بزرگ سیاسی، ملی و فرهنگی افغانستان شاد روان محمد طاهر بدخشی، در حقیقت گام بزرگی را در راهٔ شناخت عوامل جنگ و تضادهای اجتماعی جامعه ناهمگون افغانستان بأ بینش علمی برداشته‌اند، تداوم همچو اقدامات خیرخواهانه را در زمینه روشن ساختن چهره‌های تأریخ و فرهنگ افغانستان آرزو می‌بریم.

شاد روان بدخشی افزون بر دیدگاههای ترقی خواهانه، عدالت پسندانه به منظور توصل به یک جامعه آزاد ودموکراتیک، مشخصات تفکر و اندیشه خود را در زمینه‌های حل عادلانه مسئله ملی در افغانستان، تشکیل جبهه وسیع سیاسی بر اساس پلاتفورم مشترک همه نیروهای سیاسی، طرح سیاست مستقل ملی بنام (عدم دنباله روی) و برخورد ثابت و روشن با ارزشهای متعالی دین مبین اسلام مطرح و در راه تحقق آنها مبارزه کرد و فرواوان رنج برد و در همین راه جان شیرین خود را فدا کرد. چهره سیاه و غمبار تأریخ معاصر کشورما امین نا امین تحت شعارهای کاذبانه خود بنام (مصؤنیت، عدالت و قانونیت) کشور را به زندان عمومی اتباع کشور کشانیده و چهره‌های برجسته فرهنگ و سیاست‌های سازنده ملی را بیرحمانه نابود کرد و ازین لحاظ نیز زیانهای جبران ناپذیری را بر پیکر تأریخ و فرهنگ جامعه ما تحمیل نمود. جا دارد تا به بهانه این پیام از چهره‌های جانباز مردان ملی که برخی از آنان از همرزمان بدخشی بودند، نام برد. پروانی، شهید بریدجنرال عبدالمومین، عبدالحفیظ پنجشیری، مولانا بحرالدین باعث، عبدالمجید کلکانی، استاد فلک

خوست و فرنگی، انجنیر عبدالرشید فرخاری، جنرال لوگری، خدایداد خان آبادی، امام نظر روستا، مامورعلم اندرابی، غلام سخی ایماق قندوزی، مامور عبدالواحد تخاری، دولت حکیم دروازی، نورالله فاریابی، عبدالجمیل جیحون، خیرمحمد کلفگانی، قربان پساکوهی، محمد شاه کابلی، انجنیر حسن دروازی، سید شربت باقری و صف طویلی از مدافعان حقوق انسان و عدالت ملی نامبرد. یادکرد از بیستیمن سال شهادت روانشاد طاهر بدخشی یاد بود از همه قربانیان و شهدای راه آرمان مردم ماست. روانشان شاد و یادشان سبز باد.

انجمن پاسداران فرهنگ آریانا در حالیکه خود را مکلف به تحقیق، پژوهش و توضیح واقیعتهای تأریخی، علمی و اجتماعی افغانستان میداند، از هرگونه اقدامات شریفانه در این راستا با قدردانی استقبال بعمل آورده و گفتنی است که کار این کنفرانس علمی بتواند در زمینه کالبد شگافی اندیشه‌های جولانگر شهید طاهر بدخشی به امر صلح و توافق ملی در افغانستان کمک شایسته نماید.

و من الله توفیق

نعمت اله اندرابی

مسؤول انجمن پاسداران فرهنگ آریانا

پیام نماینده گان،شخصیتهای ملی، اجتماعی، فرهنگی و تاجران ملی افغانستان در جمهوری ترکمنستان برهبری محترم اکادمی علوم جمهوری تاجیکستان و کمیسیون تدارک محفل یاد بود بیستمین سالروز شهادت شادروان محمد طاهر بدخشی.

۱۱ فبروری سال ۲۰۰۰ میلادی

شهر عشق آباد

مانمایندگان شخصیتهای ملی، اجتماعی، فرهنگی و تاجران ملی کشور مبراتب همبستگی و سپاس خود را برهبری محترم اکادمی علوم تاجیکستان به اعضای فرهیخته کمیسیون تدارک محفل یاد و بود از بیستمین سالروز شهادت روانشاد محمد طاهر بدخشی به نزدیکان، دوستان، علاقمندان و همرزمان شادروان بدخشی و به اشتراک کنندگان فعال و گردانندگان این محفل تأریخی - فرهنگی از صمیم قلب تقدیم می‌داریم.

خیلی متأسفیم که به علل پیدایی بادهای ناپایدار وحشت و واپسگرایی در فضای سیاسی کشور و به علل مهاجرت اجباری و پاره از موازین بین المللی دست و پاگیر، در این محفل تأریخی اشتراک فعال و مستقیم کرده نتوانسته‌ایم اما به این باوریم که قلمروهای جغرافیایی، دشواریهای سیاسی، امنیتی موازین بین المللی و قیوددست و پاگیر و بعد مسافت به هیچوجه دلیل منطقی و موجه شده نمی‌تواند که ما پناهندگان و تبعیدیان پایان قرن بیستم احساس انسانی و احترام خود را نسبت به شهادت دردناک و زنده گانی پر افتخار روانشاد محمد طاهر بدخشی این شخصیت برجسته ملی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی ملت خود و کشور خویش بیان نتوانیم.

روانشاد محمد طاهر بدخشی مرد فرهیخته، سخندان، سخن سنج، سخنور و

سازمانده فعال نهضت روشنفکران وطن بود او با تحلیل مشخص از وضع مشخص ملی و بین المللی در شرایطیکه آرایشگران آشکار، پنهان، با نقاب و بی نقاب نظام قبیله سالاری و تمامی دستگاهای تبلیغاتی هیات حاکمه، طبل گوشخراش تسلیم‌طلبی، سازشگاری، دنباله روی و آستان بوسی را می‌نواختند یکجا با دیگر وارثان و ادامه دهنده گان سنن مبارزات عادلانه مشروطه خواهان، جوانان افغان و اشتراک کننده گان جنبش ملی و دموکراتیک شورای ملی دوره هفتم به تأریخ ۱۸ سنبله ۱۳۴۲ در تشکیل نخستین کمیته سرپرست و کمیسون تدارک کنگره اول جمعیت دموکراتیک خلق فعالانه اشتراک کرد. در این کمسیون نمایندگان آگاه همه نسلها و مبارزان کشور اشتراک مستقیم داشته‌اند.

کهنسال‌ترین عضو کمیته تدارک کنگره جمعیت دموکراتیک خلق شادروان میر غلام محمد غبار در حدود هفتاد سال و جوان‌ترین آن روانشاد طاهر بدخشی دارای ۳۰ سال عمر بود. خلاصه شادروان محمد طاهر بدخشی عضو فعال کمسیون تدارک کنگره مؤسس (کنگره اول) سخنگو و گرداننده کنگره اول یکی از بنیاد گزاران مبتکر و جوان جمعیت و یکی از اعضای اصلی کمیته مرکزی منتخب کنگره اول مسوول تشکیلات جمعیت، عضو تدوین کمسیونهای مرامنامه و اساسنامه، مسوول رهبری تظاهرات خیابانی شهرکابل (سوم عقرب ۱۳۴۴) و دیگر تظاهرات خیابانی و سرانجام رهبر با استعداد ((سازا)) بود.

شهید محمد طاهر بدخشی به جوهر معارف اسلامی به فرهنگ و تأریخ مبارزات ملی و اجتماعی، به سنن پسندیدهٔ ویژگی‌های زندگانی ملی و روانی مردم خویش آشنایی گسترده داشت. او با تحلیل مشخص از وضع مشخص جامعه، منطقه و جهان زمینه‌های تشکل دهقانان بی زمین، کم زمین، پیشه وران، معلمان، روشنفکران ملی و نظامی، متنفذین روشن بین محلی و عالمان صیقل شده دینی را

مهیا کرد. محمد طاهر بدخشی شیوه‌ها، و قطبهای مختلف و مخالف مبارزات مسالمت‌آمیز و قهرآمیز را تجربه نمود. او با استعمار کهنه، نو، استبداد داخلی، و استکبار جهانی و با ظلم ملی و اجتماعی آشتی‌ناپذیر بود. شهید محمد طاهر بدخشی علی رغم تبلیغات غرض آلود و بی بنیاد تفوق طلبان تمامی نیروهای انقلابی زحمتکشان افغانستان را نیروی اساسی محرکه انقلاب دموکراتیک - ملی کشور ارزیابی می‌کرد او به حق باین باور بود که فرزندان اقلیتهای ملی و مذهبی، اقوام تحقیرشده، و اقشار و طبقات تحت ستمهای گونه‌گون ملی و اجتماعی، مقدم بر همه به دانش و سنگر انقلابی نجاتبخش روی می‌آورند.

او با دور بینی و پیش بینی شگرفی طرح تشکیل جبهه نجات ملی وحدت و تمامیت ارضی کشور و مقاومت و نبرد عادلانه ملی علیه دخالت و مداخله میراث خواران استعمار را به پیش کشید و در راه ارمانهای میهن دوستانه زحمتکشان انقلابی کشور سر و جان خود را قربان کرد. هر چند روانشاد محمد طاهر بدخشی و صدها تن از هم رزمان راستین او به خاطر رشد مستقل انقلاب و تامین تساوی حقوق ملل و مردمان ستمدیده ساکن افغانستان، منطقه و جهان سرهای پرشور خود را باخته‌اند، اما امریکه برای آن مبارزه می‌کردند روز تا روز درخشش بهتر غنای بیشتر و دورنمایه فعالتر کسب می‌کند. تصادفی نیست که محترمه جمیله بدخشی همسر و همرزم وفادار، فرزندان ارجمند، دوستان، علاقمندان، و به ویژه همرزمان و ادامه دهندگان صدیق سنن نبرد عادلانه ملی و اجتماعی بدخشی شهید از دیاران دور، کشورها و قاره‌های مختلف در محفل یادبود بیستمین سالروز شهادت روانشاد بدخشی گردآمده‌اند تا در باره جنبه‌های مختلف حیات پربار اجتماعی فرهنگی و فعالیت‌های سیاسی و تشکیلاتی بدخشی این سیمای تابناک میهن ما احساس انسانی خاطرات و تجارب سودمند خود را بیان و به این شیوه تداوم مبارزه

نسلهای انقلابی را تامین نمایند. ما در حالیکه درودهای گرم خود را بر روانهای همه شهیدان نامدار و گمنام راه رهایی ملی و اجتماعی به ویژه بر روان تابناک شهید محمد طاهر بدخشی تقدیم می‌کنیم باور قوی داریم که تدویر این گونه محافل به .تقویت دوستی، همبستگی و استحکام مناسبات برادرانه ملل مسلمان و همزبان افغانستان و تاجیکستان به ویژه به نزدیکی دو خلق هم روان و هم ریشه دو سوی دریای خروشان پنج و آمو باز هم مساعدت می‌کند. یکبار دیگر مراتب سپاس و امتنان خود را به مقامات محترم رهبری دولت تاجیکستان و رهبری محترم اکادمی علوم تاجیکستان تقدیم میداریم و آرزومندیم که در آینده نه چندان دور در شهر زیبای دوشنبه مرکز جمهوری تاجیکستان دموکراتیک، مستقل و در خانه امید تمامی تاجیکان جهان زمینه‌های برگزاری محافل علمی، ادبی، کنفرانسها، سمپوزیمها و کنگره‌های دیگری مساعد گردد و امکانات اشتراک فعال وگسترده کارشناسان رشته‌های مختلف و پژوهشگران هر دو کشور دوست همزبان و همسایه افغانستان و تاجیکستان فراهم شود.

و من الله توفیق

اکادمسین دستگیر پنجشیری
آرش یونسی
سید جلال سید زاده
محمد موسی
عزیز عظیم
دکتر محمد امین رستاقی



پیام خزینه خیریه "خراسان"

مقدم بر همه اجازه دهید که از جانب خود و خزینه خیریه خراسان اشتراک شما مهمانان عزیز را در محفلی به مناسبت تجلیل از بیستمین سالروز شهادت محمد طاهر بدخشی شخصیت سیاسی - اجتماعی و فرهنگی معاصر افغانستان خیر مقدم گفته و از اساتید و آن عده عزیزانی که در برگذاری این احتفال سهم گرفته و یاری رسانده‌اند ابراز سپاس نمایم.

هر چند سخن گفتن پیرامون ابعاد مختلف شخصیت محمد طاهر بدخشی در محفلی که استادان سخن و اهل معرفت و پژوهش گرد آمده‌اند برایم سهل نیست اما بخاطر ابراز احساس و شناختم از آن شهید زنده یاد نکات چندی را یاد آوری می‌نمایم.

بدخشی در کدامین متن معین تاریخ کشور ما قامت برا فراخت و اندیشه‌های او از کدامن چشمه‌ها جوشیده و در کدامین مسیر جریان یافته است؟

محمد طاهر بدخشی در اوج مبارزات سیاسی کشور بویژه در آن روزگار که تقلید و تعصب و نشخوار اندیشه‌های بیگانه رواج یافته بود، قامت بر افراخت، بر سکوی فرهنگ ملی و هویت تاریخی ما تکیه زد و ما را به خود آگاهی ملی وتاریخی فرا خواند. او قبل از هر چیز، تاریخ و فرهنگ دیر پا و کهنه سال مهین ما را مبنای آموزش و پژوهش خویش قرار داد و با بهره گیری از منابع گونه گون و بررسی و پژوهش‌های تاریخی خویش بر بسیاری از مجهولات گذشته روشنی افگند و خاطر نشان ساخت که توالی سلسله‌های وابسته فرمانروا و تدوام تهاجمات بیگانه

گان همواره نیروی خود جوشی، حیات و قدرت خلاقه در وجود مردم ما را محدود و یا متوقف ساخته است.

بدخشی چون دریافتگر بیواسطه حقیقت سراب را از آب تمیز داد و با تاثیر ناپذیری از سیاست گذاری‌های خارجی و به دور از فتوی آنان وقایع جامعه و جهان را در کمال معرفت با روشن بینی و شهامت توجیه و تفسیر کرد. او با تحلیل سالم و واقع بینانه عاری از هر گونه تقلید و دنباله روی، تعصب و جزمیگری و دگم اندیشی از اوضاع ملی و بین المللی آن زمان، راستی و درستی راگوهر اندیشهٔ خود ساخت و مجموعهٔ به هم پیوسته و ارگانیک از دیدگاه‌ها و تفکرات خویش را که درونمایهٔ آنرا وارستگی و عدم دنباله روی، حل عادلانهٔ مسئلهٔ ملی، ساختار جبههٔ متحد ملی و برخورد استراتژیک با دین مبین اسلام تشکیل میداد، بی آرام و پراشتیاق دلیرو بی هراس مطرح و بخاطر تحقق آن گردان رزمی خویش را بنیاد نهاد. نباید چنین پنداشت که محمد طاهر بدخشی و شخصیت او محض در محدودهٔ افکار سیاسی در جستجوی اصالت خودی بود و هم نباید در فکر این بود که او با تلاش‌های فردی می‌خواست خود به جای برسد.

شخصیت ویژه و کثیرالابعاد بدخشی در عرصه فرهنگ و ادب، سیاست و عرفان و خودشناسی ملی هویدا و آشکار است. او قبل از دست زدن به سیاست، از اندوخته‌های فرهنگی بهره داشت و از دانش و رهنمایی بسیاری از سروران علم و ادب و تجربه و تاریخ سود جست و با فعالان سیاسی و اجتماعی سرشناس آن زمان در کشور بحث و مناظره‌ها داشت، تاثیر پذیرفت و تاثیر گذاشت.

بدخشی مظهر عصیان و طغیان، مقاومت و استقامت بود، پایداری او نمادی پایداری و حق‌طلبی تمامت ملت ما در برابر استبداد و حق تلفی‌هاست. اگر هورامزدا بنایی ساخت تا از انسان‌ها و دیگر موجودات و هرچه را هست در پناه

آن از گزند اهریمنی حفظ کند، بدخشی مرزبان جغرافیای اندیشه، تمدن و فرهنگ ملی ماست. او با خون خویش دفتر پر افتخار آزادی و شرافت ملی ما را رقم زد و با قامت چون کوه منصوروار به سوی چوبهٔ دار رفت و در تمامت هستی خونین ما جاودانه شد.

روحش شاد باد!

/شاه عبدالاحد "افضلی" رییس خزینهٔ خیریهٔ خراسان

***

ز پشت میله‌ها کردم نظاره
به لوح آسمان پر ستاره
به جای "آفتاب خفته درخاک"
همی رخشید چند الماس پاره

"ص. س."



پیام کمیتهٔ پناهندگان افغانستان در جمهوری تاجیکستان به مناسبت گرامیداشت از بیستمین سالگرد شهادت محمد طاهر بدخشی

بیست سالگی شهادت شخصیت سیاسی ملی و فرهنگی کشور محمد طاهر بدخشی را گرامی داشته و به راهیان علم و فرهنگ و اخلاصمندان آن مرحوم تسلیت می‌گوییم.

کشور ما در پایان دههٔ دوم قرن بیست آزادی سیاسی خود را حاصل کرد و همپای آن از اواسط قرن بیست تحولات سیاسی و اجتماعی در حال شکل‌گیری و انکشاف بود، که در این مرحلهٔ از تاریخ کشور نمی‌توان نقش محمد طاهر بدخشی را در راستای این تحولات نادیده گرفت. تا حدودی که در مورد افکار و نظریات آن مرحوم آگاهی داریم بیشتر از همه حقایق جامعهٔ افغانستان را در محراق توجه خود قرار داده و خواهان آن بود که با سهمگیری همه اقشار، طبقات و ملیت‌های ساکن افغانستان بایست جامعهٔ نوین اعمار گردد. برخلاف تصورات و تبلیغات مخالفینش، بدخشی در ضدیت با هیچ قوم و ملیتی قرار نداشت برتری و امتیاز را هم برای ملیت معینی نمی‌خواست، بلکه آرزومند آن بود که ملیت‌های با هم برادر افغانستان در خانهٔ مشترک شان با حقوق برابر، برادروار حیات به سر برند و در اعمار کشور عقب ماندهٔ خود سهم عادلانه داشته باشند.

تجارب تاریخی نشان داده است که استبداد، حق تلفی، زورگویی و سایر

انحرافات اجتماعی در نهایت به نفع هیچ گروه و یا ملیتی نبوده و در مبارزه علیه این پدیده‌های منفی سهم عنصر آگاه و متعلق به هر قوم و ملیتی که باشد، امریست علمی، عادلانه و انسانی.

محمد طاهر بدخشی برعلاوه چهرهٔ سیاسی، شخصیت فرهنگی و اجتماعی هم بود و در مجامع فرهنگی وعلمی کشور از شخصیت‌های شناخته شده، صاحبنظر و دارای سجایایی عالی اخلاقی و استعداد فکری برجسته و آشنا با مسایل عرفان و انسان دوستی بوده است.

برگذاری این محفل از جانب انستیتوی شرق‌شناسی اکادیمی علوم جمهوری تاجیکستان می‌تواند نوید دهندهٔ آن باشد که تحقیقات علمی پیرامون شخصیت بدخشی با مساعد شدن شرایط خاص در داخل کشور ما و از همین حالا در مجامع علمی بین المللی آغاز گردیده و نه تنها در مورد شناسایی شخصیت بدخشی کار و پژوهش علمی صورت گیرد، بلکه می‌تواند در مورد افکار و نظریات او در مسایل سیاسی، اجتماعی و فرهنگی و آثار به جا ماندهٔ او تحقیقات و مطالعاتی صورت گیرد.

کمیتهٔ پناهندگان افغانستان در شهر دوشنبه تدویر همچو محافل به مناسبت یاد بود از شخصیت‌های ملی کشور را به دیدهٔ قدر نگریسته و بر روح پاک شهید محمد طاهر بدخشی و همه شهدای گلگون کفن میهن در خون غنودهٔ ما اتحاف دعا می‌نماید.

محمد کریم "شریف"
مسؤل فرهنگی کمیتهٔ پناهندگان افغانستان در جمهوری تاجیکستان

سخنان اختتامیه

در فرجام محفل استاد مومن قناعت شاعر شهیر و شخصیت اجتماعی و سیاسی تاجیکستان به بررسی کار کنفرانس پرداخته و نتایج آنرا سودمند ارزیابی نموده افزود: متأسفم که به علت ضیقی وقت همه اشعار و مقالات عزیزان، فرصت قرائت نیافتند، امیدواریم نوشته‌های که به همین مناسبت تهیه شده‌اند در مجموعهٔ به چاپ برسند. فکر می‌کنم کنفرانس که امروز دایر شد، یادبودی به مناسبت بیستمین سالگرد شهادت محمد طاهر بدخشی صورت گرفت، یکی از نشانه‌های بزرگی مردم افغانستان و بزرگی محمد طاهر بدخشی و یکی از راه‌های جستجوی حل مسئلهٔ افغانستان است. در پرتو اندیشه‌ها و دیدگاههای این شخصیت‌ها این مشکلات بالاخره باید حل شود و نمیشود که جاودانه ادامه یابد و مسایل مورد منازعه بایست که بطور علمی گشاده گردد و همچنان زخم ناسور و خونفشان علاج یابد. تا جائیکه من میدانم چند سفری به افغانستان کرده بودم، سال ۱۹۷۹ ماه جون با هشت کمیتهٔ صلح شوروی به کابل رفته بودیم و هدف سفر ما موضوع مصالحهٔ ملی بود، در دورهٔ حکومت ترهکی، امین و حکومت وقت افغانستان. هدف آن بود تا ما بتوانیم شیوهٔ کاربست مصالحهٔ ملی را جستجو نماییم و دو جناح حزب به سر اقتدار را تا جائیکه امکان داشتیم به هم آشتی دهیم یعنی خلقی‌ها و پرچمیان را.

در آن وقت طاهر بدخشی در زندان پلچرخی زندانی بود و به ما اطلاع ندادند که در کدام زندان است، چندیکه من کوشش و سعی کردم اطلاع پیدا نکردم که در کدام زندان به سر میبرد. و تعدادی راکه برای رهایی شان از نام نویسندگان شوروی نامهٔ برده بودیم چون سلیمان لایق و دیگران میدانستیم که در زندان پلچرخی هستند

توانستیم که چهاده نفر را از زندان نجات دهیم ولی از دست ما نیامد که این شخصیت بزرگ ملی را نجات دهیم، شاید در این زمینه گناهی از دست ما هم گذشته باشد.

بعداً سه سفری دیگری هم به افغانستان داشتیم که موضوع سفر ما همان مصالحهٔ ملی بود، هر چند ما مؤفقیتی هم داشتیم، اما با تائید شورای جهانی صلح، مصالحهٔ ملی در افغانستان جادهٔ یک سمته (یکطرفه) بود، ما هیچوقت در سر میز مذاکره نه نشستیم و ندانستیم که جانب مقابل چه می‌خواهد و چه طرح و پیشنهادی دارد، همینست که جنگ همچو کلافه سردرگم تا هنوز ادامه یافته است. حل قضیهٔ افغانستان از سوی ابر قتدرتان جهانی، ایالات متحده و اتحاد شوروی در وقتش رهگشایی نشد و همچنان یکطرفه باقیماند و چون عابدی که کعبه و قبله ندارد، راه به ترکستان می‌برد. شاید.این کنفرانس که بخاطر یاد بود خاطرات و اندیشه‌های محمد طاهر بدخشی برگزار شده است، راهی برای حل یاگشایش این قضیه برای ما و شما بگشاید. یادش بخیر، این زنده یاد، این مرد بزرگ، این قهرمان ملی که یادش در دل ماست و مزار او را بطور مشخص نمیدانیم، زیارتگاه او دلهای مومنان، مردم افغانستان و همه آنانیکه دوست او بودند هست،

روحش شاد باد.

فراخوان همایش علمی و فرهنگی

انجمن افغانستان‌شناسی جمهوری تاجیکستان، مرکز منازعات منطقوی و پژوهشگاه شرق‌شناسی اکادیمی علوم تاجیکستان و پیروان خط سیاسی محمد طاهر بدخشی با آگاهی ازین امر که بدخشی شخصیت سیاسی ملی و فرهنگی افغانستان مباحث ارزندهٔ علمی را در راستای جامعه‌شناسی کشور افغانستان و با آگاهی از تأریخ و فرهنگ کهنسال این سرزمین مطرح نموده بود، و راه فلاح زحمتکشان، تامین وحدت ملی بحیث ضرورت قطعی راه رشد آتی کشور را در زمینه حرکت بسوی اعتلای سیاسی، فرهنگی و اقتصادی در طرحهای سیاسی خود مقدور میدانست، در شرایط بن بست‌های سیاسی و ادامه و شدت روز افزون جنگ در کشور همایش علمی فرهنگی‌ای را بمناسبت بیستمین سال شهادت این بزرگمرد تأریخ معاصر افغانستان راه اندازی نمودند.

درین همایش که بتاریخ ۱۸ فبروری سال ۲۰۰۰ در تالار کاخ وحدت شهر دوشنبه به کار خود ادامه داد دانشمندان، محققین، پیروان و اخلاصمندان آنمرحوم با ارائه مقالات پژوهشی و تحلیلی پرداخته، زوایای مختلف شخصیت، دیدگاهها و طرحهای سیاسی بدخشی را بر شمردند و با خوانش اشعار و خاطرات مستدل خود روح وطندوستی، انسانگرایی، عدالتخواهی را در برپایی جامعه انسانسالار نوین بر موازین برابری حقوق ملی به مثابه ضمانت همبستگی لازم در آموزشهای شهید بدخشی بر ملا نمودند. اشتراک کنندگان در معروضه‌های علمی خویش مشخصات بارز اندیشه‌های سیاسی بدخشی را در اوضاع سیاسی و اجتماعی افغانستان به تحقیق

گرفته و جلوه‌های عملی آنها را بیست سال پس از شهادت آن روانشاد در ادامهٔ جنگ طولانی فرسایشگر در کشور با واقعیتهای هستی دمساز و گره خورده یافته‌اند.

دانشمندان پیرامون واقعیتهای تأریخی، فرهنگی و فلسفی شخصیت محمد طاهر بدخشی بصورت کل مکث نموده و در موارد آتی با بحث و کنکاشهای علمی سخن گفته‌اند:

مسئله ملی در کشور کثیرالاقوام افغانستان بحیث گره گاه مشکلات سیاسی اجتماعی در گذشته و حال یک واقعیت عینی و فلسفی بوده و خروج ازین تنگنای اجتماعی با حضور عملی همه ملیتها در مناسبات حقوقی (سیاسی، فرهنگی واقتصادی) میسر گردیده میتواند، حل عادلانه مسئله ملی زمینه ساز واقعی ختم جنگ و بحران اجتماعی، تأمین کنندهٔ صلح و وحدت ملی ورشد و انکشاف آتی افغانستان بوده و عدم توجه باین امر مهم گریز از واقعیت مسلم جامعه افغانستان و حفظ زمینه‌های مداخلات خارجی همچنان در فردای افغانستان بوده میتواند، گردانندگان چرخ سیاست در افغانستان بایست برخردگرایی و عقل سلیم این دشواری را در قبال مسؤلیتهای ملی شان صادقانه وواقع بینانه حل نمایند.

با رعایت تجارب گرانسنگ بیشتر از دو دهه جنگ برادرکشی که در بستر اهداف ملی غنوده است، بر بیهودگی تلاشهای انحصار گرانه حاکمیت تک حزبی وتک گروهی بر همه اقوام و نیروهای سیاسی جامعه، مهر صحه میگذارد. تشکیل جبههٔ وسیع سیاسی متشکل از نمایندگان اقوام وملیتها، گروههای سیاسی و مذهبی بر پایهٔ ارزشهای مشترک ملی راه اصلی رسیدن به منزل مقصود (اتحاد ملی) تأمین و تعمیق صلح و دموکراسی در برپایی یک جامعه مدنی حقوق بنیاد، پویا و شگوفان در افغانستان گردیده و در نتیجه موجب حفظ ثبات دایمی در منطقه خواهد بود،

چیزیکه شهید محمد طاهر بدخشی تا پایان زندگی فعال خویش در راه تشکیل جبهه وسیع سیاسی در افغانستان تلاشهای فراوانی نمود.

تأریخ پرفراز و فرود آریانای کبیر و خراسان بزرگ که بخشی از آن امروز در جغرافیای منطقه بنام (افغانستان) هویت سیاسی کسب نموده است، میرساند که این منطقه همواره با نظرداشت اهمیت سوق الجیشی خویش ساحه رقابتهای منفعت طلبانه ابر قدرتان بوده و عمده‌ترین وقایع تأریخی ازین جغرافیا عبور کرده‌اند. بگونه ایکه اگر جهانگشایی یا ابر قدرتی این سرزمین را به ساحه نفوذ منافع خویش در آورده است، به صورت حتمی واکنشهای سریع را در سایر مراکز قدرت جهانی بر انگیخته و منجر به درگیریها و پرخاشهای خونبار سیاسی نظامی ملی و منطقوی گردیده است. درینحال تاسیس یک دولت مستقل ملی، نا وابسته و فعال با علایق و روابط متقابلاً مفید و سودمند باکلیه کشورهای جهان میتواند به حفظ موازنه سیاسی در مرکز قارهٔ آسیا از بروز فاجعه‌های جنگی و تشنجات منطقوی جلوگیری نماید. این واقعیت در طرحهای محمد طاهر بدخشی بنام (سیاست عدم دنباله روی) توضیح و تاکید گردیده است.

اسلام دین حقیقی و راستین و مظهر واقعی تبارز احساسات عارفانه انسان در پیشگاه پروردگار است، دین اسلام با حضور دیرینسال خود درین جغرافیا مرچشمه تفکر، فرهنگ و میراثهای عظیم روحی و معنوی سرزمین ما بوده است، بایست جایگاهش را در عقول و قلوب مسلمین بحیث آیین عبادی و رهایی از سلطهٔ زشتیها و پلشتیها و بدی و بیراهه‌ها حفظ کرد، از برخورد منحجرانه، متعصبانه و قشریت مابانه در امانش داشت و نبایست از آن به حیث روکشی در راه اندازی اهداف و مقاصد سیاسی پلید و نا پاک سودجست. چیزیکه امروز استفاده‌های نا جایز و ظالمانه از آن با استفاده از باور ساده مسلمانان به ابزار تسلط خشونتهای

استبدادی قرون وسطایی طالبان مبدل گردیده است. بنیادگرایان طالبی با رنگ و سیمای بدعتگرانه خویش مردم افغانستان را به قرنهای گذشته سوق داده به صورت مضاعف در مصیبت جانکاه ریاکاری و احجاف کشانیده‌اند. بدخشی از همان آغاز از برخوردهای افراط و تفریط بار مقلدانه و ریاکارانه، کارش را جدا ساخت و همزمان از برخورد غیر مسولانه با اسلام مردم و پیروانش را برحذر داشت و از مناسبت مسولانه، واقع بینانه و استراتیژیک با اسلام سخن گفت.

اشتراک کنندگان کنفرانس علمی بدین باور رسیده‌اند که اگر اصول و موازین سیاسی و علمی راکه محمد طاهر بدخشی غرض نجات مظلومان و جامعه خویش از چنگال بیعدالتی، استبداد، نفاق، فقر، جهل وابستگی به حیث سرچشمه‌های اصلی بحرانها، مصیبتها و ناهنجاریهای سیاسی و اجتماعی مطرح کرده است، از سوی مقامات مسؤل رعایت و پذیرفته میشدند، هرگز فاجعه‌های هولناک و تراژیک بیست سال جنگ تن و خون در افغانستان چنین بوقوع نمی پیوست.

علما و پژوهشگران مسایل افغانستان درین کنفرانس تجاوز آشکار اجنبیها به خصوص پاکستان را بر افغانستان به وسیله ایادی آشکار و پنهان آن تقبیح نموده و راه برونرفت از بلیه هولناک جنگ و سیادت طالبی به حیث وسیله اغفال اذهان مردم و در بند کشیدن مجدد استقلال و تمامیت ارضی افغانستان، سیاست زمین سوخته و کشتارهای دسته جمعی و گستردهٔ قومی را در افغانستان توسط جواسیس خارجی در وجود واپسگرایان طالبی را در حمایه از جبههٔ مقاومت فراگیر سیاسی نظامی در تجمع طیفهای از اقوام و نیروهای سیاسی جامعه افغانستان وسیلهٔ موثر دانستند. دانشمندان و افغانستان شناسان راه واقعی ختم جنگ را در کشور بخون خفته افغانستان در رویدست گرفتن حرکتهای نوین سیاسی، ابتکارات مسؤلانه ملی و میهنی، همه فرزندان کشور در رویکرد به فرهنگ نوین سیاسی، تحمل نیروهای

سیاسی نظامی به وسیله همدیگر تعمیم سیاست تسامح و تساهل. واقعبینی و خودگذری بخاطر منافع علیای مردم و کشور دانستند و تاکید نمودند که پیروزی کامل هر یکی از نیروهای نظامی بر دیگر مفهوم انحصار قدرت را خواهد داشت و به جنگ پایان نخواهد داد. کنفرانس قطع مداخلات خارجی، آغاز مذاکرات سیاسی مبنی بر تشکیل دولت فراگیر ملی، دموکراتیک، حقوق بنیاد، قطع جنگ، رعایت آتش بس، عودت مهاجرین و توجه جدی و مسؤلانه سازمان ملل متحد ونهادهای ذیعلاقه به حل قضیه افغانستان را خواستار گردیدند.

***

کنفرانس،با عرض سپاسگزاری از کمسیون تدارک، اکادیمی علوم و فعالین این کنفرانس علمی توسط محترم عاشور محمد ناخوان یک تن از شخصیت‌های با نفوذ احتماعی افغانستان مقیم شهر دوشنبه و با اتحاف ادعیه بر روان تمام شهدای راه آزادی و عدالت اجتماعی مهبن ما و صرف نهاربه به پایان رسید.

اشتراک کنندگان همایش علمی بیستمین سال شهادت محمد طاهر بدخشی در پایان کنفرانس در پای هیکل یادبودی شاه اسماعیل سامانی بنیان گذار دولت سامانیان اکلیل گل گذاشتند.

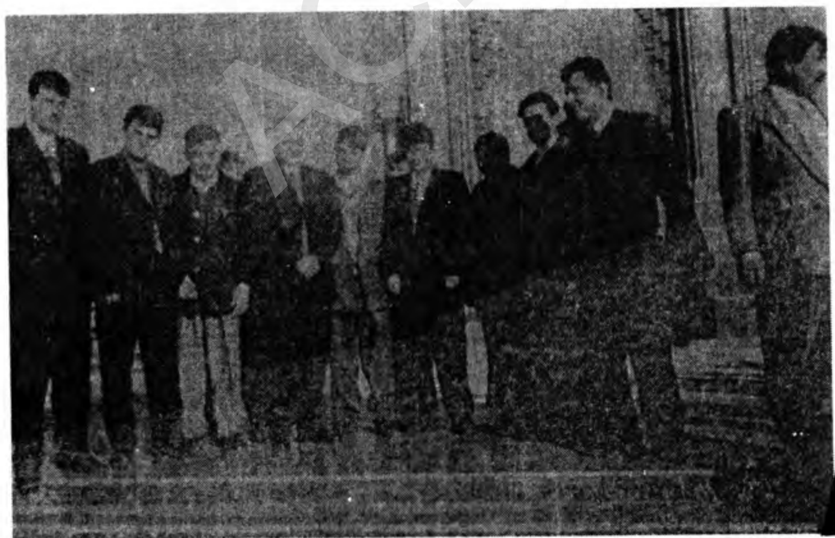




















مصاحبه

در پایان کنفرانس محترم دکتر سید اکرام الدین حصاریان مدیر مجله "بامداد" با قیام الدین قیام یک تن از مسولان س. ا. ز. ا. مصاحبه ایرا انجام نموده است که بغرض ازدیاد مغلومات خوانندگان ارائه میشود:

حصاریان: من در محفل بیستمین سالروز شهادت محمد طاهر بدخشی رهبر سازمان انقلابی زحمتکشان افغانستان که در آن عده‌ای از علما و دانشمندان اکادمی علوم جمهوری تاجیکستان و شخصیت‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی افغانستان شرکت داشتند نیز اقبال حضور یافتم.

در محفل ابعاد مختلف شخصیت کثیرالسطوح راد مرد مبارز و دانشمند کشور ما به بررسی گرفته شده خطوط کلی س. ا. ز. ا. به مثابه گوشه‌ای از زندگی و بعدی از ابعاد اندیشه‌ها و افکار آن شخصیت والامقام بیان گردید.

اینجانب که مصروف پژوهش‌های تاریخی پیرامون قضایای پنجاه سال اخیر کشور به ویژه قضایای سیاسی کشور هستم و در نظر دارم حوادث و جریانات را بی غرضانه و به دور از تبلیغات مطبوعاتی، از افراد صاحب صلاحیت و صاحب نظر احزاب و سازمانها دریابم و درج کتابی که تهیه میشود نمایم، سوالاتی داشتم که درین احتفال پاسخ لازمی دریافت میداشت و زوایای مختلف کار و فعالیت این سازمان بیشتر روشن میگردید؛ اما کمبود وقت و کثرت مقالات و سخنرانان این شانس را برایم میسر نساخت که پرسش‌های خود را مطرح نمایم.

در ختم محفل پرسش‌های خود را با محترم قیام الدین "قیام" منشی اسبق کمیته ولایتی بدخشان س. ا. ز. ا. در میان گذاشتم و پاسخ‌های آنرا دریافتم که اینک خدمت خوانندگان محترم وعلاقه‌مندان و پژوهشگران هموطن تقدیم میدارم که باشد در روشن ساختن ابعاد کار و تلاش یکی از رزمنده‌ترین سازمان‌های کشور ما

مفید واقع شود.

سوال: نقش روشنفکران، احزاب و سازمانهای مختلف درامر روشنگری و بسیج مردم ولایت بدخشان و بطور اخص سازمان انقلابی زحمتکشان افغانستان را چه گونه می‌بینید؟

جواب: بدخشان یکی از ولایات دور افتاده و عقب نگهداشته شده افغانستان است، مردمان آن مانند سایر هموطنان سخت کوش و آزادهٔ ما می‌باشند. اقتصاد این ولایت عقب مانده و بر زراعت و مالداری بدوی متکی است و از مزایای پیشرفت و تکنالوژی عصری برخوردار نبوده و صنایع محلی هم به اثر بی توجهی مسوولین و رقابت‌های بازار از رونق بازمانده و ورشکست شده است.

رشد سیاسی و فرهنگی آن بنابر عوامل گونه‌گون نسبت به رشد اقتصادی آن در سطح بلندتر قرار داشته و نمایندگان جریانات فکری و سیاسی متفاوتی را در خود پرورانیده است که عمده‌ترین جریانات سیاسی و فکری که طی چند دهه به تناسب معین حضور دارند عبارتند از:

- دسته‌های مختلف اسلام گرایان که هر کدام شان دارای منابع الهام فکری که دچار اختلافات عمیق فکری و سیاسی بودند، از قبیل: اخوانی‌ها، مودودی‌ها، سلفی‌ها، نهضتی‌ها، وهابی‌ها، دیوبندی‌ها و مستضعفین.
- حزب دموکراتیک خلق افغانستان (وطن) و جناح‌های مربوط آن.
- سازمان انقلابی زحمتکشان افغانستان "س. ا. ز. ا."
- سازمان فدائیان زحمتکشان افغانستان "سفزا"
- جناح‌های مختلف شعله جاوید و ساما

این همه احزاب و سازمانهای سیاسی کشور بازتاب معینی با در نظرداشت تناسب و ظرفیت‌ها و پذیرایی مردم در ولایت بدخشان داشتند. سوگمندانه باید اذعان

داشت که این جریانات بنابر عدم رشد سیاسی لازم به جای آنکه در جهت بسیج و تشکل مردم در راستای منافع ملی و میهنی گام‌های سودمند بردارند برعکس طوریکه حوادث دهه های اخیر نشان داد، این جریانات در تقابل و ستیزه جویی با هم قرار داشته و بخاطر نفی کردن طرف مقابل از هیچ وسیله‌ای دریغ نورزیده‌اند که اثرات منفی آن در سطح ولایت بدخشان بیشتر ملموس بوده است.

تشکیلات ولایتی بدخشان س. ا. ز. ا. که به اساس تحلیل و ارزیابی کلی آن سازمان پایگاه عمده انقلاب را در میان توده‌های مردم جستجو و ذهنیت بخشیدن به آنها را در اولویت کارهای سیاسی خویش قرار میداد، عده‌ای از کادرهای حرفوی خویش را به میان توده‌های مردم فرستاد و با در نظرداشت شرایط و تشخیص ضرورت‌ها و خواسته‌های محیط بدخشان شعارهای مشخص مبارزه را طرح و تدوین و سپس دست به مبارزه فعال زد، که مسایل زیرین از آن جمله است:

- مبارزه فعال و جدی علیه زرع تریاک و جلوگیری از اعتیاد بیشتر مردم در مناطق شرق بدخشان.
- تظاهرات وسیع و گسترده علیه اسرائیل و دفاع از حق مردم فلسطین.
- تظاهرات گسترده علیه حضور غند ضربه پولیس که جهت سرکوب مردم به بدخشان آمده بود.
- مبارزه جدی علیه روحانیون نمایان محافظه کار و قشری که حامی منافع زمامداران ظالم بودند.
- مبارزه علیه حکام وقت بخاطر عدم توجه به وضعیت مردم در خشک سالی سال ۱۳۵۰ - ۱۳۵۱ شمسی
- در سالیان جنگ تلاش بخاطر تفاهم و نزدیکی حلقات مختلف منجمله قوماندانهای جهادی.

هر کدام از موارد یادشده از جانب حکام وقت بی پاسخ نمانده و باعث به زندان افگندن و پیگرد مداوم اعضای این سازمان گردیده و از جانبی هم حضور عینی و واقعی سازمان را در سطح ولایت و کشور تثبیت نمود.

سوال: فیصدی اعضای بدخشان س. ا. ز. ا. در ترکیب رهبری چگونه بوده است؟

جواب: چون بنیان گذار س. ا. ز. ا. یکی از شخصیت‌های سیاسی، فرهنگی، ادبی و اجتماعی کشور از باشندگان بدخشان بوده است، طبیعی است که حضور و موجودیت شان در شکل‌گیری این سازمان بی اثر نبوده و بیشترین کادرهای سازمان ازین ولایت برخواسته‌اند و اما باگذشت زمان و گسترش پایگاه اجتماعی سازمان در سایر ولایات، در ترکیب اعضای رهبری س. ا. ز. ا. نیز تغییرات چشمگیری رونما گردید و شخصیت هایی از شمال، شمال غرب، جنوب غرب و مرکز در ترکیب کادر رهبری سازمان انتخاب گردیدند که فیصدی آن در مراحل مختلف حیات مخفی و علنی متحول و متفاوت بوده است.

سوال: پس منظر ائتلاف س. ا. ز. ا. باح. د. خ. ا. و نتایج آن را چگونه می‌بینید؟

جواب: پس منظر ائتلاف س. ا. ز. ا. وح. د. خ. ا. پروسه بغرنج، پر فراز و فرودی است که اگر به شکل کرونولوژیک توضیح گردد پاسخ آن به درازا می‌کشد، لازم است که مختصر مروری بر مواضع، دیدگاه‌ها و حیات سیاسی هر دو جریان سیاسی کشور نموده، سپس به دلایل ائتلاف پرداخت.

حزب دموکراتیک خلق افغانستان را در دو مرحله دوران قبل از حاکمیت و دوران حاکمیت میتوان مورد مطالعه قرار داد.

الف دوران قبل از حاکمیت: این حزب قبل از سالهای ۱۳۵۷ ش به مثابه جریان سیاسی اصلاح طلب، معتقد به مبارزات مسالمت‌آمیز و قانونی، پیرو سیاست‌های اتحاد شوروی (سؤوتیست) شهرت داشت و جهت رسیدن به اهداف استراتژیک

خویش (سوسیالیزم) راه رشد غیر سرمایه داری را در سرخط برنامه خویش قرار داده بود.

این حزب در پیروزی کودتای ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ ش به رهبری محمد داود از طریق کادرهای نظامی خویش اشتراک ورزید.

رژیم در ابتدا با پیام خود خطاب به مردم، این امیدواری را در دل مردم زنده نموده بود که گویا مبارزات خونین شان به ثمر نشسته و اینک بار میدهد و آزادی‌های دموکراتیک تأمین میگردد. اما با دریغ که کلیه حقوق و آزادی‌های مردم مورد هجوم قرار گرفت و نسبت به گذشته محدودتر گردید. احزاب، سازمانها و عناصر ملی مورد پیگرد و شکنجه قرار گرفته و به زندآنها گسیل شدند که س. ا. ز. ا. آماج وحشیانه‌ترین حملات قرار گرفت و بیشترین زندانی را در سطح کشور داشت. رژیم تااین زمان مورد حمایه و پشتیبانی جدی اتحاد شوروی وقت قرار داشت و به مجرد اینکه مخالف منافع شوروی گام برداشت، اختلافات جناحی بالا گرفت و منجر به اصطکاک شد، رژیم به زندانی نمودن عده‌ای از اعضای رهبری ح. د. خ. ا. نیز دست زد. بخش نظامی حزب دست به قیام زد و جمهوری داود سرنگون و جمهوری دموکراتیک اعلان گردید.

رژیم تازه به قدرت رسیده که برای مردم نوید آزادی و ختم سلسله مستبد آل یحیی را میداد، تحقق آزادی‌های دموکراتیک، آزادی مطبوعات، تظاهرات، آزادی فعالیت احزاب سیاسی، تحمل اندیشه‌های مخالف، رشد اقتصادی، اعتلای سطح زنده گی مردم و نفی نظام استبدادی را جزء برنامه عمل خویش اعلان نمود. با تأسف که به زودی همه چیز فراموش شد، به تمام آنچه که آزادی‌های دموکراتیک نامیده میشد پشت پازده شد و دیکتاتوری گروهی و حزبی را بر سر مردم تحمیل نمود. س. ا. ز. ا. وسیعاً مورد حمله قرار گرفت. تقریباً تمام کادرهای

رهبری سازمان قسماً به کشتارگاه‌ها و قسماً به زندآنها کشانیده شد و در مدت کوتاه حاکمیت حزب هفت بار رهبری سازمان برای پیشبرد امور فعالیت سازمان ابقا گردید. اعضای سازمان بخاطر دفاع از جان، شرف و ناموس خود و مردم، گروه‌های مقاومت را در پنجشیر، خوست و فرنگ بغلان، مربوطات بدخشان، بامیان، ارزگان، سمنگان، فاریاب، بلخ، جوزجان، هرات و کابل ایجاد نمود و داشت که موقعیت خویش را در میان مردم تحکیم وتثبیت نماید و همزمان قیام‌های خود انگیخته در گوشه و کنار کشور رژیم را در موقعیت دشوار قرار داد و در پرتگاه سقوط کشانید.

ارتش اتحادشوروی بخاطر تطبیق برنامه‌های استراتیژیک خویش و به بهانه نجات رژیم هواخواه خویش وارد معرکه افغانستان شد. اوضاع سیاسی کشور و جهان به کلی دگرگون گردید و جنگ شکل قطبی و بلوکی را اختیار نمود. ایالات متحده امریکا، کشورهای غربی، جمهوری خلق چین و کشورهای عربی در یک پیمان ضد شوروی متحد شدند و پاکستان را به مثابه کشور خط مقدم جبهه و پایگاه تربیه عقبگرایان انتخاب نمودند. عده‌ای از کشورها بدین باور بودند که بخاطر جلوگیری از نفوذ شوروی و کمونیزم آن مؤثرترین نیرو همانا بنیاد گرایی اسلامی است که میتوان با استفاده از احساسات مذهبی مردم مقاومت‌های سازمان یافته‌ای را علیه تهاجم شوروی براه انداخت. محققین غرب سایر نیروهای ملی گرا و دموکرات را که از مخالفین تجاوز شوروی نیز بودند، جریانهای نا مطمئن خوانده و بر پایه همین تئوری‌ها، کنوانسیون محرمانه‌ای از طرف کشورهای ذیربط و ذی علاقه در مساله افغانستان در اواخر سال ۱۹۷۹ و اوایل ۱۹۸۰ م در پاکستان دایر و طی آن فیصله به عمل آمد تا غرض پیشبرد امور سیاسی و نظامی در افغانستان به آنعده از نهادها و تشکیلات‌ها حق فعالیت سیاسی داده شود که دارای مضمون و اهداف

اسلامی بوده و از طرف اداره استخباراتی پاکستان ISI جواز فعالیت داشته باشند. تحت تاثیر این فیصله‌ها کلیه نیروهای سیاسی که شامل خط فوق نبودند، تحت فشار جدی سیاسی و نظامی تنظیم‌ها در داخل و خارج قرار گرفتند. لازم به یاد آوری است که بعضی از تشکیلات‌های سیاسی روی پاره‌ای از عوامل و مصلحت‌ها خود را در داخل تنظیم‌ها مستحیل نمودند. تشکیلات‌های مستقل منجمله س. ا. ز. ا. تحت فشار هر چه بیشتر قرار گرفت؛ بطور مثال: رهبری سیاسی - نظامی حوزه پنجشیر توسط تنظیم‌ها دستگیر و اعدام شد و بقیه افرادی که خواستند از محل حادثه جان به سلامت برند در عرض راه توسط قوتهای دولتی و شوروی دستگیر و به زندان انداخته شد در حوزه مرکزی نیروهای س. ا. ز. ا. که در وجود شورای اتفاق به رهبری دکتر بهشتی تمرکز یافته بود قسماً ترور و عده‌ای به خارج از کشور متواری گردید و شورا منحل شد.

در بغلان و بدخشان بعد از درگیری‌های خونین نیروهای س. ا. ز. ا. ناگزیر به عقب نشینی گردیدند. در شهرهای فیض آباد، تالقان و محلات مربوط عده‌ای از اعضای سازمان را از خانه‌های شان اختطاف نموده و به قتل رسانیدند و حتی به کشتار دسته جمعی خانواده‌های مربوط به اعضای سازمان دست زدند که حادثه‌ای در فیض آباد ازین دست موی بر اندام را راست می‌کند. وضع در سراسر کشور به همین منوال جریان داشت.

در ایران و پاکستان نیز تضیقات جدی بر اعضای این سازمان وارد گردید. در ایران ضابط نظر را به جرم عضویت آن در سازمان از طبقه شانزدهم به زیر انداخته شهید ساختند و در پاکستان تورن حسن تالی را تیرباران نمودند. خلاصه اینکه در جبهات هر عنصری را که مشکوک می‌یافتند نابودش میکردند.

قابل تذکر میدانم که در سرکوب نیروها، سازمان‌ها و عناصر ملی و دموکرات هر

دو جناح وابسته به غرب و شرق متحدانه عمل میکردند و هدف طرفین دوقطبی ساختن جامعه بود.

وضع تنها بالای سازمان ما چنین وخامت بار نبود بلکه سایر نیروهای ملی نیز وضع مشابه سازمان ما را داشتند. بنیانگذار و رهبر "ساما" محترم عبدالمجید کلکانی توسط رژیم شهید شد و برادرش پروفیسور عبدالقیوم "رهبر" توسط گروه‌های بنیادگرا در پاکستان به شهادت رسید. خلاصه وضع سیاسی - نظامی کشور سخت نگران کننده بود. طرف شوروی دلایل حضورش در کشور همسایه را حمایه از رژیم و جلوگیری از مداخله خارجی که در منافات با استراتیژی شوروی بود قلمداد میکرد و مخالفین شوروی، حضور شوروی را در کشور مداخله و تجاوز و خطر نفوذ کمونیزم در منطقه به حساب آورده و تنظیم‌های تازه سرکشیده در ایران و پاکستان را هر روز بیشتر از پیش مسلح ساختند و کشور ما به عرصه رقابت‌های تسلیحاتی و آزمایشگاه نظامی تبدیل و به ویرانه‌ای مبدل گردید. مردم افغانستان و نیروهای ملی و دموکراتیک که بارسنگین این جفا را به دوش می‌کشیدند، بازندهٔ اصلی این معرکه‌ها بودند.

سازمان انقلابی زحمتکشان افغانستان از بدوی تاسیس خویش پانزدهم اسد سال ۱۳۴۷ ش عامل عقب ماندگی، رکود اقتصادی و احجاف اجتماعی را در حاکمیت تک ملیتی دانسته نظام قبیله سالاری را عمده‌ترین مانع پیشرفت جامعه ارزیابی نموده و حکام قبیله سالار را حافظ منافع مبتنی بر استبداد قرون وسطایی، جهل، خرافات و تعصبات ملی دانسته و مبارزه علیه آنرا برای جایگزین نمودن نظام نوین مبتنی بر ارزش‌های دموکراتیک، عدالت اجتماعی و اتخاذ سیاست عدم دنباله روی و نا وابستگی و حل عادلانه و دموکراتیک مساله ملی میداند. بناً برای سازمان لازم و ضروری بود که غرض برونرفت از وضع و حالتی که توضیح شد به تلاش‌های

سیاسی دست می‌زد تا از یک طرف فشار را بر نیروها و اعضای خویش بکاهد و با پافشاری روی مواضع فکری خویش که گذشت زمان صحت و سقم آنرا رقم زده است، بتواند به حیات علنی گذار نماید. بهمین ارتباط مذاکرات سخت پرفراز و فرود را در یک پروسه طولانی باح. د. خ. ا. از سرگذراند. برای نخستین بار طی یاد داشتی مواضع فکری و نقطه نظرات خود را پیرامون وضع کشور، اوضاع جهانی و رویداد ثور و اعمالی که به وسیله ح. د. خ. ا. و تحت نام حمایه اتحاد شوروی ازان صورت می‌گرفت به سران اتحاد شوروی و کمیته مرکزی ح. د. خ. ا. تسلیم نمود که گذشت زمان بر آن مهر تائید گذاشت.

مذاکرات سازمان باحزب حاکم در اوضاع واحوالی به نتیجه رسید که در اتحاد شوروی وقت سیاست فضای باز سیاسی، اصلاحات عمیق سیاسی - اجتماعی روی دست گرفته شد و در سطح جهانی نیز قضیه افغانستان بطور پیگیرانه تعقیب و منجر به توافقات ژنیو گردید و تقسیم اوقات خروج قوتهای شوروی ترتیب گردید. در امریکای لاتین تغییرات معینی صورت می‌گرفت و در قاره افریقا به سوی حل منازعات منطقوی گام بلندی برداشته شد.

در پاکستان دولت عبوری مجاهدین نامزد گردید و در نخستین ساعات کارش عدم کارایی خود را نمایان ساخت. رهبران مستقر در پاکستان و ایران علاوه بر اینکه مصروف کشمکش‌های داخل بودند، بر طبق دستور حامیان شان و عادات ویژه خودشان به هیچگونه کمپرامایس سیاسی آمادگی نداشتند. گرایش‌های تازه‌ای هم در صفوف دولت و هم مخالفین آن در حال شکل‌گیری بود. با وصف سرسختی جناح‌های افراطی حزب، پلورالیزم سیاسی و راه آشتی و مذاکره با سایر نیروهای سیاسی به مثابه اصول پذیرفته شد و دولت وقت حاضر شد تا با سایر نیروهای سیاسی مشترکاً راه حل معضلات را جستجو نماید. در حقیقت این چرخش بزرگی بود که

در سیاست رژیم وقت به عمل آمده بود. البته جای یاددهانی است که پافشاری روی مواضع اصولی عناصر دموکراتیک و ملی منجمله س. ا. ز. ا. بود که دولت به پذیرش آن تن در داد و نتیجه آن شد که پروتوکول همکاری بین سازمان و حزب با رعایت حفظ مواضع سیاسی خویش یکدیگر را به رسمیت شناختند و در نتیجه آن سازمان از حیات نیمه علنی به حیات علنی گذار نموده، و دست به ایجاد قوتهای نظامی تازه که باعث تقویت قطعات سابق گردید زد. هکذا "میهن" ارگان نشراتی س. ا. ز. ا. طی سی و چهار شماره توانست اهداف و اندیشه‌های این سازمان را که قبلاً از جانب حریفان سیاسی تحریف میشد نشر و در اختیار مردم قرار دهد. هم چنین با استفاده از وسایل قانونی و مفاد پروتوکول سازمان توانست دهمین سالروز شهادت محمدطاهر بدخشی رهبر خویش را بطور شانداری بر گذار نماید وهم در پارلمان کشور با تشکیل فراکسیون پارلمانی از طریق شورا برنامه‌های دراز مدت سیاسی و کاری دولت را به انتقاد گرفته و شیوه‌های فورمالیستی آنرا برملا سازد. در نتیجه با صراحت گفته میتوانم که اگر مسئله طفره رویها از مسؤلیت و اهمال در برابر تحولات جامعه نمی‌بود، کشور ما در مسیر ایجاد نظم دموکراسی برگشت صلح عادلانه و رعایت پلورالیزم (تعدد) سیاسی قرار داشت و گام به گام بدانسویی حرکت میکرد که خواست ملت ما، جامعه جهانی و تقاضای عصر و زمان بود.

آنچه مسلم است و تجارب سالهای اخیرنشان داد این است که پدیده مخوف بنیاد گرایی چپ در گذشته و راست در شرایط کنونی جامعه ما را تهدید کرده و می‌کند. اسلام گرایان هرگونه سازش، ائتلاف و همسویی را با مخالفین خویش بنام‌های کمونسیت، چپی و دهری رد می‌نمودند و نزدیکی به آن را مخالف شریعت اسلامی و محاربه با خدا(ج) قلمداد می‌کردند و اصلاً تابع هیچ گونه اصول سیاسی و معیارهای پذیرفته شده جهانی نبوده‌اند بنیاد گرایی در چپ نیز از هر گونه سازش

زیر نام ارتجاع، بقایای نظام کهن، اشرار و غیره ابـاه مـی‌ورزیدند و اگـر طـرفین طرح‌های مبنی بر سازش و آشتی هم ارایه می‌کردند صادقانه نبود و بیشتر بـرتفنن استوار بود.

سؤال: دیدگاه‌های شما در مورد علل جنگ و راه‌های ختم آن و تامین صلح و فردای کشور چگونه است؟

جواب: پاسخ به این پرسش تقریباً به طول عمر جنگ در کشور مرتبط بوده و پیوسته تلاش صورت گرفته است که صلح و امنیت به این کشور برگشتانده شود. اما تلاش‌های مجامع بین المللی، قدرت‌های بزرگ، احزاب و سـازمان‌های سـیاسی، شخصیت‌ها و نهادهای طرفدار صلح و ختم جنگ بنابر عواملی که ذکر می‌گردد به نتایج ملموس نرسیده است:

۱ - عامل بیرونی

افغانستان که زمانی منطقه حایل و مانع بهم رسیدن و بـهم خـوردن قـدرتهای استعماری روسیه تزاری و بریتانیای کبیر شناخته و پذیرفته شـده بـود بـا وصـف تغییرات عمده و بروز قطب بندی‌های سیاسی و ایدیولوژیک تا زمانی این موقیعت را حفظ نموده بود. حکام وقت افغانستان پس از حصول استقلال سـیاسی کشـور تلاش نمودند که منافع قدرتهای جدید جهانی را به گونه‌ای در نظر داشته باشند که این توازن بهم نخورد. حادثهٔ ثور سال ۱۳۵۷ ش و دخالت اتحاد شـوروی ایـن توازن را به هم زد و افغانستان دیگر عملاً بر جرگه کشورهای پیمان عدم انسلاک تعلق نداشت.

مخالفین نظام که قبلاً در کشورهای ایران و پاکستان جابجا شده بودند تـحت تربیه نظامی قرار گرفتند. کشـورهای امـریکا، چـین، اروپـایی غـربی و عـده‌ای از

کشورهای عربی در یک پیمان ضد شوروی به مداخلات خویش از طریق مسلح ساختن وگسیل نمودن افراد به افغانستان آغاز نمودند در این وقت پاکستان متصدی امور لوژستیکی و اکمالاتی بود و از این ناحیه سود بزرگی هم بدست آورد. جنگ‌ها در افغانستان کسب شدت نمود و ایران هم به این پروسه پیوست. شدت جنگ‌ها و سقوط واحدهای اداری نظام را دست و پاچه ساخت و در پرتگاه سقوط قرار داد. اتحادشوروی به بهانه حمایه از حاکمیت انقلابی وابسته‌اش نیروهای نظامی خویش را در کشور ما پیاده نمود و گره کور قضیه افغانستان سخت‌تر شد. اکثریت کشورهای جهان یکصدا این عمل را محکوم نمودند و به حمایه خویش از بنیادگرایان اسلامی افزودند و بنیاد گرایی را بهترین وسیلهٔ مبارزه علیه کمونیزم شوروی تشخیص دادند. جنگ افغانستان دیگر خصلت بین المللی داشت و هر روز به خرابی‌های کشور و مصارف کمر شکن اردوی شوروی می‌افزود. مذاکرات غیر مستقیم و بعدها مستقیم در ژنیو جریان داشت و در نتیجه بخاطر ختم جنگ و برگشتاندن صلح موافقت نامه‌های ژنیو به امضا رسید و اما به استثنای خروج قوتهای شوروی سایر بندهای آن هرگز جامه عمل نپوشید و جنگ افزارهای مدرن‌تری وارد کارزار افغانستان گردید.

حضور ارتش شوروی که عامل اساسی بی ثباتی در منطقه ارزیابی می‌شد و خروج آنرا متضمین برگشت صلح می‌دانستند نیز درست از آب بدر نیامد، سقوط رژیم دکتر نجیب الله و گویا حاکمیت مجاهدین نیز پیام صلح به مردم نیاورد. با حاکمیت مجاهدین که هر کدام شان نیات کشورهای میزبان خویش را یدک می‌کشیدند و بخاطر ادای حق نمک جنگ‌های تازهٔ را آغاز کردند. جنگ‌های تازه قطب بندی‌های جدیدی را در عرصه ملی و بین المللی در پی داشتند و قضیه افغانستان پیچیده‌تر گردید. تنظیم‌ها به بهانه‌های مختلف به جان هم افتیدند و کشور

را به خاک و خون کشانیدند و هم در مدت بسیار کوتاه عدم کارایی این تنظیم‌ها به تمام جامعه و جهان بر ملا گردید زیرا علاوه بر اینکه نظامی را جایگزین نساخته و سیستم اداری، سیاسی و نظامی کشور را در هم شکستند و هست و بود وطن را تاراج و کشور را پرتگاه نابودی کشانیدند.

ایالات متحده امریکا، کشورهای غربی و عده ای از کشورهای عربی به مثابه حامیان دوران جهاد برای تنظیم‌ها که در ایجاد سیستم مورد نظرشان نا امید گردیدند و بخشی از وظایف این تنظیم‌ها را پایان یافته تلقی نمودند دست به ابتکار دیگری زدند و همان بود که در صدد پیاده کردن پروژه دیگری بنام تحریک طالبان به همکاری مستقیم کمپانی‌های نفتی یونیکال و دلتا وارد کار زار افغانستان شدند که پاکستان بازهم به مثابه معمار این پروژه عمل نمود.

روسیه فدراتیف که میراثخوار اتحادشوروی سابق به حساب می‌رود و در افغانستان منافع دراز مدتی دارد و طی نیم قرن گذشته در آن کشور سرمایه گزاری نموده است و مرز مستقل آسیایی میانه را مرز جنوبی خود میداند به آسانی از منافع خود چشم پوشی کرده نمی‌تواند و حضور خود را در رویدادهای افغانستان مشروع قلمداد می‌کند نیز به پایان فاجعه افغانستان بدون نقش و سهم خویش علاقه جدی نشان نمی‌دهد و ایران متحد فعلی روسیه نیز به بهانه اشتراک مذهب با عده‌ای از مردم افغانستان خواستار حقوق کمتر از پاکستان نیست.

هندوستان که بطور سنتی با رژیم‌های افغانستان همکاری داشته است و حضور فعال پاکستان را در افغانستان تهدید علیه منافع خویش به شمار می‌آورد نیز در موضوع حل قضایایی افغانستان منافع خود را جستجو می‌نماید.

کشورهای آسیای میانه که تازه به استقلال رسیده‌اند و حکومات شان خیلی ها جوان است، به معضلات عدیده‌ای که سر راه شان موجود است، به استثنای، یکی

دیگران شان حالت نوسانی دارند و برخورد شان با قضیه افغانستان دایم در تغییر است.

با در نظر داشت واقعیتهای ذکر شده قضیه افغانستان بعُد خارجی قوی داشته و راه حل آنرا در تفاهم و پذیرش اینکه افغانستان در تحلیل نهایی در حوزهٔ منافع کدام یک از کشورها قرار گیرد و یا سیاست عنعنوی و سنتی آن (عدم انسلاک)، مورد پذیرش کشورها جهان و منطقه قرار بگیرد و رویی حل سیاسی آن کشورهای نامبرده به تفاهم قطعی برسند، به اعتقاد ما طولانی شدن جنگ بی ارتباط به طلب امتیاز کم و بیش و چانه زدن روی آن از طرف کشورهای ذینفع و ذیعلاقه در قضیه افغانستان نیست.

۲ - بعّد داخلی جنگ در افغانستان

موارد زیرین در بعُد داخلی به طولانی شدن جنگ کمک به سزایی دارد:

الف - نبود سیستم و نظام که متعهد به نورم‌های ملی و بین المللی باشد.

ب - موجودیت نهادهای وابسته به بنیادگرا که زمینه ساز مداخله بیگانه‌ها اند.

ج - جنگ دوامدار بمثابه سر چشمه خوب عایدات برای جنگ سالاران و قومندآنها.

د - حضور دسته جات قاچاقبر و باندهای تبهکار در عقب جنگ ز گرم نگهداشتن آن.

هـ - عدم توجه جدی و عملی به مساله ملی در کشور با در نظر داشت ساختار اتنیکی افغانستان.

و - موجودیت جنگنده‌های اجیر داوطلبان بنیادگرای منطقه و در تاریکی قرار گرفتن جامعه.

ز - بالا بودن درجه فقر و زمینهٔ سر بازگیری برای جنگ سالاران.

بیش از دو دهه جنگ ما را به این نتیجه می‌رساند که درین مدت زمان مردم افغانستان به گروگانهای ماشین جنگ سالاران تبدیل گردیده است. در وضعیت کنونی افرادی که از طریق سلاح به زندگی طفیلی خویش ادامه داده‌اند، علاقمند به ختم جنگ نیستند زیرا این افراد طی بیست سال از کار و تولید و کسب و پیشه و تخصص به دور مانده و از طریق تجاوز، تهاجم و چپاول به نام و نان رسیده‌اند و به جز جنگ راه دیگری برای امرار معاش سراغ ندارند.

حال به توضیح مختصر هر کدام ازین موارد پرداخته، سپس راه رسیدن به صلح و امنیت را به بررسی می‌گیریم:

اسناد و شواهد موثقی حکایه از وابستگی عمیق نهادها و تنظیم‌ها به کشورهای مختلف جهان دارد. رهبران این نهادها و تنظیم‌ها قبل از کودتای ثور در کشور پاکستان و ایران و سایر کشورهای منطقه به ویژه عربی لانه گزیده و تحت رهبری مستقیم دستگاه‌های استخباراتی به کار و فعالیت خویش آغاز کردند. ایالات متحدهٔ امریکا، کشورهای غربی و عربی که موقعیت را سخت مناسب یافته بودند از طریق دستگاه‌های استخباراتی خویش به تمویل و استخدام تنظیم‌ها پرداختند. این تنظیم‌ها به مجرد رسیدن به خاک افغانستان هر کدام بیانگر منافع یکی از کشور هایی بودند که حامی دوران جهاد تنظیم متذکره به حساب می‌رفت و موجودیت همین تنظیم‌های وابسته، زمینه ساز مداخله دوامدار کشورهای مختلف و عامل دوام بحران افغانستان دانسته می‌شوند. هکذا با شروع جنگ‌ها در افغانستان و سرازیر شدن سیل مهمات، پول و سلاح و سایر تجهیزات و فروش آنها در بازارها باعث شد که رهبران تنظیم‌ها صاحب ملیون‌ها دالر در بانک‌های خارج شوند و دوام این فاجعهٔ قرن، با چپاول دارایی‌های عامه و مردم، برخی از قومندانهای داخلی را نیز

صاحب املاک و دارایی‌های منقول و غیر منقول ساخت که این افراد نیز هیچگونه علاقه‌ای به ختم بحران افغانستان و ایجاد نظام دولتی ندارند و هم قابل یاد آوری است که بیشترین تعدادی از زعیران نهادها و تنظیم‌ها و قومندانهای آنها در باندهای قاچاقبران بین المللی عضویت دارند که ایجاد سیستم و نظام را مغایر منافع خود می‌دانند و با همین قاچاق مواد مخدر و سلاح و داشته‌های تاریخی کشور ما تنور جنگ را گرمتر نگهمیدارند. علاوه براین حضور و موجودیت عناصر بنیادگرای اسلامی (مزدور و داوطلب)، از کشورهای مختلف جهان به شمول افراد داخلی که طرح‌های شان در مغایرت با روح سنتی جامعه افغانستان و در تقابل با خواست جامعه جهانی است وضع را بحرانی‌تر نموده است.

در پهلوی مواد فوق الذکر ساختار اتنیکی جامعه افغانستان، کثیرالمله بودن آن، عدم برابری سیاسی، اجتماعی و اقتصادی ملیت‌ها طی اعصار، و بازتاب آن در مبارزات آزادی خواهانه مردم و تلاش‌های مداوم حلقات حاکم جهت کم رنگ ساختن این مبارزات گاهی تحت عنوان انترناسیونالیزم پرولتری و زمانی هم انترناسیونالیزم اسلامی صورت می‌گرفت نیز یکی از مسایل بغرنج و بحرانی کشور ما محسوب می‌گردد. حاکمیت‌های گذشته و جناح‌های افراطی چپ و راست به خاطر حاکم ساختن اندیشه‌های برتری جویانه قومی از کنار آن می‌گذشتند که بدون دریافت راه حل معقول و دموکراتیک به این مسأله دست یابی به صلح پایه‌دار نیز بعید به نظر می‌رسد.

اگر قرار باشد که روی مبرم‌ترین نیاز جامعه ما یعنی صلح عادلانه و پایه دار و میکانیزم آن نقطه نظراتی ارایه گردد، قبل از همه با در نظرداشت ابعاد قضیه به ویژه بعُد بیرونی بایست کشورهای ذیدخل و ذیعلاقه و موثر در بحران افغانستان طوریکه قبلاً نیز اشاره شد به حل سیاسی قضیه متعهد گردند و بخاطر رسیدن به این

مامول مسایل زیرین را تحت سرپرستی سازمان ملل به اجرا درآورند.

- قطع مداخله از بیرون و تحریم تسلیحاتی، مالی، لوژستیکی و تبلیغاتی به طرفین جنگ.

- برقراری آتش بس فوری دایمی تحت نظر سازمان ملل متحد.

- تعین حکومت موقت متشکل از شخصیت‌ها و رجالی که شامل درگیریهایٔ دو دهه اخیر نباشند، برای اجرای وظایف آتی:

الف - ایجاد اردوی ملی غیر حزبی و غیر تنظیمی با در نظرداشت ساختار اتنیکی کشور.

ب - جمع آوری و تسلیم دهی سلاح به اردوی ملی بدون در نظرداشت ملاحظات محیطی و منطقوی تحت نظر سازمان ملل متحد.

ج - زمینه برگشت داوطلبانهٔ پناهندگان و مهاجرین به کشور.

د - سرشماری نفوس و اتباع کشور به همکاری مستقیم سازمان ملل.

هـ - تصویب قانون انتخابات و تسوید قانون اساسی کشور.

و - پیش بینی نوع حاکمیت یا رژیم آینده مبتنی بر واقعیت‌های ملی، تاریخی و اجتماعی افغانستان در قانون اساسی.

ز - برگزاری انتخابات سری و مستقیم بر اساس نفوس و تشکیل پارلمان کشور.

ح - با ایجاد دولت انتخابی وظایف حکومت موقت به پایان میرسد.

لازم به تذکر است که به خاطر رعایت روند دموکراتیک و احترام به اراده مردم و امانت داری، حکومت موقت از اشتراک در انتخابات مستثنی دانسته شود.





SAYING COMPOSITION

MUHAMMAD TAHER-BADAKHSHI

AFTER 20 YEARS OF HIS MARDYRED

BY ATTENTION OF SAHEB NAZAR MURADI
DUSHANBE 2000